

خرافات و فنور در زیارات قبور

تالیف: آیت الله العظمی

علامه سید ابو الفضل ابن الرضا برقی قمی

متولد: ۱۳۲۹هـ ق مطابق با ۱۲۸۷ شمسی

متوفای: ۱۴۱۳هـ ق مطابق با ۱۳۷۲ شمسی

چاپ ۱۳۸۵/۱۴۲۷هـ

فهرست مطالب

ص	عنوان	م
۷	پیشگفتار	۱
۱۱	زندگی نامه مؤلف از زبان خودش	۲
۱۱	نسب مؤلف	۳
۱۳	تحصیلات ابتدایی	۴
۱۴	تحصیلات حوزوی	۵
۱۵	برقعی از نگاه دیگران	۶
۲۳	جلوگیری از تجلیل و دفن جنازه رضاشاه در قم	۷
۲۴	اشعار مؤلف راجع به مظلومیت خود	۸
۲۷	شعری در باره اوضاع کنونی ایران	۹
۲۹	مطالعه کتاب الغدیر امینی و نظریه مؤلف درباره آن	۱۰
۳۸	مقدمه	۱۱
۴۳	ارواح انبیاء و اولیاء پس از وفات کجا هستند؟	۱۲
۴۵	آیا انبیاء و اولیاء از زوار خود مطلع می شوند؟	۱۳
۵۹	آیات قرآن در باره‌ی مدد جویی از غیر خدا	۱۴
۶۱	سخنان علی <small>علیه السلام</small> در باره‌ی اموات	۱۵
۶۴	مسأله‌ی زیارت در کتاب خدا و سنت رسول <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>	۱۶
۶۶	آیا ارواح اولیاء به دنیا باز میگردند؟	۱۷
۶۷	آیا وظیفه‌ی مسلمان مدح و ذم گذشتگان است؟	۱۸
۷۰	آیا ساختن بارگاه سنت انبیاء بوده است؟	۱۹

۷۶	نکته‌ی قابل توجه	۲۰
۷۷	احادیث مربوط به تعمیر و تجدید بنای قبور	۲۱

۸۴	مساله‌ی احترام اموات و زیارت قبور	۲۲
۸۹	ذکر یک خاطره و بیان یک نکته	۲۳
۹۱	بررسی آداب زیارت	۲۴
۹۵	آیات الهی و جملات زیارات	۲۵
۱۰۶	باب دوم از ابواب زیارت رسول خدا ﷺ	۲۶
۱۱۰	باب زیارت رسول خدا ﷺ از دور	۲۷
۱۱۳	باب زیارت حضرت زهرا علیها السلام	۲۸
۱۱۴	باب زیارت ائمه در بقیع	۲۹
۱۲۵	باب حیرت‌انگیز «فضل نجف و آب فرات»	۳۰
۱۲۸	باب فضل زیارت حضرت علی <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>	۳۱
۱۳۰	باب زیارات مطلقه	۳۲
۱۸۰	ثواب زیارت در عید غدیر و اوقات دیگر و زیارت معصومه علیها السلام	۳۳
۱۸۸	نکته‌ی قابل توجه مبلغین مذهبی	۳۴
۱۸۹	زیارت روز هفدهم ربیع‌الاول	۳۵
۱۹۳	زیارت شب مبعث و روز مبعث	۳۶
۱۹۷	نظری به ابواب زیارت حسین <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>	۳۷
۲۰۰	باب وجوب زیارت امام حسین <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>	۳۸
۲۰۴	باب فضیلت نماز در بارگاه امام حسین <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>	۳۹

٢٠٥	باب زيارات مطلقة	٤٠
٢١٣	زيارت جابر بن عبدالله و مقايسه آن بت روايات ديگر	٤١
٢١٤	٣٢- زيارت منقول از صفوان	٤٢
٢١٥	زيارت ٣٣ منقول از شيخ مفيد	٤٣
٢١٧	زيارت ٣٤ منقول از ابن طاووس	٤٤
٢٢٣	زيارت ٣٥ به نقل از ابن طاووس از قول مردی ناشناس	٤٥
٢٢٤	زيارت ٣٦ به نقل از جابر جعفي	٤٦
٢٢٥	زيارت ٣٧ به نقل از كفعمي	٤٧
٢٢٦	زيارت ٣٨ كه از سيد مرتضى است	٤٨
٢٢٨	زيارت ٣٩ به بعد	٤٩
٢٣٠	باب الزيارة في التقية و تجويز انشاء الزيارة	٥٠
٢٣٠	زيارت جامعه	٥١
٢٣٩	سخني با مردم	٥٢
٢٤٥	نتايج شيوع خرافات	٥٣
٢٤٧	سخني با خواننده كتاب	٥٤

خرافت ضد آیات الهی است
ولی مذهب خرافت را پناهی است
خرافت نیست در دین الهی
ز مذهب باشد این کفر و تباهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

خواننده گرامی!

شاید برای شما هم اتفاق افتاده باشد که گاهی فلان موضوع طوری گنگ و مبهم می نماید که تشخیص آن مقدور نیست، یا یک خبر از راه دور تا زمانی که مستند ثابت نشود به اندازه‌ای برای شما گیج کننده و خسته کننده است که شما را کلافه می کند بویژه اگر موضوع خیلی مهم باشد، کشمکش مذاهب و مکاتب اعتقادی و فکری قرنهایست ادامه دارد و در این اواخر با پیشرفت علم و تکنولوژی و رشد چشمگیر اقتصاد و اسباب و امکانات نشر و پخش و دعوت پر و پا قرص بسیاری از این مذاهب و مکاتب اعتقادی و فکری راه تبلیغات و پروپاگنده را در سطح خیلی قوی و گسترده ای پیش گرفته اند بگونه ای که شاید برای خیلی ها حتی کسانی که اهل فکر و مطالعه هستند صدها شبهه و اشکال ایجاد کرده اند، یکی از قوی ترین و قدرت مندترین این مذاهب اعتقادی مذهب شیعه اثناعشری است که گر چه پنج درصد (۵٪) مسلمانان جهان را بیشتر تشکیل نمی دهند اما بدلیل داشتن امکانات سیاسی و اقتصادی گسترده چنان طوفانی از تبلیغات و شایعات و شبهات پیا کرده اند که خودشان هم در شگفت اند، بخشی از این تبلیغات متعلق به موضع به اصطلاح خودشان «استبصار» [منظور از استبصار یعنی راهیاب شدن و هدایت یافتن از مذهب اهل سنت به مذهب شیعه اثناعشری] است. مبلغان مذهب اثناعشری به گزاف

مدعی هستند که تعدادی از شخصیت‌های عمده اهل سنت از عقیده خودشان برگشته و مذهب اثناعشری را پذیرفته اند اما دریغ از یک سند و مدرک قاطع، گاهی مصری و گاهی اردنی و گاهی آسیایی و گاهی اروپایی و آفریقایی

مستبصر می شوند، نه افراد عادی بلکه علماء و دانشمندان، جالب اینکه این فتوحات مبین! زیر عبای وحدت و تقریب انجام می گیرد!

در این اسلام ناب! تناقض زیاد است این هم یکی!، اگر وحدت و تقریب است این ادعاها چیست؟! اگر هدف و برنامه «استبصار» اهل سنت است پس شعار وحدت و تقریب چه معنایی دارد؟! اگر این ادعاها درست می بود حداقل این تناقض هم کمی وزن می داشت اما کجاست استبصار و هدایت علماء و شخصیت‌های اهل سنت؟! چند نفر گمنام و بی هویت به خود اجازه داده و برایشان سوژه ساخته اند که گویا اینها هدایت شده اند یا عده ای عوام از فلان کشور آفریقایی یا آسیایی به خاطر سد رمق و فرار از شرایط سخت زندگی فقیرانه تن به شیعه شدن و حتی نصرانی شدن می دهند! اما کجاست «استبصار» علماء و شخصیت‌های اهل سنت!؟

اما در عوض شخصیت‌های بزرگ و حقیقی که با علم و دانش و عقل و منطق از خرافات روی گردانیده و راه حق را انتخاب کرده اند آقایان سعی می کنند که آنها را در تاریکی مطلق نگه دارند و هیچ گونه اثری از آنان بدست مردم نرسد.

اما این واقعیت است که این شخصیت‌های بزرگواری که از تشیع به مذهب اهل سنت روی آورده اند نه تنها عالمند بلکه مانند سایر اهل سنت همواره داعی وحدت حقیقی بوده و هستند، غیر از آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی مؤلف این کتاب که ایشان را با قلم خودشان خواهید شناخت چند شخصیت را به طور نمونه معرفی می کنیم:

- ١- آیت الله سید علی اصغر بنابی تبریزی
- ٢- علامه سید اسماعیل آل اسحاق خوئینی زنجانی
- ٣- استاد حیدر علی قلمداران قمی
- ٤- آیت الله شریعت سنگلجی تهرانی
- ٥- دکتر یوسف شعار تبریزی
- ٦- مهندس محمد حسین برازنده مشهدی
- ٧- حجت الإسلام دکتر مرتضی رادمهر تهرانی
- ٨- علی رضا محمدی تهرانی
- ٩- استاد علی محمد قضیبی بحرینی
- ١٠- آیت الله العظمی محمد بن محمد مهدی خالصی عراقی
- ١١- آیت الله اسدالله خرقانی
- ١٢- دکتر صادق تقوی، استاد صادق دانشگاه تهران
- ١٣- دکتر علی مظفریان شیرازی

که تقریباً تمامی شخصیتها از خود آثار علمی و تحقیقی به جای گذاشته‌اند، امیدواریم پس از مطالعه این کتاب خوانندگان عزیز خود قضاوت کنند که حق چیست و حق جو کیست و چه کسانی باید راه استبصار را بپیمایند!

اما از پیروان و داعیان شیعه اثناعشری مخلصانه و مجدانه خواهشمندیم که برای تحقق وحدت واقعی بین مسلمانان از لعنت و نفرین صحابه رسول الله ﷺ و اجمعین، دست بردارند و از تبلیغ منفی و منحرف کردن اهل سنت صرف نظر کنند تا همه امت اسلامی بتواند در مقابل دشمنان اسلام محکم و استوار بایستد و از مقدسات اسلامی دفاع کند.

اگر قرار باشد به بهانه وحدت و تقرب، بعضی مسلمانان ناآگاه و خوش نیت اهل سنت را از عقاید و باورهایشان منحرف کرده و از مذهب اصیل اهل سنت دور کنند و به مذهب شیعه اثناعشری سوق دهند، مطمئن باشند که

مسلمانان بالاخره از این برخورد غیر اخلاقی سر در خواهند آورد و آنگاه همه تلاشها و زحمتهایشان بر باد خواهد رفت، به امید آنکه عقلای این مذهب با مسلمانان رک و راست پیش بیایند و در فکر وحدت عملی و حقیقی مسلمانان

باشند و جلو فعالان عاطفی خودشان را بگیرند زیرا که مصلحت علیای امت اسلامی مهمتر از مصلحت یک مذهب و طائفه است و وحدت و اتحاد هرگز با دشنام و اهانت و لعن و نفرین و تبلیغ برای شیعه گری ممکن نیست.
خوانندگان گرامی!

لازم به ذکر است که شایسته دانستیم مؤلف این کتاب آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی را از زبان خود ایشان معرفی کنیم لذا مطالبی را به طور پراکنده از کتاب سوانح ایام یا خاطرات که به قلم توانای خود ایشان نگاشته شده را انتخاب و سر هم کردیم. ان شاء الله که بتوانید شخصیت این بزرگوار را بدرستی بشناسید و تأکید میکنم برای آشنایی بیشتر با این چهره ناشناخته ایران زمین تمام کتابهای دیگر ایشان بویژه سوانح ایام (یا خاطرات) مراجعه کنید.

ناشر

زندگی نامه مؤلف از زبان خودش

حمد و سپاس خدایی را که به این ناچیز تمیز درک حق و باطل داد و ما را به سوی خود راهنمایی کرد. الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله، إلهي أنت دلتني عليك ولولا أنت لم أدر ما أنت و درود نامعدود بر رسول محمود محمد مصطفی ﷺ وأصحابه وأتباعه الذين اتبعوه بإحسان إلى يوم لقائه. و بعد. عده‌ای از دوستان و همفکران اصرار کردند که این حقیر فقیر سید ابوالفضل ابن الرضا برقی، شرح احوال و تاریخ زندگی خود را به رشته‌ی تحریر در آورم و عقاید خود را نیز ضمن ذکر احوال خود بنگارم تا مفتریان نتوانند پس از موتم تهمتی جعل نمایند. زیرا کسی که با عقاید خرافی مقدس نمایان مبارزه کرده دشمن بسیار دارد، دشمنانی که چون کسی را مخالف عقاید خود بدانند، از هر گونه تکفیر و تفسیق و تهمت دریغ ندارند و بلکه این کارها را ثواب و مشروع می دانند!! و البته در کتب حدیث نیز برای این کار احادیثی جعل و ضبط شده است که اگر فردی کم اطلاع آن روایات را دیده باشد می پندارد که آنها صحیح اند!

به هر حال این ذره ی بی مقدار خود را قابل نمی دانم که تاریخ زندگانی داشته باشم، ولی برای اجابت اصرار دوستان لازم دانستم که درخواستشان را رد نکنم، و بخشی از زندگانی ام را به اختصار برایشان بنگارم، گرچه گوشه‌هایی از آن را در بعضی از تألیفاتم به اشاره ذکر نموده ام و به لحاظ اهمیت آنها ناگزیر در اینجا نیز بعضی از آن مطالب را تکرار می کنم.

[نسب مؤلف]

بدانکه نویسنده از اهل قم و پدرانم تا سی نسل در قم بوده اند و جد

اعلایم که در قم وارد شده و توقف کرده موسی مبرقع فرزند امام محمد تقی فرزند حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می باشد که اکنون قبر او در قم معروف و مشهور است، و سلسه نسبم چون به موسی مبرقع می رسد ما را برقی می گویند، و چون به حضرت رضا می رسد رضوی و یا ابن الرضا می خوانند و از همین جهت است که شناسنامه ی خود را «ابن الرضا» گرفته ام.

سلسله ی نسب و شجره نامه ام، چنانکه در کتب انساب و مشجرات (شجره نامه) ذکر شده و در یکی از تألیفاتم موسوم به «تراجم الرجال» نیز در باب الف نوشته ام، چنین است: ابوالفضل بن حسن بن احمد بن رضی الدین بن میر یحیی بن میر میران بن امیران الأول ابن میر صفی الدین بن میر ابوالقاسم بن میر یحیی بن السید محسن الرضوی الرئیس بمشهد الرضا من أعلام زمانه بن رضی الدین بن فخر الدین علی بن رضی الدین حسین پادشاه بن ابی القاسم علی بن أبی علی محمد بن احمد بن محمد الأعرج ابن احمد بن موسی المبرقع، ابن الامام محمد الجواد. رضی الله عن آبائی و عنی و غفرالله لی ولهم.

والدم سید حسن، اعتنایی به دنیا نداشت و فقیر و تهی دست و از زاهدترین مردم بود و در سنین پیری و در حال ضعف و ناتوانی حتی در فصل زمستان و در هوای یخ بندان، کار می کرد. ولی خوش حالت و شاد و شب زنده دار و اهل عبادت و بسیار افتاده حال و سخاوتمند و متواضع بود. و اما جد اول یعنی والد والد، سید احمد مجتهدی بود مبارز و بی ریا و از شاگردان میرزای شیرازی صاحب فتوای تحریم تنباکو، و مورد توجه وی بود و چنانکه در «تراجم الرجال» نیز آورده ام وی پس از ارتقاء به درجه ی اجتهاد از سامراء به

قم مراجعت کرد و مرجع امور دين و حل و فسخ و قضاوت شرعی محل بود و اثاث البيت او مانند سلمان و زندگی او ساده مانند ابوذر بود و درهم و دیناری از مردم توقع نداشت.

[تحصیلات ابتدایی]

به هر حال چون پدرم فاقد مال دنیا بود، در تعلیم و تربیت ما استطاعتی نداشت، بلکه به برکت کوشش و جوشش مادرم که مرا به مکتب می فرستاد و هر طور بود ماهی یک ریال به عنوان شهریه برای معلم می فرستاد، درس خواندم.

مادرم «سکینه سلطان» زنی عابده، زاهده و قانع بود که پدرش حاج شیخ غلامرضا قمی صاحب کتاب ریاض الحسینی است و مرحوم حاج شیخ غلامحسین واعظ و حاج شیخ علی محرر برادران مادرم می باشند و کتاب «فائدة الممات» را شیخ غلامحسین نوشته است. به هر حال مادرم زنی بود بسیار مدبره که فرزندان را به توفیق الهی از قحطی نجات داد. و در سال قحطی یعنی در جنگ بین الملل اول که ارتش روسیه وارد ایران شد، این بنده پنج ساله بودم.

هنگام کودکی و رفتن به مکتب مورد توجه معلم نبودم، بلکه به واسطه‌ی گوش دادن به درس اطفال دیگر، کم کم، خواندن و نوشتن را فرا گرفتم. و در مکاتب قدیمه چنین نبود که یک معلم برای تمام شاگردان یک اتاق درس بگوید بلکه هر کدام از اطفال درس اختصاصی داشتند. نویسنده چون شهریه مرتب نمی دادم درس خصوصی نداشتم، فقط در پرتو درس اطفال دیگر توانستم پیش بروم و حتی دفتر و کاغذ مرتبی نداشتم بلکه از کاغذهای دکان

بقالی و عطاری که یک طرف آن سفید بود استفاده می کردم، ولی در عین حال باید شکر کنم که کلاسهای جدید با برنامه های خشک و پرخرج به وجود نیامده بود. زیرا با این برنامه های جدید هر طفلی باید چندین دفتر و چندین

کتاب داشته باشد تا او را به کلاس راه بدهند، اما همچو منی که حتی یک قلم و یک دفتر در سال نمی توانستم تهیه کنم چگونه می توانستم دانش بیاموزم.

[تحصیلات حوزوی]

پس از تکمیل درس فارسی و قرآن در همان ایام بود که عالمی به نام حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی که از علمای مورد توجه شیعیان بود و در اراک اقامت داشت، بنا به دعوت اهل قم در این شهر اقامت کرد و برای طلاب علوم دینی حوزه ای تشکیل داد. نویسنده که ده سال یا ۱۲ سال داشتم تصمیم گرفتم در دروس طلاب شرکت کنم، و به مدرسه ی رضویه که در بازار کهنه ی قم واقع است، رفتم تا حجره ای تهیه کنم و در آنجا به تحصیل علوم دینی بپردازم. سیدی بنام سید محمد صحاف که پسر خاله ی مادرم بود در آن مدرسه تولیت و تصدی داشت و در امور مدرسه نظارت می کرد، اما چون کوچک بودم حجره ای به من ندادند لذا ایوان مانندی که یک متر در یک متر و در گوشه ی دالان مدرسه واقع بود و خادم مدرسه جاروب و سطل خود را در آنجا می گذاشت به من واگذار شد، خادم لطف کرده دری شکسته بر آن نصب کرد من هم از خانه ی مادر گلیمی آوردم و فرش کردم و مشغول تحصیل شدم و شب و روز در همان حجره ی محقر و کوچک بودم که مرا از سرما و گرما حفظ نمی کرد، زیرا آن در شکاف و خلل بسیار داشت. به هر حال مدتی قریب به دو سال در آن حجره ی محقر بودم و گاهی شاگردی علاف و گاهی شاگردی تاجری را پذیرفته و بودجه ی مختصری برای ادامه ی تحصیل فراهم می کردم.

و از طرف پدر و یا خویشاوندان و یا اهل قم هیچگونه کمک و یا تشویقی به کسب علم برایم نبود، تا اینکه تصریف و نحو یعنی دو کتاب مغنی و جامی را خواندم و برای امتحان به نزد حاج شیخ عبدالکریم حائری و بعضی از علمای دینی دیگر که طلاب در محضر ایشان برای امتحان شرکت می کردند، رفتم و به خوبی از عهده ی امتحان برآمدم. بنا شد شهریه ی مختصری که ماهی پنج ریال باشد به من بدهند، ولی ماهی پنج ریال برای مخارج ضروری من کافی نبود، لذا چند نفر را واسطه کردم تا با حاج شیخ عبدالکریم صحبت کردند و قرار شد ماهی هشت ریال برایم مقرر شود. تصمیم گرفتم به آن هشت ریال قناعت کنم و به تحصیل ادامه دهم و برای اینکه بتوانم با همین شهریه زندگی را بگذرانم ماهی چهار ریال به ناوایی می دادم که روزی یک قرص و نیم نان جو به من بدهد، چون نان جو قرصی یک دهم ریال قیمت داشت. بنابر این هر روزی سه شاهی برای مصرف نان مقرر داشتم که در ماه می شد چهار ریال و نیم. و دو ریال دیگر را برای خورش می دادم و یک من برگه زرد آلوی خشک خریداری کردم و در کیسه ای در گوشه ی حجره ام گذاشتم که روزی یک سیر آن را در آب بریزم و با آب زردآلو و نان جو شکم خود را سیر گردانم و یک ریال و نیم دیگر از آن هشت ریال را که باقی می ماند برای مخارج حمام می گذاشتم که ماهی چهار مرتبه حمام بروم که هر مرتبه هفت شاهی لازم بود و مجموعاً یک ریال و نیم می شد.

بدین منوال مدتی به تحصیل ادامه دادم تا به درس خارج رسیدم و فقه و اصول را فرا گرفتم و در ضمن تحصیل، برای طلابی که مقدمات می خواندند تدریس می کردم و کم کم در ردیف مدرسین حوزه ی علمیه قرار گرفتم و بدون داشتن کتاب های لازم و از حفظ، فقه و اصول و صرف و نحو و منطق را درس می گفتم.

[برقی از نگاه دیگران]

□ علاوه بر این چون در جوانی و در دوران تحصیل با آیت الله سید کاظم شریعتمداری همدرس بودم و در ایام اقامت در قم با ایشان مراوده داشتم، گمان نمی کردم وی انصاف را زیر پا بگذارد. وی تا هنگام کتاب «درسی از

ولایت» تا حدودی از من حمایت می کرد و مهمتر اینکه تأییدیه ای برایم نوشته و از من تعریف و تمجید نموده و تصرفات مرا در امور شرعیه مجاز دانسته بود و حتی پس از انتشار «درسی از ولایت» نیز تا مدتی سکوت اختیار کرد. من نیز با توجه به سوابقم با وی، جواب او را به استفتایی که در این موضوع از او شده بود، در کارتی کوچک چاپ و تکثیر کردم و به هر یک از کسانی که به مسجد یا منزل ما می آمدند، یکی از این کارتها می دادم.

همچنین آیت الله حاج شیخ ذبیح الله محلاتی در پاسخ سؤال مردم درباره کتاب «درسی از ولایت» می نویسد:

□ کتاب درسی از ولایت حجت الاسلام عادل آقای برقی را خوانده ام، عقیده او صحیح است و ترویج وهابی نمی کند. سخنان مردم تهمت به

جهان اگر فنا شود علی فناش می کند* قیامت اگر بپا شود علی پاش می کند ایشان است. اتقوا الله حق تقاته، ایشان می فرماید این قبیل شعر درست نیست: بنده هم عرض می کنم این شعر درست نیست.

امضاء: محلاتی

□ آقای علی مشکینی نجفی نیز می نویسد:

اینجانب علی مشکینی کتاب مستطاب درسی از ولایت را مطالعه نمودم و از مضامین عالیه آن که مطابق با عقل سلیم و منطق دین است خرسند شدم.

امضاء: علی مشکینی

□ آقای حجت الاسلام سید وحیدالدین مرعشی نجفی می نویسد:

بسمه تعالی

حضرت آقای علامه برقعی دامت افاضاته العالیه، شخصی است مجتهد و عادل و امامی المذهب و بنا به گفتار مشهور (کتاب و تألیف شخص دلیل عقلش و آینه عقیده اش می باشد) و ایشان مطالب بسیار عالیه راجع به مقام و شأن حضرت امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَام) و سایر ائمه هدی علیهم السلام در کتاب «عقل و دین» و کتاب «تراجم الرجال» که تازه به طبع رسیده و در سایر کتابهای دیگرشان نوشته اند، و جار و جنجال و قیل و قال یک عده اشخاص مغرض و یا عجول و عصبی که کتاب مستطاب درسی از ولایت را کاملاً نخوانده و ایمان خود را از دست داده و قضاوت ظالمانه در حق معظم له می کنند کوچکترین تأثیری نزد علما و عقلا ندارد وای به حال کسانی که این ذریه طاهر ائمه هدی علیهم السلام را که از چند نفر مراجع، تصدیق اجتهاد دارد رنجانیده و در عین حال بهتان عظیم و افترای شدید بر یک نفر مسلمان عالم فقیه میزنند. حق تعالی فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱۹) سورة النور.

خادم الشرع المبین: سید وحیدالدین مرعشی نجفی

به تاریخ شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۸۹

۱۳۴۸/۱۰/۲۲

□ آیت الله خویی مرا خوب می شناخت و به یاد دارم زمانی که در نجف سخنرانی می کردم و البته در آن زمان به خرافات حوزوی مبتلا بودم، ایشان سخنان مرا بسیار می پسندید و برای تشویق و اظهار رضایت از حقیر، پس از پایین آمدنم از منبر، دهانم را می بوسید.

□ آقای شاهرودی نیز بسیار مرا تشویق و تمجید می کرد. و حتی زمانی در نجف شعب باطله ای از فلسفه بوجود آمده و عده ای از طلاب به فراگیری کتب و افکار فلاسفه حریص شده بودند و مراجع نجف از من خواستند برای

طلاب آنجا که اکثرا در اثر بی اطلاعی از قرآن و سنت، تضاد آنها را با افکار فلاسفه نمی دانند، سخنرانی کنم، و بدین منظور آیت الله شاهرودی حیاط منزلش را برای سخنرانی من فرش می نمود و از من می خواست که منبر بروم و مسایل اعتقادی را برای طلاب بیان کنم، من نیز درخواست ایشان را اجابت کرده و حقایق را برای طلاب بیان می کردم. و ایشان نیز از من اظهار رضایت و تجلیل و تمجید بسیار می نمود، ولی در این اواخر که به مبارزه با خرافات قیام کردم همه کسانی که مرا می شناختند و سوابق مرا می دانستند مرا تنها گذاشتند و سکوت اختیار کردند و بعضی از ایشان نیز به مخالفت برخاستند.

□ پس از اینکه حکومت شاه سرنگون شد و آقای خمینی به ریاست رسید، خواستم با ایشان تماس بگیرم، زیرا در جوانی حدود سی سال با یکدیگر همدرس و در یک حوزه بودیم و ایشان مرا کاملا می شناخت و حتی پیش از آنکه به ایران مراجعت کرده و با اوضاع و احوال جدید ایران و وضعیت معممین در ایران آشنا شود، در سخنرانی خود پس از فوت فرزند بزرگش آیت الله حاج سید مصطفی خمینی (که متن آن در صفحه ۹ روزنامه کیهان پنجشنبه اول آبان ماه ۱۳۵۹ چاپ شده) هر چند جرأت نکرد اسم را بیاورد ولی به اشاره گفته بود: «از آقایان علمای اعلام گله دارم! اینها هم از بسیاری از امور غفلت دارند، از باب اینکه اذهان ساده ای دارند، تحت تأثیر تبلیغات سوئی که دستگاه راه میاندازد واقع می شوند، تا از امر بزرگی که همه گرفتار آن هستیم غفلت کنند، دستهایی درکار است که اینها را بغفلت و امیدارد، یعنی دستهایی هست که چیزی درست کنند و دنبالش سر و صدایی راه

بیاندازند، هرچند وقت یکبار مسأله ای در ایران درست میشود و تمام وعاظ محترم و علما و اعلام وقتشان را که باید در مسایل سیاسی و اجتماعی صرف شود در مسایل جزئی صرف میکنند. در اینکه زید مثلاً کافر است و عمرو مرتد و آن یک وهابی است صرف میکنند. عالمی را که پنجاه سال زحمت کشیده و فقهش از اکثر اینهایی که هستند بهتر است و فقیه تر میباشد میگویند وهابی است!، این اشتباه است، اشخاص را از خودتان جدا نکنید، یکی یکی را کنار نگذارید، نگویند اینکه وهابی است و آن که بی دین است و آن نمیدانم چه هست؟! (اگر این کار را کردید) برای شما چه میماند؟!»

□ با شنیدن نامم آقای خمینی به دخترم احترام بسیار کرد و نامه را گرفت و با خود برد و دخترم برای خداحافظی به اندرون نزد خانواده وی برگشت. زوجه ایشان به دخترم گفت ما جواب نامه را از آقا می گیریم و برایتان به تهران می آوریم. پس از مدتی خانم ثقفی به تهران آمد و میهمان دخترم شد ولی پاسخی همراهش نبود، فقط گفت: آقا در جواب نامه پدرتان گفتند آقای برقی خودشان مجتهد و صاحب نظرند، ولی ایشان مردم دار نیستند.

□ دیگر آیت الله طالقانی که وقتی در اوایل انقلاب از زندان آزاد شد و من به ملاقاتشان رفتم، در اثنای صحبت ایشان سرش را پیش آورد و در گوشم گفت: مطالب شما حق است ولی فعلاً صلاح نیست که این حقایق را بگوییم! من مطمئنم در آن دنیا از ایشان سؤال می کنند: پس کی صلاح است که حقایق را بگویید؟! را

□ نمی دانم اعلامیه ام به دست آقای بازرگان رسیده بود یا نه، به هر حال در ایامی که دوره نقاهت را در منزل می گذراندم آقای مهندس مهدی بازرگان و دکتر صدر و مهندس توسلی برای عیادتم به منزل ما آمدند. پس از احوال پرسی، صورتم را نشان دادم و گفتم آیا نتیجه تقلید را دیدید، کسی که با من

چنین کرده یک مقلد است که کور کورانه از دیگران تقلید می کند و اصلاً از آنها نمی پرسد، دلیل شما برای صدور چنین دستوری چیست؟ پس شما و دوستانتان از تقلید آخوندها دست بردارید.

□ پسرم که می دانست آقای موسوی اردبیلی مرا خوب می شناسد و در دوران جوانی زمانی که من در انزلی منبر میرفتم وی پس از من به منبر میرفت. □ رونوشت این نامه را خطاب به آقای محمد امامی کاشانی که قبل از اینکه به مبارزه با خرافات بپردازم، به اینجانب بسیار اظهار ارادت می کرد، نیز فرستادند.

□ پسرم در دوران طلبگی با محمد محمدی ری شهری مدتی همسایه بود و در مدرسه حجتیه حجره هایشان به هم متصل بود و ری شهری او را می شناخت.

از قضا روز جمعه ای برای عرض تسلیت به منزل آیت الله فیض، که از اهالی قم و از خویشاوندان ما و مدعی مرجعیت نیز بود، رفتم. آن روز ایشان مجلس روضه و دعا داشت، چون برای دلداری و تسلیت گویی خدمت ایشان رسیدم با آنکه همیشه اظهار لطف و خصوصیت می کرد، این مرتبه با چهره ای عبوس با من روبرو شد، مثل آنکه به نویسنده اعتراض داشت، عرض کردم آیا اتفاقی افتاده که اوقات شما تلخ است؟ در جواب فرمودند من از شما توقع نداشتم. عرض کردم موضوع چیست؟ گفت شما نامه ای نوشته اید و مرا تهدید کرده اید که اگر غیر از بروجردی را برای مرجعیت معرفی کنم آبروی ما را در بازار قم می ریزید. عرض کردم من از این نامه خبری ندارم، ممکن است نامه را بیاورید اگر امضا و خط من باشد مجعول است و برایشان قسم خوردم تا ایشان سخنم را باور کردند.

پس از خاتمه مجلس که بیرون آمدم، حیرت زده در این اندیشه بودم که دست مرموزی برای تعیین مرجع تقلید درکار است و قضیه آنچنان که من میپندارم ساده نیست. فهمیدم مرجعیت هم بازی شده برای بازیگرها، و با قضایای بعدی معلوم شد دستی مرموز آقای بروجردی را مرجع کرد و از وجود او بهره ها برد.

□ در سال ۱۳۲۸ شمسی در زمان رئیس الوزرای احمد قوام، آیت الله کاشانی قصد دخالت در انتخابات کرد تا از تعداد وکلای انتصابی دربار در مجلس بکاهد. نویسنده از دوستان صمیمی آیت الله کاشانی بودم و تابستانها که می آمدم تهران به منزل ایشان وارد می شدم، در همین سال بود که به من فرمودند شما بروید یک ماشین دربست کرایه کنید برای سفر به خراسان، این بنده نیز چنین کردم و مهیای مسافرت شدیم. آقای شیخ محمد باقر کمره‌ای و یکی دو نفر دیگر نیز حاضر شدند با نویسنده و آقای کاشانی و یکی از فرزندان‌شان که جمعا شش نفر می شدیم به طرف مشهد حرکت کردیم، دولت از مسافرت ما وحشت داشت که مبادا در شهرهای بین راه، ایشان وکلایی را برای مجلس تعیین و پیشنهاد کند و مردم را ترغیب کند به انتخابات و تعیین نمایندگان که خیرخواه ملت باشند، و لذا چون ما از تهران حرکت کردیم، شهرهای بین راه مطلع و آماده استقبال شدند و از آن طرف دولت به مأمورین شهرستانهای بین راه ابلاغ کرده بود که تا می توانند اخلال کنند و بهانه‌ای بدست دولت بدهند که آیت الله کاشانی را به تهران برگردانند.

□ سرهنگ و اطرافیان چون نوشته‌ی مرا دیدند گفتند خوب نوشته‌اید، نامه را بردند و فردای آن روز آمدند که شاه دستور داده ملای قمی و همراهانش آزادند.

□ در اتاق متصل به اتاق ما عده‌ای از توده‌ای‌ها و کمونیست‌ها محبوس بودند، پیغام دادند که ما می‌خواهیم فلانی را ببینیم. گفتم اشکالی ندارد تشریف بیاورند. عده‌ای غیر روحانی که با من بازداشت بودند، گفتند ممکن است ما را

به کمونیست بودن متهم کنند. من گفتم چه اتهامی، نترسید بگذارید ببینند. به هر حال آمدند و اظهار خوشوقتی کردند که یک نفر روحانی شجاع هم پیدا می‌شود که با دیکتاتوری مخالف باشد. ما با ایشان گرم گرفتیم، آنها سؤالات و اشکالاتی به قوانین اسلام داشتند که به آنها جواب گفتم.

□ چون ما را در توپخانه پیاده کردند، با همراهان خداحافظی کردم و رفتم منزل آقای کاشانی، کاشانی مجتهدی بود شجاع و بیدار. اگر چه خودش در لبنان تبعید بود، ولی خانواده اش در تهران بودند. چون من وارد شدم بسیار خوشحال شدند.

در آن زمان تمام اهل علم از سیاست و امور مملکتی برکنار بودند و دوری می‌جستند و اگر کسی مانند کاشانی و یا این بنده وارد مبارزه با دیکتاتوری می‌شدیم چندان مورد علاقه مردم نبودیم، و اصلاً مردم ایران و خود ایران مانند قبرستانی بود که سرنوشتش به دست گورکن‌ها باشد که هر کاری بخواهند با مرده می‌کنند! فردی مانند کاشانی منحصر به فرد بود و ایشان زجر و حبس زیاد دید تا حرکتی و موجی در ایران بوجود آورد تا آن زمان جبهه‌ی ملی و جبهه‌ی غیر ملی اصلاً وجود نداشت، و مرحوم مصدق را جز معدودی نمی‌شناختند. ولی چون کاشانی سعی داشت یک مجلس شورای ملی و وکلای خیرخواه ملت سرکار بیابند، لذا فتوا می‌داد که بر جوانان واجب است در انتخابات دخالت کنند، و لذا در همان زندان لبنان به اینجانب نامه‌ای نوشت که آقای برقی مانند آخوندهای دیگر مسجد را دکان قرار نده و بپرداز به بیداری مردم و به سخن مردم که می‌گویند آخوند خوب کسی است که کاری به

اوضاع ملت نداشته باشد وکناره گیر باشد، گوش مده و کاری کنید که مردم مصدق را انتخاب کنند، تا آن وقت ملت نمی دانستند مصدق کیست، و چه کاره است، کاشانی به تمام دوستانش توصیه می کرد که وکلایی صحیح العمل از آنجمله مصدق را انتخاب کنید، پس به واسطه ی سفارشات و سخنرانی های کاشانی و پیروانش [که در رأسشان خود ایشان یعنی آیت الله ابوالفضل برقعی قمی بود] مردم نام مصدق را شنیدند و تا اندازه ای شناختند. و در مواقع انتخابات مریدان کاشانی از اول شب تا صبح در پای صندوقها می خوابیدند که مبادا صندوق عوض شود و کاشانی و مصدق وکیل نشوند، مردم را تحریک می کردیم به رأی دادن به آقای کاشانی و مصدق و چند نفری که با این دو نفر همراه بودند، تا اینکه به واسطه فعالیت مریدان کاشانی این دو نفر رأی آوردند و وکیل تهران شدند، دولت ناچار شد کاشانی را آزاد کند و از لبنان به ایران آورد.

چون ملت خبر شد که کاشانی با هواپیما وارد تهران می شود، لذا همان روز ورود ایشان از فرودگاه مهرآباد تا درب منزل ایشان مملو از جمعیت بود. ما آن روز در تهران فعالیت می کردیم، تا استقبال خوبی از ایشان به عمل آید.

[جلوگیری از تجلیل و دفن جنازه رضاشاه در قم]

چند سال طول نکشید که رضاشاه در جزیره موریس فوت شد، معروف است که در آن جزیره قدم می زده و به خود گفته اعلیحضرت، قدر قدرت، قوی شوکت، زکی آی زکی، آی زکی، که یاد زمان سلطنت خود می کرده و مقصود او این بوده که در ایران اطرافیان او یک مشت مردمان هوا پرست متملق بودند که به او می گفتند اعلی حضرت قدر قدرت، و چون وفات کرد جنازه او را به ایران آوردند، و دولت و شاه تشویق می کردند که مردم از جنازه او تجلیل کنند و با تشریفات زیادی جنازه را در قم دفن کنند، و علما و بزرگان قم را دعوت کردند که از جنازه استقبال به عمل آید، آیت الله بروجردی که مرجع

تقلید بود با صفوف طلاب بر جنازه او نماز بخوانند، و آقای بروجردی که یکی از علمای ریاست مآب بود و از هر کاری برای حفظ ریاست خود خودداری نمی کرد و به علاوه به شاه و درباریان و وکلای مجلس علاقه داشت، حاضر

گردید تا بر جنازه شاه اقامه نماز کند.

نویسنده فکر کردم که اگر از جنازه رضاشاه تجلیل شود تمام کارهای فاسد او امضاء خواهد شد، درصدد برآمدم کاری کنم که مانع از تجلیل جنازه گردد. چند نفر طلبه جوان به نام فداییان اسلام تازه با من رفیق شده بودند، در آن زمان تقریباً سی و پنج سال داشتم و از مدرسین حوزه علمیه قم بودم، این فداییان جوان که سنشان از پانزده الی بیست و پنج سال بیشتر نبود با من مأنوس بودند و پناهگاه ایشان منزل ما بود، و برخی از ایشان نیز نزد نویسنده درس می خواندند. با آنان مشورت کردم که در منع تجلیل جنازه پهلوی فکری بکنید، گفتند شما اعلامیه بنویسید ما آن را نشر می دهیم.

اعلامیه‌ای نوشتم و در آن تهدید کردم که هر کس بر جنازه شاه نماز بخواند و یا در تشییع جنازه او حاضر شود، برخلاف موازین دین رفتار کرده و ما او را ترور خواهیم نمود.

این اعلامیه چون منتشر شد، اثر بسیار خوبی داشت و کسانی که برای نماز بر جنازه دعوت شده بودند مخصوصاً آقای بروجردی به هراس افتادند که مبدا به ایشان توهین شود و یا مورد حمله واقع شوند. و لذا در صدد بر آمدند که ناشرین اعلامیه را پیدا کنند، فداییان که در قم منزل معینی نداشتند پراکنده و اکثراً مقیم تهران بودند و احتمال چنین کاری به ایشان نمی رفت، و از طرفی کمتر احتمال می دادند که نویسنده اعلامیه ای به آن تندی، سید ابوالفضل برقعی قمی باشد و علاوه بر این وقت ورود جنازه بسیار نزدیک و افکار مسئولان حکومت پریشان بود، تا اینکه جنازه را وارد کردند، ولی آن چنانکه

می خواستند تجلیل نشد، و چون در مسجد امام قم مجلس فاتحه ای گرفتند و سیدی به نام موسی خوئی قصد داشت در آن مجلس شرکت کند، رفقای ما او را گرفتند و کتک زدند به طوری که خون از سرش جاری شد، چون دولت چنین دید از دفن جنازه در قم منصرف شد و جنازه را به تهران بردند، دیگر در تهران چه شده، بنده حاضر نبودم.

[اشعار مؤلف راجع به مظلومیت خود]

در ایامی که روحانی نمایان و دکانداران مذهبی علیه من متحد و کمر به بدنام کردنم بسته بودند و به دولت شاه و اعمال زور متوسل شدند و عوام را برای غصب مسجد {گذر دفتر وزیر} تحریک کردند و منزل در محاصره آنان قرار داشت و امنیت از زندگیم سلب شده بود، ابیات ذیل را سرودم:

گمراهان را بهر خود دشمن نمودم*برقعی چون راه حق روشن نمود
راه پرچار است و پرآزار بود*آری آری راه حق دشوار بود
بایدش سختی کشد در راه حق*هر که عزت خواهد از درگاه حق
روضه خوانان عوام بی حیا*زین سبب عالم نمایان دغا
با خران خود به کوشش آمدند*پس به همدستی به جنبش آمدند
تا که بنمودند ما را متهم*رشوه ها دادند بر اهل ستم
بسته شد مسجد ز اهل شور و شر*پس به زور پاسبان و سیم و زر
باز شد دکان نقالان خواب*پایگاه حق پرستی شد خراب
جای آن شد نقل کذب هر کتاب*پایگاه دین و قرآن شد خراب
سود دیدی نی زیان زین کار و بار*برقعی گفتا به دل ای هوشیار
غم مخور در راه حق پرداختی*گفت بادل، آنچه اینجا باختی
آنچه آید پیش، حق پدر چاره ساز*نیست بازی کار حق، خود را مباز
صاحب مسجد تو را اندر دل است*گرکه مسجد رفت گو رو کان گل است

تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست*گرکه مسجد رفت گو رو، باک نیست
ترک آن بنما که مسجد شد دکان*گشت مسجد خانقاه صوفیان
جای جمع حق پرستان مسجد است*جای درس و بحث قرآن، مسجد است

نیست مسجد جای هر شمر و سنان*نیست مسجد جای مدح و روضه خوان
روضه خوانست روضه خوانست روضه خوان*آنکه همکار است با شمر و سنان
دین حق را میکن از بدعت جدا*اقتدا کن بر امام لافتی
نی امامی که کند دین را دکان*آن امام کارگر در بوستان
نی گرفتی مسجدی با شر و شور*آن امامی که نبود اهل زور
می نخوردی آن امام از این حرام*نی گرفتی خمس یا سهم امام
نی امام فاسقان بی خبر*آن امام دانش و فضل و هنر
ناخدایان را نخواندی در دعا*آن امامی که نخواندی جز خدا
ناخدای کشتی امکان یک است*قاضی الحاجات در عالم تک است
خاک و باد و آب سرگردان اوست*آن که هستی، نقشی از فرمان اوست
از حسودان دنی بی خبر*برقعی با حق بساز و کن حذر
خطاب به دشمنان خود نیز با عنوان به دشمنها رسان پیغام ما را شعری سرودم:
دشمن ما را سعادت یار باد*روز و شب با عز و شأنش کارباد
هر که کافر خواند ما را گو بخوان*او میان مردمان دیندار باد
هر که خاری می نهد در راه ما*بار إلهها راه او گلزار باد
هر که چاهی می کند در راه ما*راه او خواهم همی هموار باد
هر که علم و فضل ما را منکراست*ملک و مالش در جهان بسیار باد
هر که گوید برقعی دیوانه است*گوکه ما دیوانه، او هوشیار باد!
ما نه اهل جنگ و نی ظلم و نه زور*دادخواه ما به عقبی قادر جبار باد

همچنین در همان احوال پنداری مورد إلهام حضرت حق واقع شده ام،
مستزاد ذیل را سرودم:

غم مخور یار توام*بنده بی کس من، من کس و غمخوار توام
غم مخور یار توام*گر تو تنها شده ای، غصه مخور یار توام
باز نامید مشو*گر جهان رفت زدستت، طرف یأس مرو
غم مخور یار توام*باز گردان جهان من حق دار توام
از همه دیده بدوز*گر تو را نیست انیسی به جهان در شب و روز
غم مخور یار توام*مونس تو، همه جا و مددگار توام
نیست حق را بدلی*گر چه حق را نبود رونق بازار ولی
غم مخور یار توام*أظهر الحق، که من رونق بازار توام
نیست یک دادرسی*گر تو را کارگشایی نبود هیچ کسی
غم مخور یار توام*غم مخور کار گشا هستم و در کارتوam
تا که شایسته کند*گر تو را غصه و غم، رنج و ستم خسته کند
غم مخور یار توام*رو به من آر که من دافع آزار توام
غمت از ذلت نیست*رنج و غمهای تو بی علت و بیحکمت نیست
غم مخور یار توام*مصلحت بین و گنه بخش و نگهدار توام
مسجد و محفل تو*گر که اوباش بکنند در منزل تو
غم مخور یار توام*با خبر باش که من حافظ آثار توام
کان هذا لولا*دوست دارم شنوم صوت تو در رنج و بلا
غم مخور یار توام*طالب ناله و افغان به شب تار توام
باش یک بنده حُر*گر رمیدند ز تو مردم دون، غصه مخور
غم مخور یار توام*من رفیق تو و هم ناظر پیکار توام

یا دلت بریان است*گر ز غمهای جهان دیده تو گریان است
غم مخور یار توام*من تلافی کن آن دیده خونبار توام
یا دلت غمگین است*بر دلت بار غم و غصه اگر سنگین است

غم مخور یار توام*دافع هر غم و شوینده زدل بار توام
باز با یزدان باش*گر کسی ناز تو را می نخرد خندان باش
غم مخور یار توام*راز با خالق خود گو که خریدار توام
غم خود با من گو*گر که مظلوم شدی از ستم و جور عدو
غم مخور یار توام*دادگر حقم و از عدل، طرفدار توام
در ره ذوالمنن است*برقعی سعی تو گر بهر من است
غم مخور یار توام*قابل سعی تو و ناشر افکار توام

[شعری در باره اوضاع کنونی ایران]

اینجانب در باره اوضاع ایران در این زمانه، شعر زیر را سروده ام:
محفلی بود و نازنین یاری*یاری آگاه و نیک پنداری
گفتمش در زمینہ اسلام*بازگو آنچه گفتنی داری
گفت: دینی بدون روحانی*فارغ از هر کشیش و احباری
مصطفی مجتهد نبود و اُمی بود*مرتضی هم نه مرد بیکاری
گفتمش: رهنمای مردم کیست؟*چه کس از دین کند نگهداری؟
گفت: هان! رهنما بود قرآن*بر همه فرض، دین نگهداری
بر همه علم دین بود واجب*واجب عینی است بر طالب
هادی دین کجا فروشد دین*نی بود گل و نی که سر باری
دین فروشان نه رهنما باشند*دین نباشد ز جنس بازاری
کسب روزی ز راه دین نکنند*دینشان ایمن از دغلكاری

نردبان سیاستش نکنند*دینشان ایمن از دکانداری
 حکمرانی نداشت پیش علی*ارزش کفش پاره خواری
 ملک ایشان قلمرو دلهاست*نه حجاز و هلند و بلغاری
 نقش آخوند را شدم جویا*گفت: بر دوش خلق سرباری
 کار او را چه؟ جستجو کردم*گفت: تکفیر و حبس و کشتاری
 او بود مست از شراب غرور*کی به عهدش بود وفاداری
 گفتمش: گو که چیست حزب الله؟*گفت: احیای رسم تاتاری
 گفتمش: حال مملکت چو نیست؟*گفت: بیمار بی پرستاری
 گفتمش: انقلاب بهمن ماه*داشت از بهر ما چه آثاری؟
 گفت: آری ضرر فراوان داشت*موجبی شد برای بیاداری
 ملت اندر هوای آزادی*کرد از جان و دل فداکاری
 گر چه از چاله افتاد به چاه*صد برابر شدش گرفتاری
 چون ز غفلت به دام افتادند*چاره بیداری است و هشیاری
 گفتمش: گو نجات کی باشد؟*گفت وقت تضرع و زاری
 بایدی جمله از خدا خواهند*رفع این سختی و گرفتاری

[مطالعه کتاب الغدير امینی و نظریه مؤلف در باره آن]

در آنجا [زندان] که بودم کتاب الغدير تألیف علامه عبدالحسین امینی
 تبریزی را که سالها پیش خوانده بودم، مجدداً مطالعه کردم، صادقانه و
 بی تعصب بگویم، آنان که گفته اند «کار آقای امینی در این کتاب جز افزودن
 چند سند بر اسناد حدیث غدیر نیست» درست گفته اند. اگر این کتاب بتواند
 عوام یا افراد کم اطلاع و غیر متخصص را بفریبد ولی در نزد مطلعین منصف
 وزن چندانی نخواهد داشت، مگر آنکه اهل فن نیز از روی تعصب یا به قصد
 فریفتن عوام به تعریف و تمجید این کتاب پردازند. به نظر من استاد ما

آیت‌الله سید ابوالحسین اصفهانی در این مورد مصیب بود که چون از او در مورد پرداخت هزینه چاپ این کتاب از وجوه شرعی اجازه خواستند،

موافقت نکرد و جواب داد: «پرداخت سهم امام علیه السلام برای چاپ کتاب شرعی!، شاید مورد رضایت آن بزرگوار نباشد».

بسیاری از مستندات این کتاب از منابع نامعتبر که به صدر اسلام اتصال وثیق ندارند أخذ شده که این کار در نظر اهل تحقیق اعتبار ندارد. برخی از احتجاجات او هم قبلاً پاسخ داده شده، ولی ایشان به روی مبارک نیاورده و مجدداً آنها را ذکر کرده است. گمان دارم که اهل فن در باطن می دانند که با الغدیر نمی توان کار مهمی به نفع مذهب صورت داد و به همین سبب است که طرفداران و مداحان این کتاب که امروز زمام امور در چنگشان است به هیچ وجه اجازه نمی دهند کتبی از قبیل تألیف محققانه آقای حیدرعلی قلمداران به نام «شاهراه اتحاد یا نصوص امامت» یا کتاب باقیات صالحات که توسط یکی از علمای شیعه شبه قاره هند، موسوم به محمد عبدالشکور لکهنوی و یا کتاب «تحفه اثنی عشریه» تألیف عبدالعزیز دهلوی فرزند شاه ولی الله احمد دهلوی و یا جزوه مختصر «راز دلیران» که آقای عبدالرحمان سربازی آن را خطاب به موسسه «در راه حق و اصول دین» در قم نوشته و کتاب «رهنمود سنت در رد اهل بدعت» ترجمه این حقیر و نظایر آنها که برای فارسی زبانان قابل استفاده است چاپ شود، بلکه اجازه نمی دهند اسم این کتب به گوش مردم برسد. در حالی که اگر مغرض نبوده و حق طلب می بودند اجازه می دادند که مردم هم ترجمه الغدیر را بخوانند و هم کتب فوق را، تا بتوانند آنها را با یکدیگر مقایسه و از علما درباره مطالب آنها سؤال کنند و پس از مقایسه اقوال، حق را از باطل تمییز داده و بهترین قول را انتخاب کنند. فقط در این صورت است که به آیه‌ی:

«فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه» یعنی: «بشارت ده بندگانى را كه سخن را بشنوند و نيكوترينش را پيروي كنند» (الزمر/۱۸) عمل کرده اند. اما نه خود چنين مى كنند و نه اجازه مى دهند كه ديگران اينگونه عمل كنند بلكه جواب امثال مرا با گلوله و يا به زندانى كردن مى دهند!!

[استادان]

علاوه بر ۱- آقای خوانساری نزد شیخ ابوالقاسم کبیر قمی، ۲- حاج شیخ محمدعلی قمی کربلائی، ۳- آقای میرزا محمد سامرايی، ۴- آقای سید محمدحجت کوه کمری، ۵- حاجی شیخ عبدالکریم حایری، ۶- حاج سیدابوالحسن اصفهانی و ۷- آقای شاه آبادی و چند تن دیگر نیز تحصیل کرده ام كه تعدادی از آنان برایم تصدیق اجتهاد نوشته اند كه از آن جمله اند: «محمد بن رجب علی تهرانی سامرايی» مؤلف كتاب «الإشارات و الدلائل فى ما تقدم و یتى من الرسائل» و «مستدرک البحار» كه ایشان در خاتمه اجازه استادش برایم اجازه ای نوشت و متن اجازه ایشان به این حقیر چنين است.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على عباده الذين اصطفى محمد وآله الطاهرين وبعد فيقول العبد الجاني محمد بن رجب علي الطهراني عفى عنهما وأوتيا كتابهما يمينهما قد استجازني السيد الجليل العالم النبيل فخر الأقران والأماثل الابوالفضل البرقي القمي أدام الله تعالى تأييده رواية ما صحت لي روايته وسأغت لي إجازته ولما رأيت أهلاً لذلك وفوق ما هنالك إستخرت الله تعالى وأجزته أن يروي عني بالطرق المذكورة في الاجازة المذكورة والطرق المذكورة في المجلد السادس والعشرين كتابنا الكبير مستدرک البحار وهو على عدد مجلدات البحار لخبونا العلامة المجلسي قدس سره وأخذت عليه ما أخذ علينا من الاحتياط في القول والعمل إن لا ينساني في حيوتي وبعد وفاتي في خلواته ومظان استجابة دعواته كما لا أنساه في عصر يوم

الاثنين الرابع والعشرين من رجب الاصب من شهور سنه خمس و ستين بعد
الثلاثاء وألف حامداً مصلياً مستغفراً.

۹- حاج شيخ آقا بزرگ تهراني مؤلف كتاب «الذريعة الى تصانيف الشيعة»

اجازه زیر را برای این حقیر نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقني

الحمد لله وكفى والصلاة والسلام على سيدنا ومولانا ونبينا محمد المصطفى وعلى
أوصيائه المعصومين الاثمه الأثني عشر صلوات الله عليهم أجمعين إلى يوم الدين.
و بعد: فإن السيد السند العلامة المعتمد صاحب مفاخر والمكارم جامع الفضائل
والمفاخر المصنف البارع والمؤلف الماهر مولانا الأجل السيد ابوالفضل الرضوي نجل
المولى المؤتمن السيد حسن البرقي القمي دام أفضاله وكثر في حماة الدين أمثاله قد برز
من رشحات قلمه الشريف ما يغنيننا عن التقريظ والتوصيف قد طلب مني لحسن ظنه
إجازة الرواية لنفسه ولحروسه العزيز الشاب المقبل السعيد السيد محمد حسين
حرسه الله من شر كل عين فأجزتهما أن يرويا عني جميع ما صحت لي روايته عن كافة
مشايخي الأعلام من الخاص والعام وأخص بالذكر اول مشايخي وهو خاتمة المجتهدين
والمحدثين ثالث المجلسيين شيخنا العلامة الحاج الميرزا حسين النوري المتوفي بالنجف
الأشرف في سنة ۱۳۲۰ فليرويا أطال الله بقائهما عني عنه بجميع طرقه الخمسه
المسطورة في خاتمة كتاب مستدك الوسائل والمشجرة في مواقع النجوم لمن شاء وأحب
مع رعاية الاحتياط والرجاء من مكارمهما أن يذكراني بالغفران في الحياة وبعد
الممات، حررته بيدي المرتعشه في طهران في دار آية الله المغفور له الحاج السيد احمد
الطالقاني وأنا المسمي المسمي بمحسن والفاني الشهير بأقا بزرگ الطهراني في سالخ
ربيع المولود ۱۳۸۲ (مهر)

۱۰- عبدالنبي نجفی عراقی رفسی مؤلف كتاب «غوالی اللثالی در فروع علم
اجمالی» و كتب كثيره ديگر كه از شاگردان «ميرزا حسين نايینی» بوده است.
برایم متن ذیل را نوشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الذي فضل مداد العلماء علي دماء الشهداء والصلاة والسلام على محمد وآله الأئمة وعلى أصحابه التابعين الصالحاء إلى يوم اللقاء.

امابعد مخفى نماندکه جناب مستطاب عالم فاضل جامع الفضائل والفواضل قدوة الفضلاء و المدرسين معتمد الصلحاء والمقربين عماد العلماء العالمين معتمد الفقهاء والمجتهدين ثقة الاسلام و المسلمين آقاي آقاسيد ابوالفضل قمی طهرانی معروف و ملقب بعلامة رضوی سنين متماديه در نجف اشرف در حوزه دروس خارج حقير حاضر شدند و نیز در قم سالهای عديده بحوزه دروس اين بنده حاضر شدند برای تحصيل معارف الهيه و علوم شرعيه و مسايل دينيه و نواميس محمديه پس آنچه توانست كوشش نمود فكند وجد واجتهد تا آنكه بحمد الله رسيد بحد قوه اجتهاد و جايز است از برای ایشان که اگر استنباط نمود احكام شرعيه را بنهج معهود بين أصحاب رضوان الله عليهم اجمعين عمل نمایند بآن، واجازه دادم ایشان را که نقل روايه نمايد از من بطرق نه گانه که برای حقير باشد بمعصومين عليهم السلام و نیز اجازه دادم وی را در نقل فتاوی کما اینکه مجاز است که تصرف نماید در امور شرعيه که جايز نیست تصدی مگر باجازه مجتهدين و مجاز است در قبض حقوق ماليه و لا سيما سهم امام عليه السلام و تمام اينها مشروط است بمراعات احتياط و تقوى بتاريخ ذی الحجه الحرام فی سنه ۱۳۷۰ من الفانی الجانی نجفی عراقی (مهر)

۱۱- آیت الله سيد ابوالقاسم کاشانی نیز برایم تصدیق اجتهاد نوشت که متن

آن را ذیلاً نقل می کنم:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على رسوله وعلى آله الطاهرين المعصومين وبعد فان جناب العالم العادل حجة الاسلام والمسلمين السيد ابوالفضل العلامة البرقي الرضوي قد صرف أكثر عمره الشريف في تحصيل المسائل الأصولية والفقهية حتى

صار ذا القوة القدسيه من رد الفروع الفقهيه إلى أصولها فله العمل بما استنبطه وإجتهده ويحرم عليه التقليد فيما استخرجه وأوصيه بملازمة التقوى ومراعاة الاحتياط والسلام عليه وعلينا وعلى عباد الله الصالحين

الأحقر ابوالقاسم الحسيني الكاشاني (مهر)

۱۲- سيد ابوالحسن اصفهاني نیز زمانی که قصد مراجعت از نجف را داشتيم، تصديق زير را برايم مرقوم نمود:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام علي خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين واللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين من الآن إلي يوم الدين وبعد فان جناب الفاضل الكامل والعالم العادل مروج الأحكام قُرّة عيني الاعز السيد ابوالفضل البرقي دامت تأييداته ممن بذل جهده في تحصيل الأحكام الشرعيه والمعارف الالهيه برهة من عمره وشطرا من دهره مجدا في الاستفادة من الاساطين حتي بلغ بحمد الله مرتبة عالية من الفضل والاجتهاد ومقرونا بالصلاح والسداد وله التصدي فيها وأجزته أن يأخذ من سهم الامام عليه السلام بقدر الاحتياج وإرسال الزائد منه إلى النجف و صرف مقدار منها للفقراء والسادات وغيرهم و أجزته أن يروي عني جميع ما صحت لي روايته واتضح عندي طريقه و اوصيه بملازمة التقوى ومراعاة الاحتياط و أن لاينساني من الدعاء في مظان الاستجابات والله خير حافظاً وهو ارحم الراحمين ۲۲ ذیحجه ۶۲ ابوالحسن الموسوي الاصفهاني (مهر)

۱۳- سيد شهاب الدين مرعشي معروف به آقا نجفی صاحب تألیفات در مشجرات و انساب برايم اجازه زير را نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله علي ما أساغ من نعمة وأجاز والصلاة والسلام علي محمد وآله مجاز الحقيقة وحقيقته المجاز وبعد: فإن السيد السند والعالم المعتمد شم سماء النبالة وضحيها وزين الاسرة من آل طه علم الفخار الشامخ و منار الشرف الباذخ قاعدة المجد المؤثل وواسطة العقد المفصل جناب السيد ابوالفضل ابن الشريف العابد السيد حسن

الرضوي القمي السيداني دام علاؤه وزيد في ورعه وتقاه أحب ورغب في أن ينتظم في سلك المحدثين والرواة عن اجداده الميامين ويندرج في هذا الدرج العالي والسمط العالي ولما وجدته أهلاً وأحرزت منه علماً وفضلاً أجزت له الرواية عني بجميع ما صحت روايته وسأغت إجازته تم سنده وقويت عننته عن مشايخي الكرام أساطين الفقه وحمله الحديث وهم عدة تبلغ المأتين من أصحابنا الإمامية مضافاً الي مالي من طرق سائر فرق الإسلام الزيدية والاسماعيلية والحنابلة والشافعية والمالكية والحنفية وغيرها ولا يمكنني البسط بذكر تمام الطرق فأكتفي بتعداد خمس منها تبركا بهذا العدد وأقول ممن أروي عنه بالاجازة والمناولة والقراءة والسماع والعرض وغيرها من أنحاء تحمل الحديث إمام أئمة الرواية والجهبذ المقدم في الرجال والدراية مركز الاجازة مسند الآفاق علامة العراق استاذي ومن إليه في هذه العلوم إستنادي وعليه اعتمادي حجة الاسلام آيت الله تعالى بين الأنام مولاي و سيدي أبو محمد السيد حسن صدرالدين الموسوي المتوفي سنة ١٣٥٤ هذا ما رمت ذكره من الطرق وهي ستة فلجناب السيد أبي الفضل ناله الخير والفضل أن يروي عن مشايخي المذكورين بطرقهم المتصلة المعنونة إلى ائمتنا إلى الرسول وسادات البرية مراعيًا للشرائط المقررة في محلها من التثبيت في النقل ورعايه الحزم والإحتياط وغيرها وفي الختام أوصيه دام مجده وفاق سعده وجد جده أن لا يدع سلوك طريق التقوي والسداد في أفعاله وأقواله وأن يصرف أكثر عمره في خدمة العلم والدين وترويج شرع سيد المرسلين ﷺ وأن لا يغتر بزخارف هذه الدنيا الدنية وزبرجها وأن يكثر من زيارة المقابر والإعتبار بتلك الأجداد الدوائر فانه الترياق الفاروق والدواء النافع للسلوعن الشهوات وأن يتأمل في أنهم من كانوا وأين كانوا وكيف كانوا وإلى أين صاروا وكيف صاروا واستبدلوا القصور بالقبور وأن لا يترك صلاة الليل ما استطاع وأن يوقت لنفسه وقتاً يحاسب فيه نفسه فقد ورد من التأكيد منه ما لا مزيد عليه فمنها قوله حاسبوا قبل أن تحاسبوا وقوله حاسب نفسك حسبة الشريك شريكه فانه أدام الله أيامه وأسعد أعوامه أن عين لها وقتاً تتضيع أوقاته فقد قال توزيع الأوقات توفيرها ومن فوائد المحاسبه أنه أن وقف على زلة في أعماله لدي الحساب تداركها بالتوبة وإبراء الذمة وإن اطلع على خير

صدر منه حمد الله وشكر له على التوفيق بهذه النعمة الجليلة وأوصيه بحق الله آماله وأصلح أعماله أن يقلل المخالطة والمعاشرة لأبناء العصر سيما المتسمين بسمة العلم فإن نواديهم ومحافلهم مشتمله على ما يورث سخط الرحمن غالباً إذ أكثر مذاكرتهم

الاغتياب وأكل لحوم الإخوان فقد قيل إن الغيبة أكل لحم المغتاب ميتا وإذا كان المغتاب من أهل العلم كان اغتيابه كأكل لحمه ميتاً مسموماً فإن لحوم العلماء مسمومة. عصمنا الله وإياك من الزلل والخطل ومن الهفوة في القول والعمل إنه القدير على ذلك والجدير بما هنالك وأسأله تعالى أن يجعلك من أعلام الدين ويشد بك وأمثالك أزر المسلمين آمين آمين وأنا الراجي فضل ربه العبد المسكين أبوالمعالی شهاب الدين الحسيني الحسيني المرعشي الموسوي الرضوي الصفوي المدعو بالنجفي نسبة آل رسول الله ﷺ عفى الله عنه وكان له وقد فرغ من تحريرها في مجالس آخرها لثلاث مضمن من صفر ۱۳۵۸ ببلدة قم المشرفة حرم الأئمة (مهر)

۱۴- شیخ عبدالکریم حائری و ۱۵- آیت الله سید محمد حجت کوه کمری نیز برایم تصدیق اجتهاد نوشتند که اصل اجازه نامه این دو تن را برای تعیین تکلیف در مسأله سربازی به وزارت فرهنگ آن زمان تحویل دادم که طبعاً باید این دو اجازه نامه در اسناد بایگانی آن وزارتخانه موجود باشد، اداره مذکور نیز پس از رؤیت این دو تصدیق گواهی زیر را صادر نمود که در اینجا رونوشت آن را می آورم:

۱۶- وزارت فرهنگ

نظریه بند اول و تبصره اول ماده ۶۲ قانون اصلاح پاره‌ای از فصول و مواد قانون نظام، مصوب اسفند ماه ۱۳۲۱ و نظر به آیین نامه رسیدگی به مدارک اجتهاد مصوب ۲۵ آذرماه ۱۳۲۳ شورای عالی فرهنگ، اجازه اجتهاد متعلق به آقای سید ابوالفضل ابن الرضا (برقعی) دارنده شناسنامه شماره ۲۱۲۸۵ صادره از قم متولد ۱۲۸۷ شمسی در هفتصد و پنجاه و چهارمین جلسه شورای عالی

فرهنگ، مورخ ۱۳۲۹/۸/۷ مطرح، و صدور اجازه مزبور از مراجع مسلم اجتهاد محرز تشخیص داده شد.

وزیر فرهنگ دکتر شمس الدین جزائری ناگفته نماند با اینکه در قوانین مشروطه دولت حق نداشت متعرض مجتهدین شود، مع ذلک حکومت به اصطلاح مشروطه گرفتاری بسیار برایم فراهم آورد.

سخن را با یادآوری این نکته به خواننده محترم به پایان می برم که دین اسلام در دو امر خلاصه می شود: تعظیم خالق و خدمت به مخلوق، آن چنانکه خالق خود فرموده است. برای همگان توفیق قیام به این دو امر را از درگاه ایزد رؤوف خواستارم.

در اینجا، چند بیت از آخر کتاب «دعبل خزاعی و قصیده تائیه او» که سالها پیش تألیف کرده ام و وصف حال اینجانب است، می آورم و پس از آن نیز این کتاب را با شعری دیگر که خطاب به جوانان است و آن را هنگام سفر به زاهدان سروده ام، خاتمه می دهم و از خوانندگان التماس دعا دارم. والسلام علی من اتبع الهدی.

[من و دعبل خزاعی]

اگر زر داد دعبل را امامی* تشکر دید از صاحب مقامی
مرا صدها کتاب است و قصائد* که در آنها بیان گشته عقاید
ندیدم یک تشکر، نی عطایی* به جز ایراد و طعن ناروایی
اگر وی بود خائف از مقامات* مرا خوف است از اهل خرافات
اگر وی گریه اش بر اهل دین است* مرا گریه برای اصل دین است
اگر وی گفت رازش با امامی* مرا امنی نباشد از مقامی
اگر اشعار وی طبق اصول است* هدف، این مادحین را جمله پول است

اگر سی سال ترسی داشت در جوف*دو سی سال است ما را دل پر از خوف
 الها بر غم و رنجم گواهی*ندارم غیر الطافت پناهی
 الها من بسی هستم پشیمان*چرا مرآت گشتم بهر کوران
 در اینجا خسته جانم از بلا شد*تنم رنجور از صد ابتلا شد
 زمان ما زمان کفر و طغیان*ندارد دهر ما جز رنج و عصیان
 در این پیری ندارم من انیسی*نه یاری نی معینی نه جلیسی
 مگر ما را کنی مشمول رحمت*رسانی مرگ ما با روح و راحت
 إلهای برقعی را بها کن*مزید فضل خود بر او عطا کن
[خطاب به جوانان]

ای جوانان که شکر گفتارید*مؤمن و سالم و خوش رفتارید
 چون شما ناطق و گل رخسارید*از خموشان جهان یاد آرید
 برقعی را پس موتش گه گاه*زمجبان خدا بشمارید
 گاه گاهی اگرش یاد کنید*دستی از بهر دعا بردارید
 برقعی خادمتمان بود و برفت*خدمتش را به نظر بسپارید
 یاد آرید از این خسته که بود*خسته از محنت این چرخ کبود
 دید آزار بس از مردمِ دون*دل او گشت پر از غصه و خون
 خسته از زخم زبان، زخم قلم*خسته از تهمت و بهتان و ستم
 دستش از گشت ز دنیا کوتاه*رفت در محکمه عدل إله
 و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین. ۱۳۷۰/۲/۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

الحمد لله مالك ديان الدين، مجيب الداعين و المضطرين، ومغيث المهمومين وصريخ المكروبين، وهادي المضلين، وصلى الله على رسوله وعلى آله وأصحابه وأتباعه أجمعين.

یکی از بدعتها که هزاران بدعت دیگر را به همراه خود داشته و بیشتر مردم ما به آن مبتلا گشته و عمر و مال خود را در آن صرف کرده اند زیارت قبور و توجه به آن است. قبل از پرداختن به این موضوع ابتدا لازم است چند مطلب روشن و واضح گردد:

اول آنکه می پرسیم ارواح بزرگانی چون پیامبران، اولیاء، صالحین و شهدا در کجا قرار دارند؟ در اعماق قبر یا در بالای آن و یا در اطرافش؟ و آیا اصلاً از قبر و زیارت کنندگان آن با خبرند یا خیر؟

دوم آنکه اگر هیچ تعلقی به قبر نداشته باشند به گونه ای که در عالمی دیگر به سر می برند آیا از زیارت کنندگان خود آگاه می شوند یا خیر؟ سوم آنکه اگر چنین پنداریم که از حال زوار خود آگاه می شوند آیا می توانند به دنیا برگردند و خواسته های آنان را برآورده کنند؟

چهارم آنکه آگاهی آنان از درد و رنج و بلاها و مصیبت های مردم می تواند نفعی داشته باشد؟ و آیا از مداحی و ذکر فضایل خود در زیارتنامه ها خرسند می شوند یا خیر؟ و آیا میل دارند که مردم در مقابل قبرشان با فروتنی ایستاده و هر چه بیشتر از ایشان تعریف و تمجید کرده و به چاپلوسی بپردازند؟ و آیا کسی که خود صبر و تقوایی ندارد می تواند با سخن گفتن از صبر و تقوای ایشان به نتیجه ای برسد؟ و آیا کسی که خود نمیتواند از جان و مال خویش در راه دین و جهاد بگذرد حال با ذکر جهاد و شهادت این بزرگان کاری را از پیش می برد؟ و آیا کسی که خود دینش را آنچنان که باید، خوب نمی شناسد

و از کتاب و قانون آسمانی و الهی خود بی خبر است، فایده ای در مداحی از علم و دانش آن بزرگان و امرشان به نیکیها و نهیشان از بدیها هست یا خیر؟ پنجم آنکه آیا مردم وظیفه شان این است که به نام دین به مداحی و تعریف

از گذشتگان خود پردازند؟

ششم آنکه آیا زینت دادن به قبور و تعمیر آنها و ساختن گنبد و گلدسته و صحن و سرا، و وقف باغ و خانه و زمین و مغازه برای مردگان و صرف درآمدشان جهت حفظ مقابرشان، شیوه ی پیامبران و اولیا بوده، یا کار ستمگران و جباران و غارتگران؟!

پس از اینکه این مطالب واضح گردید اگر خدا بخواهد به صحیح و ناصحیح بودن و حق و باطل بودن زیارت خواهیم پرداخت، و سند و متن روایات وارد در زیارت را بررسی خواهیم کرد. لازم به ذکر است که هدف ما از بیان این مسایل جدا سازی خرافات مذهبی از حقایق دینی بوده تا مبدا این خرافات و موهومات به نام دین به مردم عرضه شود.

اما پیش از پرداختن به این موضوع لازم است تصریح کنم که اینجانب از پیروان امام متقین حضرت امیر المومنین علی علیه السلام بوده و هستم، و اصول و فروع دین آن بزرگوار را پذیرفته ام، ولی با کسانی که به نام آن حضرت و یا با ادعای دوستی با او و فرزندان پاکش، دین اسلام را ویران کرده و اصول و فروع اسلام و قرآن را با زیارتنامه های خرافی مورد بی اعتنایی قرار داده مخالفم، و آنان را دوستدار علی علیه السلام نمی دانم.

ما در پرداختن به موضوع این کتاب جز به کتاب خدا و سنت رسولش صلی الله علیه و آله و سلم و ادله عقلی استدلال نخواهیم کرد، در مورد احادیث طبق دستور خدا و پیامبر و ائمه، احادیث مخالف با قرآن را از هر که باشد نمی پذیریم، و هر حدیثی که موافق با قرآن باشد قبول کرده و بر چشم می گذاریم.

خداوند قرآن را میزانی برای صحت مطالب اسلامی قرار داده و آن را فرقان یعنی جدا کننده ی بین حق و باطل نامیده است، آنچنانکه در سوره ی فرقان می فرماید: ﴿ تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ۝۱ ﴾ مبارک است کسی که فرقان را بر بنده اش نازل فرموده تا هشدار برای جهانیان باشد. و در سوره شوری آن را میزان بین صحیح و ناصحیح دانسته و فرموده: ﴿ اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ ﴾ خدا است که کتاب را به حق و میزان نازل فرموده است. و همچنین آن را در سوره ی طارق فصل یعنی جدا کننده ی حق از باطل خوانده است و فرموده: ﴿ إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ ۝۱ ﴾ همانا که آن کلام، جدا کننده ی حق از باطل است. و نیز در سوره ی فرقان، قرآن را بهترین تفسیر معرفی کرده و فرموده: ﴿ وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ۝۱۳ ﴾ و با هیچ مثالی با تو بحث و جدل نمی کنند مگر اینکه ما تو را با حق و بهترین تفسیر یاری دادیم. و آن را هدایت و بیان نامیده و فرموده: ﴿ هُدًى لِّلنَّاسِ ﴾ و ﴿ بَيَانٌ لِّلنَّاسِ ﴾.

و اما احادیث صریحی که دلالت بر میزان بودن قرآن دارد به اندازه ای مشهور و زیاد است که نیاز به بیان ندارد، ولی سه تای آنها را به عنوان مثال ذکر می کنیم:

۱- در وسائل الشیعه (۷۸/۱۸) از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: «ما وافق کتاب الله فخذوه، وما خالف کتاب الله فدعوه» آنچه را که موافق کتاب خدا بود قبول کنید، و آنچه را که مخالف کتاب خدا بود رد کنید.

۲- وسائل در همان صفحه به نقل از کافی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده که فرموده: «ما لم يوافق من الحديث القرآن فهو زخرف» هر حدیثی که موافق قرآن نباشد دروغی بیش نیست.

۳- در اصول کافی (۹۶/۱) از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: «إذا كانت الروایات مخالفة للقرآن كذبتها» هر گاه روایات مخالف قرآن بود آنها را رد می‌کنم. (یعنی در حقیقت روایات مخالف با قرآن قابل قبول نیست).

بنا بر آنچه ذکر شد اگر ما با براهین و ادله ثابت کردیم که زیارت و نذورات آن مخالف قرآن است، دوستدارن خرافات بهتر است به جای تهمت و افتراء سخن ما را با دلیل رد کنند و ما چون مبارزه با خرافات را از هر جهادی ضروری‌تر می‌دانیم از هیچ آزار و تهمتی واهمه نداریم. زیرا کار هر چه مهمتر باشد اجر و مزد الهی آن بیشتر است و از آنجا که برخی از اعمال که بعضی از مقدس نمایان انجام می‌دهند همچون بت پرستی می‌دانیم بی‌درنگ پیکار با آن را جهاد فی سبیل الله می‌شماریم، زیرا آنان اصول اسلام را ویران کرده‌اند.

ناگفته نماند که قبل از نگارنده، برادر مجاهد و محقق عالیقدر جناب استاد حیدر علی قلمداران (رحمه الله) کتابی بسیار مفید در موضوع "زیارت" تألیف کرده بودند، که اینجانب مطالبی از آن را در چاپ اول کتاب خود آورده، ولی نام ایشان را ذکر نکردم، زیرا احتمال بسیار می‌رفت که مجدداً از جانب خرافایون در معرض خطر قرار گیرد و یا توسط مسؤولین حکومت بازداشت شود، اما اینک که آن جناب به رحمت حق پیوسته و از عمر این حقیر نیز چند صباحی بیشتر باقی نمانده، پس از آزادی از آخرین زندان، در اختصار و اصلاح کتاب خود کوشیدم و به منظور تکمیل تألیف آن بزرگوار، برخی از مطالب چاپ اول کتابم را به عنوان حاشیه بر کتاب ایشان نوشتم و قسمت زیادی از مطالب را به جهت تناسب موضوع به کتاب دیگر «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» نقل کردم و در تحریر دوم کتاب حاضر، به مطالبی که در کتاب آن جناب نیامده بود، اکتفا نمودم. هر چند که هنوز ممکن است کتاب حاضر از برخی مطالب که در تألیف ایشان آمده، خالی نباشد. به هر حال امیدوارم که مطالب هر دو کتاب حق جویان را به کار آید.

از خداوند متعال برای آن برادر فاضل و خودم امید اجر دارم. ﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا
الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ﴾.

خادم شریعت مطهره: سید ابو الفضل ابن الرضا برقعی قمی

ارواح انبیاء و اولیاء پس از وفات کجا هستند؟

به مقتضای آیهی ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ (الحجر: آیه ی ۲۹) «و در آن از
روح خویش دمیدم» روح مکان دارد و مجرد از زمان و مکان نیست و اضافه
به مکانی است و مکان روح همان بدن دنیوی و یا قالب برزخی است و بدن
مَرَكَب روح است. این مطلب روشن و محسوس است و احتیاجی به برهان
ندارد و این روح محدود، چون ذاتاً محدود است صفات او از علم و هنر نیز
محدود است زیرا حدود عوارض همان حدود معروض است و زیاد تر از آن
نیست.

پس روح موجودی زنده هست، همه چیز را نمی داند و از همه چیز و همه
جا مطلع نیست، بلکه به واسطه ی تحصیل علم، و یا به واسطه ی وحی الهی
می تواند اطلاعاتی حاصل کند چنانکه خدا به رسول خود فرموده: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ
مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً﴾ (الاسراء آیه ی ۸۵) از دانش جز چیز اندکی به شما داده
نشده است، و فرموده: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (الاسراء آیه ی ۳۶) از
آنچه بدان علم نداری پیروی مکن، و فرموده: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ (طه
آیه ۱۱۴) و بگو پروردگارا بر دانشم بیفز، و آیات بسیار دیگر .
این در حالی است که در دنیا است، و چون پس وفات از بدن خارج و به
قالب مثالی برزخی وارد گردد از حقیقت خود خارج نمی شود.

پس صالحین و نیکان از اینجا به جایی دیگر و به جهانی عالی تر از این جهان و قالبی لطیف تر می روند. حق تعالی فرموده: ﴿فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ

نَعِيمٍ﴾ (الواقعه آیه ی ۸۹) پس اگر محتضر از مقربین باشد برای او راحتی و ریحان پر نعمت است، و همچنین فرموده: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ (فرحین بَمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (سوره آل عمران آیه ۱۶۹ تا ۱۷۱). در این آیات نکات و مطالبی است که انسان را از اوهام و خرافات می رهاند، از این رو توجه خوانندگان را به مطالب زیر جلب می کنم:

آیه می فرماید: گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده اند، مرده اند (اگر چه روح از بدنشان جدا شده و وفات کرده اند) بلکه زنده اند (در واقع به زندگی بهتر و جای بهتری نائل شده اند و) نزد پروردگارشان روزی داده می شوند، و به آنچه خدا از فضل خود به ایشان عطا کرده شادند و بشارت می دهند به کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده اند که هیچ گونه ترس و هراسی نداشته باشید، و خود نیز با نعمت و فضل الهی شادمانند، و همانا خداوند اجر مؤمنین را ضایع نمی کند.

جمله ی ﴿أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ نزد پروردگار شان زنده اند، در مقایسه با آیات دیگری مثل ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ (الرحمن آیه ی ۲۶) همه فانی هستند، و ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ (الزمر آیه ی ۳۰) هم رسول خدا ﷺ و هم دیگران می میرند و از این دنیا می روند، دلالت دارد مقربان الهی پس از آنکه

از جهان فانی رفتند، در نزد خدا به نعمت هایی که کیفیت آن را جز خدا نمی داند نائل می شوند، و کفار و فجار نیز دچار آلام خواهند شد.

از آیه ی ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ نزد پروردگار شان روزی می خورند، چنین برداشت می شود که آنان در نزد پروردگارشان هستند، نه در نزد مخلوقین و نه در نزد قبر. حال باید دانست که نزد پروردگارشان کجاست؟ در سوره الانعام چنین آمده که ﴿هُمَّ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^(۱) برای ایشان خانه ای با آرامش و با سلامت نزد پروردگارشان مهیا است و او ولی ایشان است به سبب آن کارهایی که (در دنیا) انجام میدادند، چنانکه می فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ﴾ (سوره یونس آیه ۲۵) خدا نیکان را به سوی دار السلام فرا می خواند، پس نزد پروردگار غیر از نزد مخلوق و غیر از نزد قبر و یا دنیاست، چنانکه فرموده: ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾ (سوره النحل آیه ۹۶) آنچه نزد شماست تمام شدنی است و آنچه نزد پروردگار است باقی میماند، و البته رزقی که میخورند رزق و طعام دنیایی نیست^۱.

بنابراین رزقی که خدا وعده کرده و فرموده: ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ همان رزق عالم باقی است نه رزق دنیای فانی چنانکه فرموده: ﴿إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ﴾^(۲) (سوره ص آیه ۵۴) این است رزق ما که تمام نمی شود.

در قسمت دیگری از آیات فرموده: ﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ (سوره آل عمران آیه ۱۷۰) به آنچه خدا از فضل خود به ایشان عطا کرده خوش و شادند، آنچه خدا از فضلش داده دنیا نیست، زیرا آنرا داشتند و از ایشان گرفته و جای وسیع تر و بهتری به ایشان می دهد.

۱- در این مورد در مبحث عالم برزخ توضیحات بیشتری ذکر خواهد شد.

اما کسانی که از قرآن بی‌خبراند خیال کرده‌اند که شهداء با همین دنیا ارتباط دارند. علاوه بر این جمله‌ی: ﴿وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِّنْ

خَلْفِهِمْ﴾ و بشارت می‌دهند به کسانی که هنوز به ایشان ملحق نشده‌اند دلالت می‌دهد بر اینکه شهداء به عالمی می‌روند که بازماندگانشان از آنان دورند و به ایشان ملحق نشده‌اند. و اگر شهداء در همین دنیا بوده و نزد کسان خود راه داشتند، این جمله صحیح نبود. پس آنان از اهل دنیا جدا میشوند. و همچنین خدا در آخر آیات همه‌ی مومنین را مشمول چنین نعمتهای دانسته و فرموده: ﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ و همانا خداوند پاداش مومنین را ضایع نمی‌کند.

آیا انبیاء و اولیاء از زوار خود مطلع می‌شوند؟

پس از آنکه ثابت شد ارواح از دنیا دور و در عالم برزخ هستند، حال جای پرداختن به این سخن است که خرافاتیان می‌گویند شهداء زنده‌اند ولی در عالمی دیگر و در عین حال از ما آگاه‌اند! واضح است که این قول صحیح نیست، زیرا اولاً زنده بودن ربطی به آگاهی و علم به احوال ما ندارد، زیرا لازم نیست هر کس دارای حیات باشد به همه چیز و از همه جا آگاه باشد، رسول خدا صلی الله علیه و علی آله و سلم در حال حیات خبر از همسایگانش نداشت مگر وقتی که خدا و یا مردم به او خبر می‌دادند چنانکه عده‌ی زیادی از اصحابش در معرکه‌ی بئر معونه کشته شدند و او خبر نداشت و عیالش عایشه در سفر بنی مصطلق از قافله عقب ماند و میان بیابان ماند و او خبر نداشت و شتر حضرتش گم شده بود و او از جای شتر بی‌اطلاع بود، و در جنگ احد که سنگ به پیشانی و لب و دندان آن حضرت خورد اگر حضرتش

علم به آمدن چنان سنگی داشت سر خود را عقب می برد و منحرف می کرد که مورد اصابت سنگ قرار نگیرد در حالی که مورد اصابت قرار گرفته و مجروح گردید. خدا ی تعالی می فرماید: ﴿ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ خَنْ نَعْلَمُهُمْ ﴾ (سوره التوبه آیه ی ۱۰۱) و برخی از اهل مدینه بر نفاق ثابت اند و تو نمی دانی و ایشان را نمی شناسی، ما ایشان را می شناسیم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نیت بد بعضی از مردم زمانش خبر نداشت و حتی سخنانشان را می پسندید و نمی دانست آنان تظاهر می کنند، ﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴾ (سوره البقره آیه ۲۰۴).

وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیاتش از همه چیز خبر ندارد، شهداء نیز در حیات برزخی خود، لازم نیست از همه جا با خبر باشند. بنابر این حیات دنیوی مستلزم علم نیست و اطلاع و آگاهی مردگان از احوال زندگان محتاج برهان و دلیل دارد.

علاوه بر این در آیاتی که ذکر شد، جمله ی ﴿ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴾ دلالت دارد که شهداء از همه جا خبر ندارند و به جایی می روند که «لا خوف» بوده، ترس و اندوهی برایشان نیست. و اگر از حال مردم بیچاره ی بدکار و گرفتار مطلع باشند از غم و اندوه ناراحت می شوند، و اگر از دردها و رنجها و گرفتاری زوارشان مطلع گردند از غصه دق می کنند. مثلاً اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و یا حضرت عیسی علیه السلام و یا حضرت مریم علیها السلام و یا امام رضا علیه السلام از رنجها و بلاها و گرفتاری مردم باخبر شوند، افسرده و اندوهناک شده و دار السلام برای ایشان دار الغصه و الحزن می گردد، آنهم بر فرض اینکه نعوذ بالله پیغمبر یا امام را مانند خدا به درخواستها و

حاجتها و صداها و ناله های مردم در آن واحد با اطلاع بدانیم. یکی آمده بر مزار ایشان و می گوید پسرم در زندان زیر شکنجه است، دیگری می گوید لشکر کفار به ما حمله کرده و کشتار کرده اند، دیگری می گوید فرزندم دچار

سرطان است، دیگری می گوید بیماری روحی دارم، دیگری می گوید جیب مرا در بارگاه زدند و من الآن غریب و بیچاره ام، دیگری می گوید مستاجر و مالک همه روزه مرا اذیت کرده و می خواهد مرا از خانه اش بیرون کند و همچنین هزاران دردمند و علیل و فقیر و مریض و مظلوم و گرفتار اظهار درد می کنند. یکی در بارگاه او دزدی کرده، و یکی قصد فحشاء نموده و دیگری روضه های دروغ و احکام ضد احکام خدا می خواند، و دیگری شاه و یا وزیر است و با هزار جنایت وارد بارگاه شده و دیگری که کارش خیانت و خوردن اموال مستضعفین به ناحق است بابت واگذاری زمینهای بائر به نام موقوفه پولهای کلانی بابت پذیره یا سرقتی از فقراء و افراد مستحق اخذ نموده، و همچنین هزاران خیانت دیگر. اگر صاحب قبر همه ی اینها را بداند غمگین شده و راحتی برزخ برای او تبدیل به رنج دوزخ خواهد شد!

پس شما ملاحظه می کنید بدبختی آن کلاهبرداری که به دروغ زیارتی ساخته و به امام نسبت داده و به صاحب قبر می گوید: اَشهد اَنک تری مقامی و تسمع کلامی و ترد جوابی، «شهادت می دهم تو مرا می بینی و کلام مرا می شنوی و جوابم را می دهی»، و با اینکه جواب صاحب قبر را نشنیده، ولی گواهی دروغ می دهد!

ما در این مختصر ثابت خواهیم کرد که اصلا اولیای خدا پس از وفات، به کلی از دنیا بی خبرند و در عالمی دیگر یعنی برزخ هیچ اطلاعی از احوال بندگان ندارند.

چنانکه ذکر شد در همان آیات مطلب قبل، خدا فرموده: ﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ به آنچه خدا به ایشان عطا کرده شادند، ﴿يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ﴿١٧١﴾ شادمانند به نعمت و فضل الهی و همانا خداوند اجر مؤمنین را ضایع نمی کند یعنی خدا در مقابل فدا کاری و ازدست دادن دنیا مقامی در بهشت به عنوان مزد و پاداش به ایشان می دهد که صدها درجه بهتر از دنیا باشد، نه اینکه باز در همین اندوهها و غصه های دنیا فرو رفته باشند.

پس معلوم شد «عند الرب» همان جایی است که «آسیه» عیال فرعون عرض می کند: ﴿رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ﴾ (سوره التحريم آیه ی ۱۲) خدایا برای من نزد خود در بهشت خانه بنا کن» پس عند الله و عند الرب عالمی غیر از دنیای فانی است.

اگر کسی بگوید خدا همه جا هست و عند الرب همه جا می باشد میگویم اگر چنین باشد هرکافر و منافق و ظالمی که بمیرد نزد خداست و اگر چه در عذاب باشد، زیرا خدا هم به بهشت و هم به دوزخ احاطه دارد، پس اختصاص شهداء به مقام عند الرب معنی ندارد.

بنابر آنچه ذکر شد ارواح انبیاء و صلحاء و شهداء، از دنیا آگاهی ندارند و نیز دلیلی بر اینکه ارواح ایشان در قبر دنیا و یا اطرافش باشد در دست نیست. از کتاب آسمانی یعنی قرآن کریم چنین فهمیده می شود که برای بشر چه مؤمن و چه کافر، دو حیات کامل بیشتر وجود ندارد، حیات دنیوی و حیات اخروی، اما عالم برزخ که عالم قبر نیز گفته می شود عالم خاموشی و مدهوش و بی خبری از دنیا و حیاتی غیر کامل و بی جنبش و در واقع سالن انتظار قیامت و برزخ و فاصله ی میان دو حیات کامل است. پس حیاتی که بعد از

دنیا برای اموات اعم از صالح و طالح ذکر شده، در واقع همان حیات ناقص قبل از قیامت است.

البته باید دانست که عالم برزخ برای اهل محشر پس از بعث، چنان جلوه

می کند که انگار اصلا وجود نداشته، یعنی این فاصله برای محشور شدگان کاملا مفهوم نشده و پس از زنده شدن مجدد، چونان رؤیایی به نظر می رسد و گویی حشرشان بلا فاصله و یا اندکی پس از مرگ واقع شده است!

نکته ای که لازم است بدان توجه داشته باشیم، اینکه قرآن مجید گاهی تمام مراحل امری را ذکر می کند و گاهی واسطه ها را حذف کرده و به صورت اجمال فقط ابتدا و انتهای موضوع را بیان می فرماید، مثلا در مورد خلقت انسان می فرماید: ﴿ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ﴾ (سوره الروم: آیه ۲۰) شما را از خاک آفریده آنگاه شما بشری هستید که تکثیر و پراکنده می شوید» اما در آیه ای دیگر تمامی مراحل را یکایک شرح داده و میفرماید: ﴿ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ﴾ (سوره الحج: آیه ۵) همانا شما را از خاک آفریدیم سپس از نطفه ای سپس از خون بسته ای سپس از پاره گوشتی تمام خلقت و نا تمام خلقت، تا برایتان بیان کنیم و تا مدتی معین در زهدانها آنچه بخواهیم قرار میدهیم، آنگاه شما را به عنوان نوزاد بیرون می آوریم سپس تا حد کمالتان میرسید.....» که آیه اخیر در حقیقت تفسیر و تفصیل و تبیین آیاتی همچون آیه نخست است.

همچنین در مورد راندن ابرها می فرماید: ﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ سَحَابًا

﴿ (سوره النور آیه ۴۳) آیا ندیدی که خداوند ابرها را می راند و حرکت می دهد؟!

اما در جای دیگر تفصیل داده و می فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا﴾ (سوره الروم آیه ۴۸) خدا آن است که بادهای را فرستاده و در نتیجه ابرها را به حرکت در می آورند.

در مورد عالم برزخ نیز بر همین سبک و سیاق، قرآن کریم غالباً بلافاصله پس از مرگ انسان و بدون ذکر عالم برزخ به قیامت و بهشت و دوزخ میپردازد، مثلاً درباره ی قوم نوح می فرماید: ﴿مِمَّا خَطِيئَتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا﴾ (سوره نوح آیه ۲۵) به سبب خطاهایشان بود که غرق و داخل آتش شدند» که گویی پس از غرق شدن بلافاصله به آتش دوزخ وارد شده اند. اما تفصیل این آیه از آیه ی دیگری که در باره ای فرعونیان سخن میگوید آمده که میفرماید: ﴿وَحَاقَ بِعَالِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ ﴿۵۵﴾ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ﴿۵۶﴾﴾ (سوره غافر: ۴۵-۴۶) عذاب سختی آل فرعون را فرا گرفت، صبح و شام بر آتش عرضه می شوند و روز رستاخیز [امر می شود که] آل فرعون را به عذابی دردناک در افکنید». از این آیه که تفصیل و تفسیر آیات دیگر است معلوم می شود فرعونیان قبل از قیامت و دخول در آتش نیز با ناگواریهایی دست به گریبان بوده اند.

از این گونه آیات به وضوح می توان دریافت که پس از حیات دنیوی، دو نوع جزای برزخی و قیامتی در پیش رو است، که یکی به صورت وافی و کامل در حیات اخروی به انسان تعلق می گیرد و دیگری خوشیها و یا رنجهای دوران شبه حیات یا حیات ناقص (عالم برزخ) است که در آیات اجمالی از ذکر و تشریح آن صرف نظر گردیده، زیرا قرآن در خیلی از موارد مسالهی معاد را از منظر بشر مطرح و مجسم فرموده و انسان در آخرت پس از زنده شدن

دوره ی عالم برزخ را بسیار کوتاه می پندارد و اگر عالم برزخ هزاران هزار سال به طول انجامد پس از حیات مجدد به نظر همچون یک روز و حتی کمتر جلوه می کند، مانند کسی که در خواب رؤیایی فرحناک و یا وحشتناک ببیند و یا به سفری طولانی برود و با وقایع متعدد و گوناگونی روبرو شود ولی پس از بیداری احساس می کند که خوابش طولانی نبوده است!

از همین رو قرآن کریم در مورد حالت مبعوثین قیامت می فرماید: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ﴾ (سوره یونس آیه ۴۵) روزی که ایشان را محشور می سازد چنین می نماید که جز پاره ای از روز بیشتر در انتظار نبوده اند و (در آن حالت) همدیگر را شناسایی می کنند و نیز می فرماید: ﴿يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (سوره الاسراء) روزی که شما را فرا خواند، باستایش وی را اجابت می کنید و می پندارید که جز اندکی بیشتر درنگ نکرده اید» و میفرماید: ﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ﴾ (سوره الروم: آیه ۵۵) و آن روز که قیامت برپا شود مجرمان سوگند یاد می کنند که جز چند ساعتی بیشتر درنگ نکرده اند» و می فرماید: ﴿قَالَ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ﴾ (سوره الاحقاف: آیه ۳۵) روزی که آنچه که به آنها وعده داده شده بود می بینند چنان تصور می کنند که جز پاره ای از روز، بیشتر در انتظار نبوده

اند. و میفرماید: ﴿كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحًى﴾ (سوره النازعات: ۴۶) روزی که می بینند آن را (قیامت) چنین می پندارند که جز شامگاه یا چاشتگاهی بیشتر درنگ نکرده اند و مانند این آیات.

یکی از آیات مربوط به عالم برزخ آیه ای است که صریحا میفرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ﴾ (سوره المؤمنون: ۱۰۰) وقتی که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، میگوید: پروردگارا مرا باز گردان، تا در آنچه از دستم رفت عمل شایسته ای به جای آورم، (جوابش را چنین میدهد که) نه چنین نیست این کلامی است که او گوینده آن است و پیش روی ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته میشود» و مانند این آیات دیگری که میفرماید: ﴿الْمَلٰٓئِكَةُ يُضْرَبُوْنَ وُجُوْهُهُمْ وَاَدْبُرَهُمْ﴾ (سوره الانفال آیه ی ۵۰) فرشتگان [هنگام گرفتن جانشان] صورت و پشت شان را میزنند. از این آیه چنین واضح است که میت جسمش در دنیا است و روح نیز صورت و پشت ندارد و شکی نیست که قالب برزخی میت مورد نظر است. و میفرماید: ﴿قِيْلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يٰلَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُوْنَ﴾ ﴿بِمَا غَفَرْتِ لِي رَبِّيٰ وَجَعَلْتَنِي مِنَ الْمُكْرَمِيْنَ﴾ (سوره يس: ۲۶-۲۷) گفته شد وارد بهشت شو، گفت ای کاش قومم می دانستند پروردگارم مرا به چه چیزی آمرزش داد، و مرا از مکرمین قرار داد» اگر این جنت بهشت آخرت بود بدون تردید قومش ورود او را به بهشت اخروی می دانستند.

به هر حال واضح است که پس از مرگ نوعی آسایش و ناگواری برزخی (یا به عبارتی دیگر بهشت و دوزخ برزخی) وجود دارد که انسان در آن از حیات کامل برخوردار نیست و از این رو به مثابه ی زهدان مادر است که مرحله ی

قبل از ورود به حیات دنیوی بوده و در آنجا نیز طفل واجد حیات کامل نیست. در برزخ نیز انسان از حیات کامل برخوردار نبوده و مرحله ی قبل از ورود به حیات اخروی را سپری می کند.

عالم برزخ اختصاص به صالحین و شهداء ندارد و شامل مجرمین و کفار هم می گردد و در عدم ارتباط با دنیا یکسانند. از اینرو فقط مجرمین از دنیا بی اطلاع نیستند بلکه شهداء و صالحین نیز هیچ توجه و اطلاع و خبری از دنیا و اهل دنیا ندارند و تنها اخباری که ممکن است انبیاء و صلحاء و شهداء بعد از وفات از دنیا دریافت کنند از طریق وفات پاکان دیگر و ملحق شدن روح ایشان به آنان است. زیرا در عالم برزخ حیات کامل وجود ندارد و تنها شبه حیات یا نیمه حیاتی است که فاقد بسیاری از صفات حیاتی از قبیل بینایی و شنوایی و است و در یک کلام عالم مدهوش و بی خبری است و بشر در آن عالم چه صالح و چه طالح فاقد شنوایی است و در قرآن فرموده اموات تا مبعوث و محشور نگردند شنوایی ندارند: ﴿ إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴾ (سوره الانعام) بی گمان کسانی اجابت میکنند که شنوا هستند، و خداوند مردگان را برانگیخته می کند و سپس به سوی او محشور میشوند. در این آیه کفار را به مردگانی که چیزی نمی شنوند تشبیه فرموده است. و همچنین فرموده: ﴿ إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى ﴾ (سوره النمل آیه ۸۰ و الروم آیه ۵۲). بی گمان تو مردگان را نمی شنوایی و ﴿ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ ﴾ (سوره فاطر) تو شنواندهی آنان که در قبرند نیستی.

و قرآن هر مخلوقی را پس از مرگ فاقد حیات کامل خوانده و او را از دنیا بی خبر دانسته است، و هیچ فرقی بین انبیاء و اولیاء و دیگران نگذاشته است،

چنانچه میفرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا تَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿١٠٠﴾ أَمْوَاتٌ غَيْرٌ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿١٠١﴾﴾ (سوره النحل) و کسانی را که غیر از خدا به دعا می خوانند، آنان چیزی نمی آفرینند و خودشان آفریده اند، مردگان فاقد حیات بوده و نمی دانند که چه وقت برانگیخته می شوند». مسلم است که انبیاء و اولیاء نیز مشمول این آیات هستند، زیرا چیزی نمی آفرینند و خودشان آفریده شد سوره ی ند و چنانکه در قرآن آمده از روز بعث و رستاخیز بی خبرند.

علاوه بر این خداوند زنده شدن قیامت و خروج از قبر را به زنده شدن نباتات در دنیا تشبیه فرموده، درست مانند آنکه تمام درختان و گیاهان در زمستان بی هوش و خاموشند و تا آغاز بهار هیچ جنبشی ندارند مردگان نیز در عالم برزخ مدهوش و در سالن انتظار و در زهدان قیامت هستند تا اینکه ناگهان اجسادشان به حرکت آمده و به سوی دادگاه عدل می شتابند. از همین رو قرآن فرموده: ﴿وَمُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ نُخْرِجُكَ ﴿١٠٢﴾﴾ (سوره الروم) زمین را پس از مرگش زنده می کند و همچنان شما [از قبرها] خارج می شوید و ﴿وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ ﴿١٠٣﴾﴾ (سوره: ق) [با باران] شهری مرده را زنده ساختیم و خروج [مردگان نیز] همانند آن است».

اکنون که دانستیم ارواح در عالمی دیگرند حال میگوییم بر فرض محال که از حاجات زوار مطلع شوند آیا فوری حاضر گشته و به این دنیا برگشته و به عرض زوار میرسند یا خیر؟ روشن است که قرآن و عقل میگویند انبیاء و اولیاء به کلی از دنیا بی خبرند و حتی از بدن خود اطلاعی ندارند چه رسد به دیگران.

قرآن می فرماید: ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامًا ثُمَّ بَعَثَهُ ﴿١٠٤﴾ قَالَ كَمْ لَبِثْتُ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ

بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ
وَأَنْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَأَنْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ

نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٥٩﴾ (سوره
البقره: ۲۵۹).

مضمون آیه این است که عزیر علیه السلام که از پیامبران معظم است از روستایی گذشت و دید آن روستا به کلی ویران شده و سقف و دیوارهای آن فرو ریخته و کسی در آن نیست، با خود گفت چگونه خدا اهل این روستا را پس از مرگشان زنده میکند؟ خدای تعالی او را قبض روح کرد و میراند و سپس بعد از صد سال او را زنده کرد و به او خطاب نمود که چه مدت در این محل مانده‌ای؟ او گفت: یک روز و یا قسمتی از روز، خطاب رسید که تو صد سال در اینجا مانده‌ای، پس نگاه کن به خوردنی و آشامیدنی خود که به قدرت خدا تغییری نکرده، و نگاه کن به الاغت که خاک شده و اجزای آن متفرق گشته، و باید تو را برای مردم آیه و نشانه‌ای قرار دهیم، و نگاه کن به استخوانهای الاغت که چگونه آنها را جمع کرده و آنها را با گوشت می‌پوشانیم، و چون از حقیقت آگاه شد گفت: دانستم که خدا توانایی انجام هر کاری را دارد.

در این آیه پیغمبر خدا از دنیا رفته و در مدت صد سالی که وفات یافته بود نه از بدن خود خبر داشت و نه از مرکبش، و حتی مدت مرگ خود را نمی‌دانست با اینکه عزیر علیه السلام مقام نبوت داشت، و از تمام اولیاء مقامش بالاتر است، زیرا طبق آیات قرآن هر امام و هر مامومی باید به انبیاء و از جمله حضرت عزیر علیه السلام ایمان آورده تا مومن و مسلمان باشد و الا مسلمان نیست، چنانچه در آخر سوره بقره فرموده: ﴿كُلُّ ءَامَنٍ بِاللّٰهِ وَمَلٰٓئِكَتِهٖٓ وَكُتُبِهٖٓ وَرُسُلِهٖٓ﴾

(سوره البقره آيه ۲۸۵). مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان او و رسولان او ايمان آوردند». و نیز فرموده: ﴿ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴾ (سوره النساء آيه ۱۳۶) و هر کس که به خدا و ملائکه اش و کتابهایش و رسولانش کفر ورزد حقیقتاً دچار گمراهی عمیقی شده است». بنابراین تمام شهداء و ائمه و صالحین باید به همه رسولان ايمان بیاورند، و عموماً اصول ايمان و اسلام همین مواردی است که خدا آنها را ذکر کرده است، حال وقتی که پیغمبر الهی از دنیا رفت و از بدن خود و مدت ماندن خود در روی زمین خبر ندارد، چگونه از احوال دیگران باخبر میشود؟! بدیهی است که هر سخنی که بر خلاف آیات قرآن باشد نمیتوان آن را پذیرفت.

حضرت یعقوب علیه السلام در فلسطین از احوال فرزندش حضرت یوسف علیه السلام

خبر نداشت و مدتها در اندوهی عمیق بسر می برد!

حضرت نوح علیه السلام وقتی از پیروانش بدگویی شد و از او خواستند که آنها

را از خود براند، پاسخ داد: ﴿ وَمَا عَلَّمِي مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾ (سوره الشعراء)

نمی دانم که آنها چه می کرده اند».

هنگامی که فرشتگان عذاب نزد پدر انبیاء ابراهیم علیه السلام آمدند آنها را نشناخت

و فرمود: ﴿ سَلِّمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ﴾ (سوره الذاریات) سلام بر شما غریبان باد».

موسی علیه السلام نمی دانست که برادرش هارون علیه السلام در گوساله پرستی قومش

بی تقصیر است تا اینکه حضرت هارون او را از بی گناهی خود مطلع ساخت

(الاعراف/۱۵۰). همچنین آن حضرت متوجه نشد همسفرش ماهی را فراموش

کرده و جا گذاشته است (کهف/۶۲) و یا با اینکه یک بار عصایش به مار تبدیل

شد، نمی دانست که در روز مبارزه، عصا به اژدها تبدیل خواهد شد و ترسید که

مبادا ساحران در فریب دادن مردم پیروز شوند. (طه/۶۸ و ۶۷).

و حضرت سلیمان عليه السلام تا وقتی که هدهد از اهل سبا خبر نداد هیچ آگاهی از آنها نداشت. (النمل/۲۲).

و اصحاب کهف ۳۰۹ سال در غاری به خواب رفتند و پس از آنکه بیدار

شدند از یکدیگر سوال کردند که چقدر در آنجا بوده اند، هیچ یک از آنها جواب این سوال را نمی دانست و می گفتند: ﴿لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ﴾ (سوره الکهف آیه ۱۹) با آنکه اصحاب کهف از اولیاء خدا بودند.

بنابراین در جایی که این بزرگان از خود بی خبرند چگونه میتوانند از دیگران با خبر باشند؟ اگر کسی بگوید به دلیل ﴿وَهُمْ رُقُودٌ﴾ (سوره الکهف آیه ۱۸) در حالی که خفته اند «آنان نمرده بودند بلکه خواب رفته بودند، میگوییم که قرآن کریم در مورد مردگان نیز فرموده که همچون خفته گان میگویند: «روزی یا بخشی از روز را بیشتر درنگ نکرده ایم» (سوره المؤمنون آیه ۱۱۳) و از این رو به گور انسان نیز مرقد یعنی محل خواب گفته می شود، چنانکه قرآن از زبان مردگان فرموده: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ (سوره الزمر آیه ۴۲) خداوند جانها را هنگام مرگشان میگیرد و همچنین جان کسانی را که نمرده اند در حالت خواب می گیرد، پس روح آن جانی که مرگش فرا رسیده باشد نگه می دارد و روح دیگر را تا مدتی معین رها می سازد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرموده: «النوم أخ الموت» خواب برادر مرگ است، و در حدیث دیگری آمده: «همانسان که می خوابید می میرید و همانطور که بیدار میشوید، زنده میشوید» و اینها همه دلالت بر این دارد که در خواب روح به زودی به جسم باز می گردد و زنده می شود و لی در مرگ خیر.

در عالم برزخ انسان صالح همچون کسی است که در خوابی خوش و دلپذیر فرو رفته و انسان طالح همچون کسی است که به کابوسی رنج افزا دچار باشد. چنانکه از پیامبر روایت شده که فرمود: «إِنْ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عَرَضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، يُقَالُ هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱.

هر یک از شما که بمیرد جایگاهش به او ارائه و عرضه میشود، اگر از اهل بهشت باشد، بهشت به او نمایانده میشود و اگر از اهل دوزخ باشد، آتش به او عرضه میشود و گفته میشود: «این جایگاه توست، تا خدا تو را در روز رستاخیز برانگیزد».

پس چنانکه دانستیم حیات ناقص یا شبه حیات (عالم برزخ) دلیل بر اطلاع آنان از دنیا نیست و آیات قرآن بر اینکه رسولان خدا، پس از وفات به کلی از دنیا بی خبر می باشند و از امت خود کاملاً بی اطلاع هستند دلالت دارد، لذا میفرماید: ﴿يَوْمَ تَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا بِئِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ﴾ (سوره المائدة) آن روز که خدا رسولان خود را جمع کرده و از آنها می پرسد تا چه اندازه شما را اجابت کردند؟ می گویند نمی دانیم، بی گمان که تو خود دانای غیبهایی».

و باز میفرماید که در روز قیامت به عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ خطاب میشود که: ﴿يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (سوره المائدة آیه ۱۱۶). مضمون آیه این است که: «ای عیسی آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو اله (معبود) برگزینید؟ عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض میکند: «خدا یا تو منزهی و من حق ندارم چیزی را به ناحق گویم ... من به ایشان چیزی نگفتم مگر آنچه

(۱) - بحار الأنوار ۶/ ۲۸۴ و التاج الجامع للاصول، ۱/ ۳۷۶ و ۳۷۷. این روایت که فریقین نقل کرده اند با آیه

۴۶ سوره مبارکه «غافر» و دیگر آیات قرآن کریم موافق است.^۱

تو مرا به آن امر کردی، به ایشان گفتم خدا را که پروردگار من و شماست عبادت کنید و سپس حضرت عیسی عرض می‌کند: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا

دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (سوره المائده) و من تا وقتی که میان ایشان بودم شاهد و ناظرشان بودم، و وقتی که جان مرا گرفتی این تو بودی که مراقب و ناظرشان بودی و تو بر همه چیز نظارت داری».

پس طبق این آیات حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام که از پیامبران بزرگ است پس از وفات به کلی از امت خود بی‌خبر بوده، حال چگونه ممکن است که امام و امامزاده پس از مرگش از دنیا و پیروانش باخبر باشد؟!

پس کسانی که انبیاء و اولیاء و ائمه را به دعا میخوانند گویا از آیات قرآن به کلی بی‌خبرند. زیرا قرآن کسانی را که در دعای خود- که عبادت محسوب میشود- کسی دیگر جز خدا را میخوانند مشرک شمرده است. ما چند آیه به عنوان نمونه در این مورد ذکر میکنیم.

آیات قرآن درباره‌ی مدد جویی از غیر خدا

در سه کتاب احکام القرآن و تابشی از قرآن و دعاهایی از قرآن ثابت کردیم که خدای تعالی کسانی را که در حال دعا غیر او را فرا میخوانند مشرک شمرده:

۱- ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ (سوره الجن) مساجد

مخصوص (عبادت) خداست پس هیچ کس را همراه خدا به دعا نخوانید.

۲- ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾ (سوره الجن) بگو که من

فقط خدا را به دعا می‌خوانم و احدی را شریک او نمی‌کنم.

۳- ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ ط فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۰۰﴾ (سوره الاعراف) محققاً کسانی را که جز خدا میخوانید بندگانمانند شما نیستند اگر راست میگویید، آنها را فرا خوانید تا شما را اجابت کنند.

۴- ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۰۱﴾ إِنْ تَدْعُوهُمْ

لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ ط وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ ؕ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿۱۰۲﴾ (سوره فاطر). و آنهایی را که به غیر از خدا به دعا میخوانید حتی مالک پوست هسته‌ی خرمايي نیستند، اگر بخوانیدشان دعای شما را نمیشنوند و اگر (به فرض محال) هم بشنوند جواب شما را نمی‌دهند و روز قیامت به شرک شما کفر میورزند و مانند هیچ کس مانند خدای خبیر تو را آگاه نمیسازد.

۵- ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ

دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ ﴿۱۰۳﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا هُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿۱۰۴﴾ (سوره الاحقاف) و چه کسی گمراه‌تر از آن است که غیر از خدا کسی را به دعا میخواند که تا قیامت او را اجابت نمی‌کند و آنان از دعای ایشان بی‌خبرند و هنگامی که مردم در روز قیامت محشور می‌شوند آنان دشمن ایشانند و عبادتی را که ایشان کرده‌اند انکار می‌کنند.

خلاصه آنکه دین امام و مأموم و دین پیغمبر و امت باید مثل هم باشد. ائمه و اولیاء هر قدر نزد خدا مقام داشته باشند غیر از خدا کسی را به دعا نمی‌خوانده‌اند، پیروان ایشان نیز باید مانند آنان غیر از خدا کسی را به دعا نخوانند و به خدا شرک نورزند، زیرا تمام انبیاء و ائمه خود مخلوق بوده، و با مرگشان از دنیا بی‌خبر هستند و از حشر و نشر خود نیز آگاهی ندارند.

انبیاء و رسولان خدا، به دلیل آیه‌های قرآن پس از مرگ از دنیا خبر ندارند و اگر از دنیا و رفتاری اهل دنیا باخبر شوند، ناراحت خواهند شد، در حالی

که خدا ایشان را برای آسوده خاطر بودن به «دار السلام» می برد: ﴿أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (سوره آل عمران) تا هیچ گونه ترس و هراسی نداشته و اندوهگین نشوند.

اصلاً هر بشری باید با گوش دنیوی صدای اهل دنیا را بشنود، آنکه گوش او پر از خاک شده و یا تبدیل به خاک گردیده دیگر شنوایی ندارد، و چنانکه گفتیم خدا به رسول خود فرموده: ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ﴾ (سوره فاطر) تو نمی‌شنوانی به آنان که در قبرند، ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى﴾ (سوره النمل: آیه ۸۰) تو به مردگان نمی‌شنوانی.

وقتی شخصیتی مثل رسول خدا خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نمی‌تواند به مردگان چیزی را بگوید و یا بشنواند، چگونه دیگران می‌توانند با مردگان سخن بگویند؟! و جایی که مردگان قادر نیستند سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را جواب بدهند، چگونه از دیگران می‌توانند بشنوند و جوابشان را بدهند؟!!

شایسته است که به آن راویان کذاب که روایت و زیارتنامه را جعل کرده‌اند نباید هیچ اعتنایی کرد، آنهم زیارتنامه‌هایی که در آن جمله‌های ضد قرآنی آمده و صاحبش در برابر قبر امام ایستاده و می‌گوید: ای امام تو کلام مرا می‌شنوی و جواب مرا می‌دهی. واقعاً جای تعجب است که چگونه مردم قرآن را ترک کرده و به زیارتنامه‌های ضد قرآنی که غلوکنندگان آن را آورده‌اند توجه می‌کنند!!

صرف نظر از آیات متعدد قرآن، دلایل عقلی را چگونه جواب می‌دهند که هر بشری خواه رسول یا امام و یا سایرین باید با گوش بشنود و خدا به انبیاء و

اولياء برای شنیدن گوش عطا کرده و چون از دنیا رفتند به هیچ وجه نمی توانند با گوشی که روح ندارد و یا تبدیل به خاک شده بشنوند.

انبیاء علیهم السلام مانند دیگران بشراند، مگر در چیزی که خدا آن را استثناء کرده باشد، و آن وحی است که اختصاص به انبیاء دارد.

آنچه گفتیم بنابر این است که پس از وفات و جدایی روح از بدن در عالم برزخ، حیاتی باشد شبیه حیات دنیا یا قیامت، اما اگر بگوییم برزخ به معنای حائل و حاجز بین حیات است، در این صورت مطلب کاملاً روشن است، و نیاز به تفصیل نیست، چنانکه قرآن فرموده: ﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحًى﴾ (سوره النازعات) روزی که می بینند آن را (قیامت) چنین پنداری که جز شامگاه یا چاشتگاهی بیشتر درنگ نکرده‌اند.

و آیات دیگری که درباره عالم پس از مرگ آمده، زیرا در دنیا حیات و در آخرت نیز حیات هست و میان این دو که فاصله و برزخ نامیده می شود حالتی غیر از این دو می باشد، یعنی حالتی همچون خواب یا بیهوشی، آنچنانکه به قطعه زمین باریکی که فاصله‌ی میان دو دریا باشد نیز برزخ می گویند.

سخنان علی علیه السلام درباره اموات

از کلمات حضرت علی علیه السلام معلوم می شود که عالم پس از مرگ عالمی خالی از حرکات حیاتی بوده و مقامی است که ارتباطش با دنیا قطع گشته و در آنجا از وقایع دنیا خبری نیست.

آن حضرت فرموده: «تحملة حفدة الولدان وحشدة الإخوان إلى دار غربته ومنقطع زورته» جنازه‌ی میت را فرزندان مهربان و برادرانش به دوش می گیرند و او را تا خانه‌ی غربتش و جایی که زیارتش قطع می شود می برند.^۱

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ی ۸۳.

و فرموده: «فهم جیره لایجیون داعیاً ولا یمنعون ضیماً ولا یبالون مندبَةً، إن جیدوا لم یفرحوا، وإن قحطوا لم یقنطوا جمیع وهم آحاد، وجیره وهم أبعاد، متدانون لا یتزاورون» رفتگان همسایگانی هستند که هرگاه آنان را بخوانند پاسخی

نمی دهند و ظلم و ستمی را دفع نمی کنند، و متوجه نوحه سرایی و مداحی نمی شوند، اگر در حق ایشان نیکی شود شاد نگردند، و اگر قحطی شود ناامید نمی شوند، با هم هستند در حالی که تنها هستند و همسایه اند در حالی که از هم دورند، به زیارت یکدیگر نمی روند.^۱

و در حال احتضار به فرزندان خود و دیگران فرموده: «أنا بالأمس صاحبکم، وأنا الیوم عبیره لکم، وغداً مفارقکم». من دیروز همنشین شما بودم، و امروز برای شما عبرتم، و فردا از شما جدا می گردم.^۲

گویا شیعه نمایان سخن آن حضرت را قبول ندارند و او را نزد خود خصوصاً در بارگاهش حاضر می دانند که گهگاه به ملاقات او میروند!

و فرموده: «أصبحت مساکنهم أجدائاً، وأمواهم میراثاً، لا یعرفون من أتاهم، ولا یحفلون من بکاهم، ولا یجیون من دعاهم». رفتگان گورشان خانه هایشان گشت و اموالشان به میراث رفت، کسی را که بر سرگورشان میاید نمی شناسند، و به کسی که برایشان گریه میکند توجهی ندارند و هر کس که ایشان را بخواند جواب نمیدهند.^۳

امیر المؤمنین علیه السلام بر سر قبر حضرت زهرا علیها السلام مینالد و میگوید:

مالي وقفت على القبور مسلماً قبر الحبيب فلم یرد جوابي
أحبيب ما لك لا ترد جوابنا أنسیت بعدي خلة الأحاب

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۱۱.

۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۴۹.

۳- نهج البلاغه، خطبه ی ۲۳۵.

چه شده که من در حالی بر قبرها ایستاده‌ام که بر آنها سلام می‌گویم، بر سر قبر دوستی که جواب مرا نداد، ای دوست من تو را چه شده که جواب مرا نمی‌دهی؟

آیا پس از جدایی، دوستی دوستان را فراموش کردی؟

در اینجا آن حضرت فرموده که حضرت زهرا علیها السلام جواب مرا نمیدهد، با این حال چگونه شیعه‌نمایان حقه باز توقع شنیدن جواب را از مردگان دارند؟ و در مقابل مرقد امام یا امام زاده ایستاده و به دروغ می‌گویند: *أشهد أنك ترد جوابي، شهادت می‌دهم که تو جواب مرا میدهی.*

با توجه به آنچه در روایات آمده جابر بن عبدالله رضی الله عنه روز اربعین به زیارت قبر امام حسین علیه السلام رفته و سلام میکند و چنانکه در کتب محدثین آمده سه بار ایشان را صدا زده و می‌گوید یا حسین، سپس اینچنین می‌گوید: «حیب لا یحیب حبیبه» دوستی که جواب دوست خود را نمیدهد، سپس می‌گوید: چگونه میتوانی جواب مرا بدهی در حالی که رگهای گردن تو پاره شده و سرت از تنت جدا گشته است.

آیا جابر به اندازه‌ی شیعه‌نمایان زمان ما اطلاع ندارد که می‌گوید امام حسین جواب سلام او را نمیدهد.

آیا گفته‌ی امیر علیه السلام که می‌فرماید زهرا علیها السلام جواب مرا نمیدهد صحیح بوده یا خیر؟ ما می‌گوییم صحیح بوده است.

مورد دیگر آنکه چون کوفیان مسلم بن عقیل را دستگیر کردند و به دار الاماره بردند و خواستند او را شهید نمایند، فرمود: «من وصیتی دارم و به عمر بن سعد گفتم: وصیت من این است که امام حسین علیه السلام از کوفه خبر ندارد برایش بنویسید که به کوفه نزدیک نشود!

جای سوال است که آیا مسلم که نایب خاص امام بوده نمیدانسته که امام از همه جا با خبر است و جواب همه را میدهد، و شیعه‌نمایان زمان ما بیشتر میدانند؟!

اگر کسی به دعاهای ائمه علیهم السلام در صحیفه‌ی سجادیه و صحیفه‌ی علویه که کمتر در آنها مخالف لغت قرآن یافت می‌شود، مراجعه نماید تعجب میکند چگونه ائمه علیهم السلام نسبت به احوال خود در روز قیامت بسیار بیمناک بوده و مرتب از خدا سلامتی خود را در آن روز تقاضا می‌کنند، و این در حالی است که در آن دعاها از حیات خود در قبر و عالم برزخ و یا اطلاع از دنیا تقریباً ساکت بوده و بر آن تأکیدی نکرده‌اند.

به هر حال مقصر، آن راویان دروغگویی هستند که بدون اطلاع از قرآن و سخنان ائمه علیهم السلام بر علیه آنها زیارتنامه جعل کرده‌اند!!

مسأله‌ی زیارت در کتاب خدا و سنت رسول ﷺ

مسلم است که زیارت با این آداب و طول و تفصیلی که در زیارتنامه‌ها آمده، در هیچ یک از شرایع انبیاء و در کتب الهی یعنی تورات و انجیل و قرآن حکمی نداشته و از جمله احکامی که خدا آن را نازل کرده باشد نبوده است، و در هیچ دین صحیحی چنین احکامی تشریح نشده است، و ملاحظه می‌شود که برای قبر آن صد و بیست و چهار هزار پیغمبری که از دنیا رفته‌اند هیچ گنبد و بارگاه و زیارتی ذکر نشده و در کتابهایشان نیز چیزی برای زیارت قبر خودشان و یا اولادشان ذکر نشده است.

و باید دانست که دین اسلام نیز دین تمام انبیاء علیهم السلام بوده است، چنانکه خدا فرموده: ﴿ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ

وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ﴿ (سوره الشوری آیه ۱۳) خدا برای شما دینی را آئین نهاده که نوح را به آن سفارش کرده بود و آن همان دینی است که به سوی تو وحی کردیم و آن همان دینی بوده که ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش کردیم. و پس از بررسی می یابیم که در این مورد همچون ادیان دیگر دستوری درباره ی زیارت قبر انبیاء نیامده است.

حضرت علی علیه السلام پس از تلاوت آیات سوره التکاثر فرمود: «یا له مراماً ما أبعده، وزوراً ما أغفله، ولأن یكونوا عبراً أحق من أن یكونوا مفتخرأ، ولأن یهبطوا بهم جناب ذلة أحجی من أن یقوموا بهم مقام عزة، لقد نظروا إلیهم بأبصار العشوة وضربوا منهم في غمرة جهالة» عجب مقصد دوری است و چه زیارت غافلانه‌ای، اگر (قبور بزرگان) باعث عبرت باشد سزاوارتر از آن است که مآیه فخر گردد و اگر با دیده ی فروتنی به قبر نگاه کنند خردمندانه تر از آن است که آنها را وسیله ی فخر قرار دهند (و در و دیوار های آن را به زینتهای اهل دنیا مانند حجله ی عروس زینت کنند و برایش طلا و نقره و چلچراغ و لوستر بگذارند) بی درنگ که با دیده‌ای تار به آنها نگاه می کنند و بدین سبب به دریای جهل و نادانی فرو رفته‌اند (و از آنها عبرت نمی گیرند) تا آنکه میفرماید: «سقوا كأساً بدلتم بالنطق خرساً، و بالسمع صمماً و بالحركات سکوناً» به اهل قبور جامی نوشانده‌اند که قوه ی گویایشان را به گنگی و شنوایشان را به کری و حرکاتشان را به سکون تبدیل کرده است. (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۲۱).

در زمان ما بدعتهای زیادی در میان مردم معمول شده که از جمله‌ی آن ساختن همین قبور سیمین و زرین و آوردن نذر و نیاز بر سر آن و وقف کردن اموال بر آن است که همه ساله مخارج و پولهای زیادی از این ملت فقیر صرف آنها می‌شود، خدای عزوجل در آیات زیادی از این عمل نهی کرده و می‌فرماید:

﴿وَجَعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَهُمْ ۗ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ﴾. (سوره النحل: ۵۶). برای چیزهایی که نمیدانند (همچون بتها و اموات و . . .) سهمی از

آنچه را که روزیشان ساخته ایم قرار می دهند، به خدا قسم بدون هیچ شکی درباره ی آن دروغهایی که ساخته اید از شما بازپرسی خواهد شد. باید به مردم فهماند کسی که از دنیا رفت، دیگر احتیاجی به نذر و نیاز و وقف شما ندارد و پولهایی که در ضریح آنها ریخته شده و یا با آن علم و کتل و زنجیر خریداری می شود همه اش اسراف بوده و مورد رضایت شرع نیست. اصلا اسلام قائل به واسطه ی میان خلق و خالق نبوده و از مردم خواسته تا درخواست خود را مستقیما از خدایشان بخواهند. اسلام قبر پرستی و سنگ پرستی و هر گونه عبادت غیر خدا را ملغی ساخته ولی با این حال متأسفانه همچنانکه نصاری از مسیح و مریم حاجت می خواهند مسلمانان نیز از پیغمبر و ائمه و اولیاء حاجت می خواهند. مردم باید بدانند که درباره ی صاف کردن سطح قبر با زمین و نهی از بناء و کتابت بر قبر و نیز نهی از گچکاری آن و نهی از نماز خواندن و یا قربانی کردن بر سر آن چه احادیثی وارده شده و حکم شرع در این موارد چیست.

ان شاء الله بعضی از این احادیث را در این کتاب ذکر خواهیم نمود، و مقداری از آن را نیز در کتاب «جامع المنقول فی سنن الرسول» ذکر نموده ایم.

آیا ارواح اولیاء به دنیا باز می گردند؟

۱-صفحة ۲۱۴ کتاب حاضر.

گروهی از مردم بر سر قبر بزرگان دین حاضر می شوند و از آنان توقع شفاعت و رفع حاجت دارند، اینگونه از مردم چه گمان می کنند؟ آیا باور دارند که آنان، دم به دم و ساعت به ساعت از عالم باقی به عالم فانی بر می گردند و به تقاضای آنان گوش می دهند، این گمان نتیجه‌ی خامی و جهل است، زیرا هر کسی از عالم فانی رفت دیگر به آن بر نمی گردد، خصوصاً بزرگان دین که از دنیا سیر بودند و اعتنایی به آن نداشتند. خداوند فرموده: ﴿ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۱۱﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۱۲﴾ ﴾ (سوره المؤمنون) وقتی که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، می گوید: پروردگارا مرا باز گردان، تا در آنچه از دستم رفت عمل شایسته ای به جای آورم، (جوابش را چنین می دهد که) نه چنین نیست این کلامی است که او گوینده ی آن است و پیش روی ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.

بنابر این ارواح انبیاء و اولیاء به درخواست این و آن به دنیا بر نمیگردند و مطیع فرمان کسی هم نیستند و اگر بعضی از دکانداران مدعی احضار ارواح هستند اولاً دروغ می گویند، ثانیاً بر ارواح انبیاء و اولیا تسلطی ندارند و آنان قویتر از آن هستند که تحت اراده ی این دکانداران در آیند. ثالثاً ممکن است بگوییم آنچه اینان احضار می کنند شیاطین همزاد انسان می باشند زیرا هر انسانی وقتی به دنیا می آید شیطانی نیز به همراه دارد که موکل بر وسوسه و لغزش او می باشد و هنگامی که آدمی از دنیا رفت شیطانش باقی می ماند و آن شیطان از آنجایی که با صاحبش رفت و آمد داشته تا اندازه‌ای از امورش آگاهی دارد، و وقتی که مدعیان او را احضار می کنند چیزهایی را درباره‌ی میت می گوید و احضار کننده گمان می کند او همان روح فرد احضار شده است!

آیا وظیفه‌ی مسلمان مدح و ذم گذشتگان است ؟

امیر علیه السلام در وصف اهل ایمان میفرماید: «عظم الخالق في أنفسهم فصغر ما

دونه في أعينهم» خالق در نظرشان بزرگ و غیر از او در نظرشان کوچک است.^۱ آنان خدا را حاضر و ناظر اعمال خود دانسته و به تعریف و تمجید مردم کاری ندارند و بدان هیچ اهمیتی هم نمی دهند، و از بیم آنکه مبدا مغرور و خودپسند گردند از تعریف و تمجید و تملق مردم بیزار بوده و از آن نهی می کرده اند و فریب مداحان را نمی خورده اند، چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام در جواب آن کسی که از او مداحی کرد فرمود: «فلا تثنوا علي بجمیل ثناء، لإخراجي نفسي إلى الله سبحانه وإليكم من التقية في حقوق لم أفرغ من أدائها» مرا با ثنای پسندیده ثنا خوانی مکنید تا خود را نسبت به خداوند آماده کنم و از عهده‌ی حقوقی که هنوز ادا نکرده ام برآیم، تا آنکه فرمود: «فإني لست في نفسي بفوق أن أخطئ، ولا آمن ذلك من فعلي إلا أن يكفي الله من نفسي ما هو أملك به مني، فإنما أنا وأنتم عبید مملوکون لرب لارب غیره، يملك منا ما لا تملك من أنفسنا، وأخرجنا مما كنا فيه إلى ما صلحنا عليه فأبدلنا بعد الضلالة بالهدى وأعطانا البصيرة بعد العمى». و من خود را از خطا مصون نمی دانم و در کارم از خطا ایمن (در امان) نیستم مگر اینکه خداوند مرا در برابر نفسم نگه فرماید که از من بر این کار تواناتر است همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری نیست، نسبت به ما اختیار آن چیزی را دارد که تحت اختیار ما نیست. پروردگاری که ما را از آنچه در آن بودیم بیرون آورد و به آنچه صلاح

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.

ما بود وارد ساخت و گمراهی ما را به هدایت و نابینایی ما را به بینایی مبدل ساخت.^۱

حضرت امیر علیه السلام همان امام همامی است که وقتی ایرانیان در فضای مدائن برای تکریم و احترام او به استقبالش آمده و پیاده شدند ایشان را مذمت کرد و راضی نشد کسی برای او کرنش کند، او خود را معصوم نمی دانست، حال آیا راضی است که مداحان و زیارتنامه خوانان او را غلو آمیز مدح کنند و با تفصیل و مبالغه به تعریف از او پردازند و صفات خدایی برایش قائل شوند؟! به هر حال خوبی و بدی گذشتگان به آیندگان مربوط نیست و آیندگان چنانکه خدا فرموده نباید به مدح و یا ذم آنان پردازند، بلکه هر کسی مسؤول اعمال خود می باشد ﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (سوره البقره) آن امتی است گذشته، کارهایشان برای خودشان است و کردار شما برای خودتان است و شما از آنچه ایشان کرده‌اند، بازخواست نخواهید شد.

بنابر این آیات، لعن و بدگویی از گذشتگان در این زیارت و یا مداحی و چاپلوسی و افتخار به گذشتگان بیهوده و لغو و برخلاف شرع است، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرموده: «احثو فی وجوه المداحین التراب» به روی مداحان خاک بپاشید.^۲

کسی که جهاد نمیکند به صرف مداحی از مجاهدین گذشته چه بهره‌ای خواهد برد؟ کسی که از دنیا پرستی و شهوت پرستی دست برنداشته به صرف مداحی از اولیاء خدا چه فائده‌ای می برد؟ آیا وظیفه‌ی مسلمین صدر اسلام

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۲۱۶.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۲ ص ۱۳۲، حدیث اول.

عمل به احکام خدا بوده ولی وظیفه ی مسلمین بعدی فقط تعریف و تمجید از آنان است؟! مگر اسلام دو برنامه ی مخالف یکدیگر دارد؟ کسانی که دم از پیروی رسول خدا ﷺ و یا فلان امام می زنند و به روش آنان عمل نمی کنند،

بلکه به روش خود عمل می کنند و کتابها و مجلس ها را پر از مداحی و چاپلوسی و معجزه تراشی کرده اند آیا معتقدند که ائمه نیز نسبت به پیامبر یا امام پیش از خود چنین می کرده اند؟ یا اینکه معتقدند وظیفه ی امام و ماموم دو طریقه ی مختلف است؟ مگر عقائد و اعمال اسلام برای همه یکسان نیامده؟ مگر دین امام و ماموم فرق دارد؟ اصول دین علی علیه السلام چه بوده؟ آیا اصول دین اینان غیر از اصول دین آن حضرت است؟! اینها سؤالاتی است که ملت ما جوابی برای آن ندارند، از وقتی که ملت ما جهاد را ترک کرده و از عدالت روگردان شده و فقط برای مجاهدین صدر اسلام گریه و زاری پیش گرفته اند، مشمول ذلت و نکبت شده و از ملل مترقی جهان عقب مانده اند، اینان می پندارند که اسلام یعنی چاپلوسی از رسول و امام. آیا خدا را گول می زنند یا خود را؟ و گمان می کنند امام حاضر است و از این بدعتها خوشنود است؟ آیا ممکن است امامی که در زمان حیاتش با تملق مردم از خودش مخالف بوده، دستور دهد پس از ممات (وفات) در مقابل قبر او بایستند و صفحه ها تملق برایش بخوانند؟! که حال شیعه نمایان پس از هزار سال به گمان اینکه امام از مداحی و تملق و چاپلوسی ایشان خوشنود می شود پولها خرج می کنند و شعارها و شعرهای بی مدرک می تراشند؟!

آیا ساختن بارگاه سنت انبیاء بوده است ؟

سلاطین خودخواه، مستبد، ستمگری که از دین و آیین الهی به کلی بی خبر بودند و از پول حرام و غارت اموال مردم، این مرقدها و گنبدها و ضریح ها را

ساختند و مردم را به این زر و زیورها جذب کرده و مرقدها و مقبره‌ها را پر کردند و مساجد الهی را خالی نمودند کسانی از قبیل سلاطین صفویه و قاجاریه بودند که جز عیاشی و قتل و غارت ملت و خدمت به اجانب و ترویج خرافات، کاری نداشتند و ایران به واسطه‌ی حکومت آنان از عقب افتاده‌ترین ممالک روی زمین شد. سلاطین از گرفتن رشوه‌ها و مالیاتها پولها جمع میکردند و به منظور کسب آبرو در میان مردم به عوض رسیدن به رعیت و آبادی مملکت در اطراف مقبره‌های بزرگان تا توانستند کاخها و گنبدها و گلدسته‌های سر به فلک کشیده ساختند که تمام آن تبذیر و اسراف و افراط بوده، خصوصا در مملکتی که اکثر ساکنانش خانه و لانه ندارند و بسیاری از مردمش دهات آن آب ندارد و اکثر روستاهایش مخروبه شده و بسیاری از مردمش بیکارند. در چنین اوضاعی این ستمگران بی دین میلیاردها خرج مقبره‌ها کردند، از سنگهای مرمر و نقاشی گرفته تا نقره کاری و طلا کاری و آئینه کاری. یکی از سلاطین خونریز که بسیاری از وزراء و اولاد و کسان خود را کشت، شاه صفی نواده‌ی شاه عباس است که مدفن او در سمت قبله‌ی مرقد حضرت معصومه قرار گرفته و سقف و دیوارهای آنجا مزین شده به کاشی‌های مُعَرَّق شده است. و دیگری قبر شاه عباس ثانی که قبر او جنب مقبره‌ی همان شاه صفی واقع شده که از سنگهای مرمر بسیار عالی ممتاز بنا گردیده و صندوقهای مُذَهَّب و الماس نشان بر آن ساخته اند و شعراء برای تملق او را - نعوذ بالله - از پیامبر بالاتر برده اند. شاعری در تعریف او چنین گفته:

در ایام خاقان جم بارگاه	خدیو جهانگیر عباس شاه
سلیمان غلامی زخیل درش	به اقبال شه ساخت این بارگاه
بهشت برین بود مأوای او	همین گشت تاریخ آن قبله گاه

سلاطین ستم می کردند ولی مداحان و شعراء و ادباء، بلکه عالم نمایان به طمع پولشان با مداحیهای کفر آمیز آنان را تطهیر می کردند. تمام ساختمانهای بارگاهها و رواق ها و گنبد و گلدسته ها ساخته ی دست سلاطین ستمگر و

وزرای خیانتگر است. پهلوی که اصلا دین نداشت، برای بارگاه حضرت رضا علیه السلام در ساخته است، اتابک اعظم و فرزندش امین السلطان همان کسی است که چهار صد هزار لیره از انگلستان گرفت تا قرار داد انحصاری رژی را با انگلهای انگلستان منعقد سازد، یعنی بدون اطلاع و رضایت ملت، قرار داد تنباکو و دخانیات را بست، تا اینکه ملت قیام کرد و با رنج و زحمت بسیار توانست آن را باطل کند. آری همین وزیر خائن صحن بزرگ حضرت معصومه را در قم ساخته و فقط صد هزار تومان خرج قبر خودش کرد و ادیب متملقی او را - نعوذبالله - با حضرت خلیل الرحمن عَلَيْهِ السَّلَام که خانه ی کعبه را تجدید بنا کرده همردیف قرار داده و در شعرش میگوید:

زمین شد از دو بنا رشک آسمان برین یکی بنای خلیل و یکی بنای امین
خلیل رحمان گشت او بدان بنای قویم امین سلطان گشت این بدین بنای متین
مثلا شاه عباس اول چه قدر قتل نفس (کشتار) کرده، از آن جمله به هرات که یک شهر اسلامی بوده حمله و آنجا را چهار ماه محاصره کرده و سپس با لشکر قزل باش خود تقریبا چهل هزار مسلمان هراتی را به قتل رسانید و پس از فتح دستور داد شهر را غارت کنند و آنچه درهم و دینار و سیم و زر بود جمع کرده و به حضور شاه آوردند و در جوالها (کیسه های بزرگ) ریختند، در کتاب عالم آرای عباسی و سایر تواریخ آورده اند که جوالها (کیسه های بزرگ) را بر اشتران و استران حمل کردند و از هرات به مشهد آوردند و پس از ورود به شهر، علماء و بزرگان حاضر شدند، شاه مشورت کرد که با سیم و زرها چه بکند؟ گفتند خوب است ضریحی از سیم و زر و گلدسته و گنبد زرینی با ایوان

طلا و بارگاه و صحنی از آنها بسازند. شاه دستور داد از همان سیم و زر غارتی صحن و سرای بارگاه و گنبد و گلدسته هایی بنا کنند و نام شاه را در اطراف مرقد و گنبد منقوش نمایند^۱. حال آیا شاهی که چهل هزار مسلمان را کشته چگونه او رابهشتی می دانند، مگر خدا نفرموده: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ (سوره النساء) هر که به عمد مؤمنی را بکشد کیفرش دوزخ است که جاودانه در آن بماند و خداوند بر او خشم گیرد و او را لعنت کند و برایش عذابی دردناک فراهم سازد.

و جای سؤال است که اگر اطاقی دو عدد آجر آن غصبی و از اموال زور باشد نماز در آن باطل است، پس چگونه در بارگاه و رواقی که از مال غارت و غصب ساخته شده می توان نماز خواند؟ و چرا دانشمندان در آنجا اقامه ی نماز جماعت می کنند؟ مگر در حکم شرع مرقد امام با خانه ی سایر مسلمین فرق دارد؟ و همچنین گنبد صحن طلای حضرت معصومه را فتحعلی شاه ساخته و بارگاه مُذْهَب (طلا کاری شده) علی علیه السلام را در نجف نادرشاه از اموال غارتی که در جنگها از جمله حمله به مناطق شمالی عراق به دست آورده ساخته

^۱- برای اطلاع از اعتقادات شاه عباس اول به صفحه ۱۰۱ «سفرنامه ی برادران شرلی» (انتشارات منوچهری) مراجعه کنید که شاه به برادران «شرلی گفته است: من تقریباً عیسوی هستم» و چنانکه در صفحه ی ۷۲ همین کتاب آمده، در حضور آندو شراب نوشیده است. همین شاه عباس که باید رعیت را بنوازد و این کار فراهم آورد و خرابی را آباد کند، در عوض این کارها با شش هزار قشون و حرم و خرگاه برای عوام فریبی پیاده به زیارت مشهد می رود و بر سر هر دو فرسخ باید خیمه بر پا کنند و حرمسرا را در میان خیمه ها جای دهند تا شب در آغوش شاه باشند. و فردا دو فرسخ دیگر طی کنند، شش ماه این همه لشکریان را معطل کرده تا وارد مشهد شده چون می خواهد ملک پاسبان حضرت رضا علیه السلام باشد و شمعهای بارگاه را مقراض (قیچی) اصلاح کند. آیت الله زمانش به او تذکر میدهد که این مرقد مهبط فرشتگان است مبادا با مقراض پرهایی ملائکه آسیب ببینند!!

= آری چنین کسانی به منظور فریب عوام برای مرقد ائمه ضریح و بارگاه ساخته اند!! فاعتبروا یا اولی الابصار. پس عبرت بگیرید ای صاحبان عقل.

است. آیا خدا و انبیاء و اولیاء از این کاخها و بارگاهها خشنود می شود یا شیاطین و سلاطین؟ آیا هر شاه و وزیری که باید مملکت را آباد و مالیات ها را صرف ترقی و صنعت و فلاح (کشاورزی و ایجاد محیط کار برای جوانان)

مملکت نماید حق دارد این کارهای لغو و بیهوده را انجام دهد؟ آیا زمانی که اروپا مشغول تحقیق و اختراع و تهیه ی قوا و ساختن توپ و هواپیما بود، سزاوار بود سلاطین ایران ثروت مملکت را صرف گنبد و گلدسته های طلا کنند و آنوقت ایران برای داشتن یک تفنگ محتاج به اروپا باشد؟ آیا این شاهان و دانشمندان، مطیع عقل و شرع بودند و یا مطیع هوی و هوس؟ آیا این شاهان و علماء با آن همه جنایت و خیانت کردند و انحطاط به صرف اینکه اظهار ارادت به قبر امامان و امامزادگان و با احترام به شاهزاده عبدالعظیم و شاهزاده حمزه و شاهزاده جعفر و شاهزاده قاسم و شاهزاده یحیی میتوانند جبران زشتی های کارشان را بکنند یا خیر؟ اگر از شیخیه و صوفیه و یا از مداحان و روضه خوانان و خادمان و فراشان و متولیان بررسی میگویند آری ولی قرآن میگوید خیر. (حال اختیار با خود شماست که پیرو قرآن باشی یا پیرو خرافات) احمد بن موسی معروف به شاه چراغ (که در شهر شیراز است) که ادعای امامت کرده و با ابو السرایا خروج کرده و جمعی از مردم را به کشتن داده، میتوان برای او صحن و بارگاه بنا کرد و برای او زیارتنامه ساخت و خلقی را به این کار مشغول کرد؟ متأسفانه چون وی دارای گنبد و بارگاه زرین است از بزرگان دین به شمار میرود!!

آری سلاطین ستمگر برای دور ساختن مسلمین از حقایق دین، آنان را با چنین خرافاتی، به بازی گرفتند تا از مردم سواری بگیرند، و روحانی نمایان و دکانداران نیز این کارها را ترویج دادند. از آن طرف احکام روح بخش و

ضروری و حیات آور اسلام از قبیل امر به معروف و نهی از منکر و جهاد با کفار و وحدت و اتحاد مسلمین و مساوات و برادری و برابری به کلی تعطیل شد و اخباری رواج یافت پر از وعده‌های گزاف که یک زیارت مرقد امام برابر با صد هزار حج یا هزار حج با رسول خدا است، در حالی که رسول خدا پس از هجرت بیش از یک حج به جای نیاورده ولی زائر فلان قبر، گویی هزار حج به جا آورده است. آری جمعی از کذابان و جعلان و مفسدان و غالیان برای سست کردن اسلام و کندن بنیاد شرع و استهزاء به قوانین الهی به جعل حدیث و نشر بدعتها پرداختند، تا کسانی که از قیامت و عذاب و حساب و کتاب ترس دارند به این اعمال بیهوده مشغول شده و خود را از خوف و ترس حساب قیامت نجات دهند و با این طاعات و حسنات موهوم مغرور شوند و به عصیان گستاخ‌تر گردند و دیگر خود را به فراگیری حقایق دین الهی و بذل جان و مال در جهاد فی سبیل الله ملزم ندانند و با اعمالی که جز تملق و چاپلوسی نیست و جز نکبت و عقب ماندگی بهره‌ی دیگری ندارد خود را قانع سازند و امیدوار شوند که در قیامت ائمه و امام زادگان از آنان طرفداری خواهند کرد. با اینگونه روایات جعلی قصد داشتند از عظمت حج که وسیله‌ی ارتباط مسلمین با یکدیگر است کاسته و یک زیارت یا سوگواری از تمام سنن شرعی برتر قرار گیرد.

هر چه بود این سیاست استعماری کار و اثر خود را کرد، به طوری که امروز بزرگترین عمل در چشم ملت ما زیارت قبر یا مجلس سوگواری شده و چیزی که بر معارف ملت ها افزوده همان جملات شرک آمیز و وزیر و شریک برای خداوند متعال تراشیدن و امامان را عین الله الناظره و یده الباسطة خواندن و حساب و کتاب قیامت را در دست هم مذهب‌بان خود دانستن است!!

باید دانست که اسلام حقیقی که موجب بیداری و عزت و شهادت و کسب دانش است سد راه سلاطین و فرمانروایان بود لذا از اسلام راستین وحشت

داشتند و به همین سبب مردم را از آن دور و به ذلت قبرپرستی و تملق از مزارها و چاپلوسی اموات وادار کردند.

باری از زمان عباسیان ساختن مشاهد و مقابر در میان مسلمین آغاز شد و

قافله‌های بسیار از یمین و یسار برای زیارت قبور اولیاء و صلحاء به راه افتادند و ابتدا گنبد گلین و کم کم آجری و آنگاه سیمین و زرین از هر سو به آسمان قد کشید و هر فقیر و بیچاره‌ای یک سال کار کرد و دسترنج خود را خرج سفر زیارت نمود و یا بابت اجاره و سر قفلی موقوفات بی مدرک پرداخت کرد و یا میان ضریحها ریخت و مفتخوران و عیاشان با عنوان هیئت امناء و نظار و تولیت امور موقوفات (آستان قدس رضوی) و همچنین به عناوین دیگر بردند و در جاهایی مثل جزیره‌ی کیش و امثال آن خرج هوسرانی و عیاشی کردند. آری سلاطین ستمگر و دکانداران مذهبی مردم را به این کارها سرگرم و جیب ایشان را خالی کردند و چنان مردم غرق این خرافات شده‌اند که هر کس مانند نگارنده چیزی بر خلاف آنان بگوید و بنویسد بی‌دین و واجب القتل شمرده می‌شود و لا اقل نانش آجر می‌گردد و از نظر بعضی‌ها ملعون و مطرود خواهد بود!!

نکته‌ی قابل توجه

در صدر اسلام این گنبدها و مرقدها و زیارتگاهها در سیره‌ی علی ع و اصحاب رسول خدا ص نبوده و چنانکه استاد قلمداران در کتاب «زیارت» خود آورده‌اند، پس از گذشت سی سال از وفات رسول خدا ص وقتی عایشه زوجه‌ی حضرت رسول بر سر قبر برادرش «عبدالرحمن ابن ابی بکر» رفت، مورد ملامت اصحاب رسول واقع شد که چرا مرتکب عملی شده که رسول خدا ص از آن نهی کرده است؟

رسول خدا ص را در همان مکانی که رحلت فرمود یعنی در حجره‌ی عایشه دفن کردند و تا زمانی که عایشه زنده بود یعنی تا پنجاه سال هیچ کسی

به حجره ی او نیامد که در را باز کند و بگوید می خواهم قبر رسول خدا را زیارت کنم، پس معلوم می شود زیارت قبر مرسوم نبوده است.

یکی از تابعین موسوم به ابو عمرو عامر بن شراحیل الکوفی (متوفای سال ۱۰۴ هجری) می گوید: «لولا أن رسول الله نهى عن زيارة القبور لزرت قبر النبي ﷺ» اگر رسول خدا ﷺ از زیارت قبور نهی نکرده بود من قبر او را زیارت می کردم.

بدعت زیارت قبور در قرن های بعد به تدریج پیدا و زیاد گردید، چون مسلمین با فرقه های مختلفی مثل یهود و نصاری و گبران و مجوسیان و بودائیان و قبطیان رابطه برقرار کردند و در ممالک آنان مقابر فراعنه و شاهان از قبیل کورش و داریوش و اهرام^۱ را دیدند این کارها میان ایشان رواج گرفت و حتی به منظور احترام، امام زادگان را «شاه» نامیدند و شخصیت هایی مثل شاهزاده حمزه و شاهزاده جعفر و شاهزاده جلال الدین و شاهزاده ابراهیم و شاهزاده فلان زیاد شد!! و برای زیارت قبور آنان حرکت کردند و متولیان و خادمان هم برای نفع خود هر چه توانستند به این کارها تشویق نمودند و امکانی مذکور محل اجتماع بیکاران و گدایان و مفت خوران و امرار معاش آنان شد. این مفت خوران نذورات زیادی از طلا و نقره و پول و فرش و اشیاء قیمتی دیگر از مردم می گیرند و یا در صحن آن مزارها، قبرها را به قیمت های کلان می فروشند!

از سوی دیگر دشمنان قرآن شروع به جعل احادیث برای این کارهای بیهوده کردند و یک زیارت را بهتر از صد حج و یا هزار حج شمردند و زیارتنامه و فضیلت زیارت به وجود آوردند و غلوکنندگان و کذابان و جعلان این اخبار را نشر دادند. و از سوی دیگر برخی از منسویین به محدثین که علم چندانی نداشتند تصور کردند که این اخبار صحت و حقیقت دارد و برای

۱- مانند اهرام مصر و یا مقبره هایی که مصریان قدیم در نزدیکی قاهره برای پادشاهان خود ساخته اند. یکی از آنها هرم «خوفو» یا «خثوپس» به ارتفاع ۱۴۶ متر است که صد هزار کارگر مدت ۲۰ سال برای ساختن آن کار کرده اند!!!

کسب ثواب و رضای خدا اخبار جعلی را جمع کردند و گفتند که انجام دادن این کارها مستحب است و مسامحه (تساهل) در دلیل مستحبات و ادله‌ی سنن

اشکالی ندارد!! و با این کار شیطان را خشنود و مردم را به شرک و خرافات مشغول کردند، حتی برای ساختن ساختمان قبر و تعمیر آن اخبار جعل کردند که استاد «قلمداران» در کتاب «زیارت» خویش این حدیث را با از جهت سند و متنش مورد نقد قرار داده‌اند، اما پیش از پرداختن به حدیث مذکور لازم است نظر پیشوایان دین را درباره‌ی تعمیر قبور بدانیم.

احادیث مربوط به تعمیر و تجدید بنای قبور

اگر بخواهیم همه‌ی روایاتی را که در مذمت ساختمان و تزئین قبور وارد شده ذکر کنیم مطلب بسیار مفصل و طولانی خواهد شد، لیکن به مقداری که برای مردم منصف، حق جو و بیداری آنان و اتمام حجّت لازم است در اینجا ذکر میکنیم:^۱

۱- شیخ صدوق و نیز مؤلف «وسائل الشیعه» روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود: «لا تتخذوا قبوري قبلة ولا مسجداً، فإن الله تعالى لعن اليهود حیث اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد» قبرم را قبله گاه و محل توجه و مسجد قرار ندهید، همانا خدای متعال یهود را لعنت نمود، زیرا قبور پیغمبران خود را مساجد قرار دادند». (وسائل الشیعه، ج ۲، باب ۶۵، صفحه ۸۸۷). بنابراین احادیثی که در کتب زیارت وارد شده و دلالت بر قبله قرار دادن قبر امام دارد، ساخته‌ی یهود صفت آنی است که آنها را به دروغ بر ائمه علیهم السلام چسپانده اند!

۱- در «احکام القرآن» (ص ۴۴۰ به بعد) نیز مطالبی را در این باب آورده ام.

۲- محدث نوری در «مستدرک الوسائل» نقل کرده که علامه ی حلی در کتاب نهاییه از رسول خدا ﷺ روایت کرده: «نهی النبی أن یخصص القبر أو ینبی علیه أو یکتب علیه لأنه من زینة الدنيا فلا حاجة بالمیت إلیه» پیامبر ﷺ از گچ کاری قبر و نوشتن روی آن نهی فرموده^۱ زیرا اینها زینت دنیا است و میت نیازی به آن ندارد». (مستدرک الوسائل، چاپ سنگی، ۱۲۷/۱).

۳- و باز محدث نوری روایت کرده: «عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: لا تتخذوا قبوري عيداً ولا تتخذوا قبوركم مساجدکم ولا بیوتکم قبوراً» یعنی علی علیه السلام فرمود: شنیدم که رسول خدا ﷺ می فرماید: قبرم را محل رفت و آمد قرار ندهید و قبرهایتان را مساجد خویش قرار ندهید و خانه هایتان را محل دفن مرده هایتان قرار ندهید. (مستدرک الوسائل، ج ۱، باب ۵۵ از ابواب دفن، ص ۱۳۲).

۴- شیخ «حر عاملی» از موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «لا ترفعوا قبوري أكثر من أربع أصابع مفرجات» یعنی قبر مرا بیش از چهار انگشت باز از هم بیشتر بالا نبرید. (وسائل الشیعه، ج ۲، باب ۳۱ از ابواب دفن، ص ۸۵۸).

۵- در «بحارالانوار» ج ۲۲ و کتب معتبر دیگر از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: «لا تشرب وأنت قائم ولا تطف بقبر ولا تبل في ماء نقيع» یعنی هرگز ایستاده آب منوش و هیچ قبری را طواف مکن و در آب پاک ادرار مکن. (وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۹۲، از ابواب المزار کتاب الحج و ج ۱، ص ۲۴۱ و سفینه البحار، ج ۲، ص ۹۹).

۱- جاي تأسّف است که نه تنها به مفاد این حدیث عمل نمی شود، بلکه برای جلب توجه ی عوام، بر سنگ علما و بزرگان جملات طولانی اغراق آمیزی در مدح و تمجید ایشان می نویسند!! و بدتر از آن اطافی را به قبر اختصاص می دهند که اگر مخارج چنین بنایی صرف فراهم کردن سکن و سایر ما یحتاج ضروری برای محرومین و مستمندان می شد قطعاً خشنودی حق متعال را به دنبال می داشت.

- ۶- زید بن علی بن الحسین علیه السلام از جدش علی بن ابی طالب روایت کرده که فرمود: «نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن لحوم الأضاحی أن تدخروها فوق ثلاثة أيام ... ونهانا عن زیارة القبور» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را از ذخیره کردن گوشتهای قربانی بیش از سه روز نهی فرمود و ما را از زیارت قبور نهی نمود. (مسند الامام زید، کتاب الحج، باب الأكل من لحوم الأضاحی).
- ۷- حدیث معروفی است از پیامبر صلی الله علیه و آله که خدا فرموده: «أنا عند القلوب المنكسرة و القبور المندرسة» یعنی من نزد دل‌های شکسته و قبرهای ویرانم. پس حضرت حق جل جلاله به قبرهای زینت داده شده و تجدید بنا شده و آئینه‌کاری و طلاکاری شده عنایتی ندارد و از آنها بیزار است.
- ۸- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «قبر رسول الله صلی الله علیه و آله محصب حصباء حمراء» یعنی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله از شن قرمز رنگ است. (وسائل الشیعه، ج ۲، باب ۳۷، از ابواب دفن، ص ۸۶۴) که معلوم می‌شود تا زمان آن بزرگوار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله زینت و بنایی نداشته است.
- ۹- عبدالرزاق صنعانی که از قدمای شیعه است روایت کرده: «عن ابن طاوس أن رسول الله صلی الله علیه و آله نهی عن قبور المسلمین أن یبني علیها أو تجصص أو تزرع، فإن خیر قبورکم التي لا تعرف» یعنی ابن طاووس روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله از اینکه بر قبر مسلمین بنایی ساخته شود و یا گچ‌کاری و یا بر روی آن زراعت شود، نهی نموده و فرموده اند که بهترین قبور شما قبری است که شناخته نشود. (المصنف، ۵۰۶/۳).
- ۱۰- مرحوم آیت الله شریعت سنگلجی از «ذکری» نقل کرده که: «رسول اکرم صلی الله علیه و آله قبر فرزندش ابراهیم را مسطح نمود و نیز می‌گوید قاسم بن محمد گفت: قبر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و شیخین را در حالی دیدم که مسطح بود و نیز

می گوید قبر مهاجرین و انصار در مدینه منوره مسطح بود». (توحید عبادت، انتشارات دانش، ص ۱۴۹).

۱۱- امام صادق علیه السلام فرمود: «لا تطینوا القبر من غیر طینه» یعنی قبر را از گِل غیر خودش گِل کاری نکنید». (وسائل الشیعه، ج ۲، باب ۱۶، از ابواب دفن، ص ۸۶۴).

۱۲- علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده «أن رسول الله صلی الله علیه و آله نهی أن یزاد علی القبر تراب لم یخرج منه» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله از اینکه بر قبر خاکی ریخته شود که از خودش نیست نهی فرمود». (مستدرک، ج ۱، باب ۳۴ از ابواب دفن، ص ۱۲۶).

ملاحظه فرمایید رسول خدا صلی الله علیه و آله تا چه حد دقیق بوده که حتی مقداری خاک بر قبر نیفزایند، چه رسد به سیمان و گچ و سنگ مرمر و دیگر سنگهای قیمتی!

اما امت ما به این اوامر اعتنا نمیکنند بلکه بر قبرهای بزرگان دین از جهت مخارج چقدر افراط و اسراف میکنند و کذابان و جعلان برای تخریب اسلام و سرگرم کردن مردم روایتی برای تعمیر قبور جعل کرده اند که ما متن و سند آن را مورد بررسی قرار خواهیم داد:

در کتاب وسائل الشیعه باب ۲۶ از کتاب مزار روایت شده از عبدالله البلوی از عماره بن زید از ابی عامر واعظ اهل حجاز و او از امام صادق علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: «یا علی من عمر قبورکم و تعاهدها فکأنما أعان سلیمان بن داود علی بناء بیت المقدس، ومن زار قبورکم عدل ذلك له ثواب سبعین حجة بعد حجة الإسلام وخرج عن ذنوبه حتی یرجع من زیارتکم کیوم ولدته أمه» یعنی ای علی! هر کس قبور شما را تعمیر کند و مجاور آنها گردد، گویا سلیمان بن داوود را در ساختن بیت المقدس یاری داده و هر که قبور شما را

زیارت نماید ثوابش معادل است با هفتاد حج پس از حجه‌ی اسلام و وقتی که از زیارت شما بر می‌گردد مانند روزی که مادرش او را زائیده از گناهانش پاک می‌شود»!!.

این حدیث هم سند و راویانش مورد انتقاد است و هم متن و مضمونش. راوی اول آن عبدالله بن محمد البلوی است که علمای رجال او را ضعیف شمرده‌اند و او را دروغگو و جعل و مورد طعن دانسته و گفته‌اند نباید به حدیث او اعتناء کرد. او روایت کرده از عماره بن زید که به تصریح علمای رجال چنین مردی وجود نداشته و آنچه از این شخص نقل شده تماماً دروغ است، حتی از خود عبدالله بن محمد البلوی که از او روایت کرده پرسیدند این «عماره» کیست؟ گفت: مردی بود از آسمان آمد این حدیث را گفت و به آسمان بازگشت!! این موجود فضایی!! روایت کرده از ابو عامر واعظ حجازی که او نیز مجهول الحال و مهمل است. شما را به خدا ملاحظه کنید از برکت این حدیث که تنها حدیث تعمیر قبور نیز هست و کذاب جعلی روایت کرده از فردی ناموجود و او از فردی مجهول، ممالک شیعه پر شده از گنبد و بارگاه و صحن و رواق و طلاکاری و موقوفاتی که در آمده‌های کلانش برای حفظ آنها باید صرف شود و دکانی برای عده‌ای مفتخور و بی‌بند و بار شده است، با اینکه اکثر مردم به تکه نانی محتاج‌اند و فاقد مایحتاج اولیه‌ی زندگی هستند و از نظر صنعت هم عقب افتاده و از بیچاره‌ترین کشورها هستند.

جای تعجب از علمایی است که ناقل این حدیث مفتضح‌اند!! و بنگرید که چه بلاها بر سر اسلام آورده‌اند. مسلمین بعدی گمان کردند این گنبد و بارگاهها با این تشکیلات بی‌حساب نبوده و مدرکی دارد. «ابوعامر» مجهول، این حدیث را به دروغ بر امام صادق بسته است که مردم عوام و بی‌اطلاع از

کتاب خدا باور کنند، ولی دزد ناشی به کاهدان زده زیرا در زمان امام صادق علیه السلام قبر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مخفی بود و هیچگونه آثاری نداشت و جایش نیز معلوم نبود، در نتیجه ساختمانی نداشت تا کسی آن را تعمیر کند تا با حضرت سلیمان در ثواب شریک شود! تعمیر کردن چیزی زمانی متصور می شود که ساختمان کهنه ای وجود داشته باشد. و اما مضمون این حدیث این است که شایسته ی مردم است که مجاور قبر امام شوند و از کسب و کار و صنعت باز مانند تا محتاج به ممالک دیگر شده و در نتیجه فقط مصرف کننده باشند، چنانکه شعراء و مداحان سلاطین نیز این خیانت را ترویج داده اند. از جمله در دیوان حافظ غزلی است که در آن آمده است:

قبر امام هشتم و سلطان دین رضا از جان بیوس و بر در آن بارگاه باش^۱
شاعر پنداشته که دین، شاه و سلطان و دربار دارد که هر کس به دربار او
رفته و بر در آن بارگاه مجاور شده ثواب یاری سلیمان برای ساختن بیت

۱- مطع این غزل چنین است:

ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش	پیوسته در حمایت لطف اله باش
در کتاب « حافظ شکن » به شاعر جوابی داده ام که برخی ابیات آن چنین است:	
شاعر اگر غلام شدی بی پناه باش	دور از ثواب و همدم افغان و آه باش
رو بندگی حق بنمائی امیر طوس	عزت سزای بنده بود هر که خواه باش =
= شاه جهان که بود؟ یکی از شهان طوس	شاعر غلام او ز زر و سیم و جاه باش
حافظ غلام شاه جهان گشته از طمع	شاه جهان رها کن و عبد اله باش
حافظ چو دید شاه جهان شیعه مذهب است	گفتا غلام او شو و زر گیر و شاه باش
گاهی تو شه پرستی و گاهی هوئی پرست	بگذر از این دو رویی و با عز و جاه باش
خواهی اگر به کشور دل خسروی کنی	بر مردمان بی کس و مضطر پناه باش
قبر امام را تو مکن بت چو بت پرست	دنبال کار باش نه در بارگاه باش

المقدس و ثواب هفتاد حج دارد، در صورتی که هیچ دلیل شرعی که شرکت در ساختن بیت المقدس ثواب یک حج را دارد وجود ندارد.

باری این حدیث مجعول به کاری بیهوده ترغیب کرده و مردم را بر معاصی

حمل نموده به گونه‌ای که اگر به زیارت قبر فلان امام رفتی تمام گناهانت از بین رفته و مانند روزی خواهی شد که بی‌گناه از مادر زاییده شدی!! اگر گناه به این آسانی ریخته می‌شود، پس چندان خطرناک نخواهد بود، هر جنایتی بکنیم با یک زیارت استخوان از بار گناه سبک میشویم زیرا مذهب چنین است که با یک زیارت، گناهان نادیده گرفته می‌شوند، و دیگر هیچ ترس و واهمه‌ای از روز جزاء و کیفر نباید داشت، و جهنم مخصوص کسانی است که مقبره و گنبد و بارگاه ندارند!!

جای سوال است که اگر تعمیر قبر این همه فایده داشت و مشروع بود چرا رسول خدا ﷺ برای عمویش حضرت «حمزه» سیدالشهداء و یا فرزند خودش ابراهیم و یا سایر شهداء ساختمانی بنا نکرد، و حتی روی قبر او یک آجر هم نگذاشت، آیا باید به سنت رسول خدا ﷺ اقتدا کرد یا به سنت شاهان و مردم عوام فریب؟

مساله احترام اموات و زیارت قبور

لازم است بدانیم توجه به اموات در امم گذشته نیز رایج بوده و حتی در هنگام دفن میت برای خود آداب و رسومی داشته‌اند، غذای لازم و چراغ در دخمه‌ی اموات می‌گذاشتند و اقبال و ادبار و دعا و نفرین اموات را در حق زندگان مؤثر می‌پنداشتند. در کتاب «تاریخ جامع ادیان» تالیف «جان ناس» آمده که بعضی از اقوام قدیمی عقیده داشته‌اند که آسمان کشوری است مانند زمین دارای اشجار و انهار، در آنجا ارواح مردگان زندگی می‌کنند و می‌توانند به زمین آمده و در خواب به ملاقات آدمیان بیایند و چون به خواب کسی آمدند

باید برای آنان خوراکی تهیه کرده و بر سر مزار او ببرند و آتش روشن کنند. آریانه‌های قدیم درباره‌ی ارواح اجداد احترامی در حد ستایش رعایت می‌کردند و همچنین تورانیان و بعضی از مذاهب چون مذهب برهما در هند و چین و بودا به تشریفات بیشتری برای اموات عمل می‌کردند و حتی همسر میت را با زینت و تجمل همراه جنازه حمل و با او در آتش می‌سوزاندند. و بعضی از ملل گردن‌کنیزان و غلامان میت را پس از مرگ او می‌زدند تا در آن عالم یار و مددکار او باشند!! اقوام قدیمی نسبت به مردگان خود در بیم و یا امید بوده‌اند.

دین اسلام که توحید خالص است زمانی ظاهر شد که سرتاسر عالم در تاریکی جهل و اوهام غرق بود و از روز اول با اوهام مبارزه کرد و امر کرد که به غیر خدای سبحان به هیچ موجودی متکی نباشیم زیرا در تقدیر و تاثیر امور غیر خدا هیچ چیز و کسی مؤثر نیست، غیر خدای تعالی را قاضی الحاجات (برآورد کننده حاجات) و باب الحوائج ندانیم و بدانیم هیچ وسیله‌ای جز علم و ایمان و عمل صالح موجب نجات نیست و به چیز دیگر متوسل نشویم و جز خالق جهان چیز دیگری را مؤثر حقیقی ندانیم. و از زیارت اموات منع فرمود جز برای عبرت و پند آنهم برای مردان، و درباره زنان در همه حال رفتن به زیارت را نهی نمود چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده: «لعن الله زوارات القبور» یعنی خدا زنانی را که به زیارت قبور می‌روند لعنت کرده است. و از تعمیر و تزیین قبور نیز نهی کرده چنانکه آن حضرت در دعای جوشن کبیر و مناجات با خدا عرض می‌کند: «یا من فی القبور عبرته» یعنی ای کسی که قبور را مایه‌ی عبرت قرار دادی».

ولی متأسفانه به تدریج روح موهوم پرستی پس از چند قرن مسلمین را فراگرفت و باز به شرک آلوده شدند، چنانکه خدا فرموده: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ

بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴿۱۶﴾ (سوره یوسف) یعنی و اکثر مردم به خدا ایمان نمی آورند مگر اینکه در حال شرک باقی می مانند».

و همچنین فرموده: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿۱۷﴾ (سوره الزمر) یعنی هنگامی که خدا به تنهایی ذکر شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان نیاورده اند منزع می شود و چون ذکر غیر از خدا شود (مانند ذکر ارواح اموات و ارواح اولیاء و انبیاء و غیر آن) شاد می گردند».

پس حفظ یکتاپرستی که به غیر خدا امیدوار نباید بود بسیار مشکل است. در صدر اسلام مردم به زیارت قبور نمی رفتند مگر اینکه این زیارت آنها را به یاد آخرت بیاندازد حتی اگر کسی جز به این هدف به زیارت قبری می رفت مورد ملامت قرار می گرفت.

رسول خدا ﷺ در آخرین ساعات عمر شریف خود با تضرع و ناله از درگاه الهی تقاضا می کرد: «اللهم لا تجعل قبري وثناً يُعبد» خدایا قبرم را بتی قرار مده که عبادت شود. زیرا به روح مرده پرستی مردم آشنا بود و می ترسید مبدا امتش منجر به این کارها گردند. متأسفانه پس از وفات رسول خدا ﷺ طولی نکشید که دکانداران صدها قبه و بارگاه با تجملات عوام فریب و زینتها و آینه کاریها بر گور مردگان برافراشتند و ثوابها برای رفتن نزد آنها تراشیدند و در نتیجه موقوفات و نذورات بر آن بارگاهها به حدی رسید که متصدیان امور اوقاف ادعا میکنند که نزدیک به یک چهارم تمام املاک ایران وقف بر گور مردگان است. و با آنکه هر در آمدی از راه این بدعتها به دست آید غیر شرعی و حرام است با این وجود در هر شهرستانی میلیونها تومان پول در هر ماه به نام

پذیره و اجاره بهای موقوفات باطله از فقراء و ضعفاء می گیرند که مقدار کمی از آن صرف تعمیر قبور و سایر بدعتها از قبیل روضه خوانی می شود و باقی آن به مصرف تجملات متولیان و هیئتهای نظار و امناء و مستأجران و افراد دیگری از این قبیل می رسد و در نتیجه روز به روز مستضعفین و فقراء دچار فشار و بدهی و گرفتاری بیشتری می شوند. و همچنین درآمدهایی که از فروش قبرهای مجاور امام و امامزاده‌ها حاصل می شود که بعضی از این قبور بیش از چند صد هزار بلکه میلیونها تومان معامله می شود.

هر چند سال یکبار نذور و هدایای هر امام و امام زاده از قبیل فرش و لوستر و طلا و پنکه و اشیاء قیمتی دیگر در مزایده به فروش می رسد و پول آن به مصارف باطله می رسد، البته مضاف بر اینکه اکثر نذرها پول نقد است که به ضریح‌ها ریخته و یا از طریق املاک موقوفه حاصل می شود و اکثر بلکه تمام قبور امامزادگان دارای چنین درآمدهایی هستند مانند حضرت معصومه در قم که ماهیانه میلیون ها تومان پول نقد از راه نذور و درآمد موقوفات غیرشرعی درآمد دارد، در حالی که اکثر ملت نان و لوازم ضروری حیاتی خود را ندارند و اکثر دهات از بی آبی مخروبه شده و برای یک سوزن و یا یک پیچ و مهری یک دستگاه دست گذاری به خارج دراز شده است. آیا این از حماقت نیست که همه روزه اموال زیاد بی پایانی بر گورها نثار و یا وقف شود. خبری در کیهان شماره‌ی ۸۶۴۲ مورخ ۱۳۵۱/۲/۱۷ به چاپ رسیده است که حاج آقای حسین ملک که رقم اموال موقوفه‌ی او چندی پیش به سه میلیارد تومان رسید، بهمن سال گذشته چهارصد میلیون تومان باقی مانده‌ی اموال خود را که در موزه‌ی ملک به صورت سکه، تابلوی نقاشی، فرش، دستخط فرمان شاهان و اشیاء عتیقه نگهداری می شد وقف آستان قدس رضوی کرد. این اموال و املاک برای متولیان و مفتخوران و بیکاران صرف عیاشی و بدمستی می شود.

اصلاً وقف و نذر برگور مردگان بدعت و برخلاف شرع است. نتیجه‌ی این وقفها این شده که بسیاری از این موقوفات که به صورت زمین بائر درآید که با وجه پذیره های کلان معامله می شود، یعنی اگر کسی صدمتر زمین وقفی برای خانه ساختن اجاره کند باید مثلاً صد هزار تومان پذیره آنهم بدون دریافت و اخذ رسید پردازد آنهم برای زمین استیجاری که باید همه ساله اجاره نیز بدهد. آیا چنین کاری ظلم نیست؟ به نظر ما موقوفات ایران نه تنها باقیات الصالحات نیست بلکه دقیقاً باقیات الطالحات است، خدا شاهد است که بسیاری از موقوفات مقبره‌ها صرف اموری می شود که مورد رضای خدا و رسولش نیست در حالی که دهها حدیث در حرمت و کراهت این کارها وارد شده است و به خصوص در نهی از تعمیر و تزیین قبور و اعتکاف در آنها، چه رسد به وقف نمودن املاک بر آنها که مسلماً گناهش بیشتر است. ای کاش مردم به جای اینکه مال خود را نذر این قبور می کردند، قرض مدیونین را پرداخت می کردند و یا زنان بی شوهر و مردان بی زن را دارای همسر می کردند نه اینکه باعث شوند تا مفت خوران و عیاشان به عیش و نوش بیشتری پردازند و روز به روز فساد در جامعه بیشتر گردد. علاوه بر این زیانهای دیگری مانند شرک و خرافات نیز دامنگیر جامعه می شود.

چنانکه مرحوم قلمداران فرموده اند شهید اول در کتاب «ذکری» گذاشتن یک قطیفه بر مرقد مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله را فاقد دلیل شرعی، و ترک این کار را اولی دانسته است. علی علیه السلام نیز در مساجد بنای زیادی را صحیح نمی دانست چنانکه می خوانیم: «عن علي علیه السلام أنه مر علی منارة طویلة فأمر بهدمها وقال: لا ترفع المنارة إلا مع سطح المسجد» یعنی از علی علیه السلام روایت است که او بر مناره

بلند مسجدي گذشت، دستور داد تا آن را خراب کنند و فرمود نباید مناره مسجد بلندتر از بامش گردد»^۱.

باید به فقهاء و علمای زمان ما گفت چرا مانند شهید اول، مردم را آگاه نمی‌کنید که این زینتها و آئینه‌کاریها و سنگ مرمرها و طلاکاریهای قبور، اسراف و حرام و اتلاف مال است و باید آنها را صرف کارهای عام المنفعه کرد و دستگیری فقراء و ضعفاء کرد. اگر انداختن پارچه ای روی قبر رسول خدا ﷺ اتلاف مال است آن چندین میلیارد تومان اموال را در زیر گنبدهای زرین دفن کردن چه حکمی دارد؟

باری ساختن چنین کاخها و زینتها برای قبور و خواندن جملات کفرآمیز و واداشتن عوام الناس به تملق و چاپلوسی این قبور کم‌کم رواج پیدا کرد تا اینکه در زمان ما جزو عقائد لازمه‌ی شیعه شده که انکار آن کفر شمرده می‌شود!! و اگر کسی نفس بکشد دکانداران خرافات دینی او را تکفیر کرده و دلائل عقلی و نقلی او را دور می‌اندازند و هزاران تهمت دیگر به او می‌زنند و از همین جهت است که مبارزه و جهاد با این بدعتها و خرافات از جهاد با بت پرستها سخت تر و مشکلتر است و هر کس حق را اظهار کند مطرود جامعه می‌شود.

ذکر یک خاطره و بیان یک نکته^۲

زمانی که اینجانب در زندان بودم^۳، یکی از آخوندها با اشاره به آیه ۲۱ سوره مبارکه «الکھف» به من گفت: چگونه بر قبر ائمه اهل بیت که از اصحاب کھف مقامشان بالاتر است بارگاه نسازیم و قبورشان را مرمت و تجدید بنا نکنیم در حالی که قرآن می‌گوید بر گور اصحاب کھف مسجد ساختند؟ گفتم

۱- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۰۵، باب کراهة طول المنارة.

* 1- مخفي نماند که یکی از اسباب خشم مسؤولین حکومت نسبت به اینجانب و یکی از علل زندانی شدن این ناچیز تألیف و چاپ چند کتاب از جمله چاپ و تحریر اول کتاب «خرافات وفور...» بوده است.

اگر قرآن را قبول داری بدان که اولاً در آیه شریفه لفظ «یتنازعون» آمده و بنا به دستور صریح قرآن کریم که فرموده: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ

وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ (سوره النساء آیه ۵۹) یعنی اگر در چیزی اختلاف کردید (برای حل آن اختلاف) آن را به خدا و رسولش برگردانید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید.

باید تفحص کنیم که قول کدام یک از دو گروه متنازع موافق تعالیم الهی است و در این مورد دیگران و همچنین این جانب به تفصیل سخن گفته‌ایم.

دیگر اینکه در این آیه گروه اول که گفتند: ﴿رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ﴾ یعنی خدایشان به حالشان آگاهتر است، در نظر خود حق را یاد کردند و نام مبارک خداوند را آوردند، اما گروه دوم در نظر خود به هیچ دلیل شرعی تمسک نکردند و فقط مستبدانه بر عملی کردن نظر خویش اصرار کردند.

گذشته از این پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نیز این آیه را می دانستند، ولی چرا چیزی که گفتم از آیه استنباط نکردند و مطابق میل تو عمل نفرمودند و برای کسی ضریح و بارگاه نساختند و مردم را به ساختن گنبد و مقبره و ضریح امر نفرمودند، حتی برخی از بزرگان اسلام را مخفیانه به خاک سپردند تا مبادا قبرشان مزار شود، همچنین از تعمیر و تزیین قبور نهی می فرموده اند؟ آیا مقام حضرت حمزه سید الشهداء، که در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله شهید شد از سید نصرالدین تهرانی کمتر بود که پیامبر صلی الله علیه و آله برای آن بزرگوار مزار نساخت؟!

ثانیاً در آیه لفظ «مسجد» آمده و فرموده: «لَتتخذن علیهم قبة و ضریحاً و مزاراً!!» آیا این همه مقبره و گنبد و بارگاه در ایران و عراق که بر قبر ائمه و حتی فرزندان و نوادگان آنان ساخته شده است و تعدادی از آنها در مکانهای

دورافتاده و صعب العبور قرار دارد و مردم برای زیارتشان رنج سفر را به جان می‌خرند، مسجد است یا مسجد چیز دیگری است؟ آیا ضریح و بارگاه امام رضا علیه السلام در مشهد مسجد است؟

آیا مقبره امامزاده زید در بازار تهران و امامزاده داوود و امامزاده عبدالله و امامزاده قاسم و سید نصرالدین و امامزاده صالح و ... مسجد است، در مسجد که ضریح وجود ندارد! آیا کسی قبل از ورود به مسجد نیاز به اجازه دخول دارد؟ و آیا لازم است یک صفحه زیارتنامه بخواند و «السلام عليك يا ...» بگوید؟! آیا کسی از اصفهان برای نماز خواندن در مسجد شاه بازار تهران بار سفر می‌بندد؟! آیا کسی از خوزستان فقط به قصد نماز خواندن در مسجد کبود تبریز یا مسجد سلطانیه زنجان عزم سفر می‌کند؟! جای بسی تعجب است که بسیاری از مردم برای زیارت مراقد ائمه یا اولاد و احفاد ایشان بار سفر بسته و کیلومترها طی مسافت میکنند بر این اساس و اعتقاد که مراقد ائمه را برتر از مسجد می‌دانند!

سپس به او گفتم: شما مقبره ی ائمه و امام زاده‌ها را که هیچ شهر و دهاتی از آن خالی نیست تغییر داده و مطابق احکام اسلام بسازید و ضریح‌ها و زیارتنامه‌ها را بردارید و به جای آنها مطابق تعالیم اسلام مسجد بنا کنید، مسجدی که طبق سنت رسول صلی الله علیه و آله ساده و خالی از زینت باشد و مردم را از دعا خواندن غیر خدا در مساجد نهی کنید، بنده خودم قبل از دیگران در این مساجد نماز می‌خوانم و برای شما هم دعا می‌کنم که بانی این مسجد شده‌اید!

بررسی آداب زیارت

قبل از آنکه زیارات را بررسی کنیم باید دید آیا آدابی که در کتب دعا و غیره برای زیارات قبور نوشته‌اند مدرک صحیحی دارد یا خیر؟ در کتب زیارات مانند «مصباح» شیخ طوسی و «مفاتیح الجنان» شیخ عباس قمی و «بحار الأنوار»

مجلسی و کتب ابن طاوس و کتاب «کامل الزیاره» ابن قولویه مطالب و جملات و دستوراتی بر خلاف عقل و شرع و تاریخ نوشته‌اند که از مجعولات بی‌خبران و یا مغرضین است. مثلاً در آداب زیارت امام حسین علیه السلام از قول امام صادق

نوشته که چون خواستی داخل حائر شوی از دری که جانب مشرق است داخل شو، در صورتی که در زمان امام صادق قبر امام حسین ساختمانی نداشته و درب شرقی و غربی وجود نداشته است به این دلیل که در همان کتب مفاتیح و بحار باز از قول امام صادق نوشته‌اند که حضرتش فرمود «هرکس نظر کند به سوی قبر حسین و فرزندش در بیابانی که خویشی و دوستی نزد آن نیست». در ضمن آن زمان چون قبر نشانه‌ای نداشته پیدا کردنش نیز مشکل بوده است، زیرا در آن زمان بارگاهی وجود نداشته است، پس چگونه ممکن است امام به راوی گفته باشد از فلان در مرقد وارد بشو، به اضافه بسیار قبیح است که خود امام بگوید هر کس به منزل ما و یا مرقد ما می‌آید باید عتبه‌ی*^۱ ما را ببوسد و به در و دیوار بوسه بزند و اجازه‌ی دخول بخواند، آنهم به مرقدی که اصلاً وجود نداشته است. در نتیجه معنی ندارد که امام بفرماید دو صفحه اذن (اجازه) دخول بخوان و تا وقتی که اذن و اجازه صادر نشده وارد مشو!! آیا این کارها از روش و سنت علی علیه السلام است که هر وقت می‌خواست به منزل پیامبر صلی الله علیه و آله برود دو صفحه اذن دخول می‌خوانده است؟! این دقیقاً مانند کسی است که برای دیدن شاهان باید اجازه‌ی دخول بگیرد و چندین ساعت پشت در بسته منتظر بماند و شکی نیست که در اسلام فقط سنت و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب الاتباع است، نه روش شاهان.

در بحار و مفاتیح و سایر کتب شیعه نوشته‌اند که امام صادق فرمود یکی از آداب زیارت بوسیدن عتبه‌ی بارگاه است، و از دیگر آداب زیارت رفتن نزد ضریح

*- به معنی «درگاه و آستانه» و جمع آن «عتبات» است.

و بوسیدن آن و خود را به آن چسبانیدن است، در حالی که ضریح ها را قرنهای پس از زمان ائمه علیهم السلام سلاطین جور و وزراء خائن ساخته اند. معلوم می شود این روایات در زمان آنان جعل شده و إلا ائمه چنین سخنانی بر زبان نیاورده اند. معلوم نیست هدفشان از جعل این آداب آنهم به نام دین چه بوده است.

همچنین نوشته اند هر کس به بارگاه می رود باید غسل کند و دم درب آن بایستد تا رقت قلب (نرمی) پیدا کند سپس پای راست خود را جلو بگذارد و گونه ی راستش را بر ضریح بگذارد. و دستور دیگر اینکه جایز است پشت به قبله رو به قبر امام نماز بخواند!! (ولاحول ولا قوة إلا بالله والله المستعان وإليه المشتكى، خدایا از اینهمه غلوهها به تو پناه میبریم). و به خدمتکاران و حفاظ بارگاه پول بدهد یعنی یک گداخانه باز کند، و به کسانی که در آن بقعه هستند صدقه بدهد که ثوابش دو برابر محسوب می شود!! در صورتی که رسول خدا ﷺ فرموده: «قبر مرا قبله قرار مدهید». و حال اینکه در کتاب وسائل باب ۲۲ در احکام طواف آمده که پیشوایان اسلام فرموده اند: «هر کس وصیت و یا نذری برای کعبه و مسجد الحرام دارد آن را به دربان و حاجب کعبه و مسجد الحرام ندهد تا آنجا را تبدیل دکان گدائی نکند»^۱.

۱- اگر کسی برای کعبه نذر کند چون کعبه محتاج نیست باید آن نذر را به حاجیانی بدهد که زاد و توشه آنان تمام شده و یا دزد برده و یا اصلاً فقیر بوده اند و یا بودجه خود را گم کرده اند. در «وسائل الشیعه» باب ۲۲ در = احکام طواف چندین روایت آمده که امام پنجم و ششم فرموده اند: «هر کس وصیتی یا نذری برای کعبه نمود باید به مسجد الحرام رفته و زوار کعبه را صدا بزند که هر کس محتاج است به نزد او آمده و نذرش را به او پرداخت کند و به دربان و حُجَّاب کعبه و مسجد الحرام ندهد. بنابراین می توان دریافت که هر کس برای مساجد معموره که احتیاج به تعمیر ندارد نذر یا وصیت کند باید به زائرین و واردین محتاج پردازد نه به خدمتکاران و حُجَّاب و شاید حکمت این باشد که یک عده مفت خور معطل و بیکار به عنوان خدّام و حُجَّاب به وجود نیاید.

بنابراین تمام آن آدابی که در کتب دعا و زیارات دلالت بر اذن دخول دارد آدابی است که به دروغ بر امام بسته اند، زیرا در زمان ائمه گنبد و رواق و بارگاهی نبوده و هنوز از پول حرام سلاطین این چیزها ساخته نشده بود. چرا

مجلسی و قمی و ابن طاووس این آداب و احکام را که خدا نازل ننموده به دین اضافه کرده اند؟ خود اینها در کتابهایشان از «محمد بن علی شیبانی» نقل کرده اند که گفت: «من و پدرم و عمویم شبانه و پنهانی در سال ۲۶۰ به زیارت مرقد حضرت امیر علیه السلام رفتیم و دیدیم که قبر میان بیابان است و دورش چند سنگ سیاه گذاشته شده و بنائی ندارد». پس تا سال ۲۶۰ که سال وفات امام حسن عسکری علیه السلام آخرین امام ظاهر شیعه است مرقد حضرت علی علیه السلام بارگاه و گنبد و رواق و صحنی نداشته است، حال از آقایان ابن طاووس و شیخ طوسی و مجلسی و قمی باید پرسید که چرا این روایات را راجع به رواق و مرقد از قول ائمه آورده اید؟

در مفاتیح و بحار در زیارت مطلقه ی حضرت امیر از ابن طاووس نقل شده که چون قبه ی حضرت را دیدی چنین بگو، و چون به دروازه ی نجف رسیدی فلان دعا را بخوان و چون به در صحن رسیدی چنان بگو، و چون به رواق رسیدی بگو: «یا امیر المؤمنین عبدک یعنی ای امیر المؤمنین بنده ات آمده»!! این دستورات در زمان امام که نه صحنی بوده و نه دروازه ای و نه گنبدی چه معنایی داشته است؟ معلوم نیست این مطالب در چه زمان از قول امامان جعل شده است. آیا آقایان ابن طاووس و مجلسی و قمی و شهید و شیخ طوسی حق دارند به سلیقه ی خود به دین اسلام چیزی بیفزایند که از آن نیست، حال به عنوان استحباب باشد یا غیراستحباب؟ مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرموده: «حلال محمد حلال إلى یوم القيامة و حرامه حرام إلى یوم القيامة» یعنی

حلال محمد تا روز قیامت حلال و حرامش نیز تا روز قیامت حرام است. دیگر اینکه فرمود: «لا رأي في الدين، إنما الدين من الرب أمره ونهيه» یعنی هیچ کس حق رای دادن در دین را ندارد، این دین از جانب خداست و امر و نهیش نیز در اختیار اوست». (وسائل الشیعه، ۴۰/۱۸)، پس کسی حق ندارد آداب و احکام دین را کم و زیاد کند.

متأسفانه مردم را از سنت رسول دور و به بدعت مشغول و مغرور کرده‌اند. در «کافی» روایت شده که علی عليه السلام فرمود: «السنة ما سن رسول الله والبدعة ما أحدث بعده» یعنی سنت و آداب دینی اسلام همان است که رسول خدا بدان عمل کرده و بدعت چیزی است که پس از رسول خدا پیدا شده است^۱.

جای بسی تأسف است که علماء و مقدسین برای اظهار ارادت به ائمه علیهم السلام این آداب را روایت کرده و به غلط پنداشته اند کار درستی انجام میدهند. آیندگان نیز بر اساس حسن ظنی که به آنان داشته‌اند گمان کرده‌اند این کارها از گفتار خدا و رسول و جزو دین است، مثلاً در زیارت ائمه ی بقیع نوشته اند که در آداب اجازه ی دخول به بارگاه ایشان چنین و چنان بگو، حال اگر واقعا امام به راوی چنین سخنی گفته بود بدون شک راوی می پرسید: کدام بارگاه؟ اصلاً در آن زمان قبرها بارگاه نداشته و همه می دانند در زمان ائمه بارگاهی موجود نبوده و مسلماً اجازه ی دخول خواندن در بارگاه و مرقد ناموجود بسیار مضحک (خنده آور) است! و باید دانست که به نص دین اسلام غیر از مکه و مدینه هیچ حرم سومی وجود ندارد، بنابر این اطلاق اسم حرم نیز بر غیر از این دو از بدعتها و خرافاتی است که شایسته ی هر انسان مسلمانی است از آن اجتناب و خودداری کند.

۱- بحارالانوار، ج دوم (چاپ جدید)، ص ۲۶۶، حدیث ۲۳.

باز در زیارت قبر رسول خدا نوشته‌اند که چون به زیارت رسول خدا رفتی منبر او را ببوس و نزد ستون حنانه چنین و چنان کن و ستون را به چشم خود بمال و چون به در جبرئیل و زیر ناودان رسیدی چنین و چنان بگو، اینان می‌پندارند که رسول خدا تازه از دنیا رفته و در و پیکر و ناودان و منبر و ستون همان است که در زمان رسول خدا ﷺ بوده است؟ گویا اینان تاریخ را نیز نخوانده‌اند و حداقل ساعتی فکر نکرده‌اند که در و درگاه و ستون زمان رسول خدا بیش از هزار سال است که از بین رفته و چندین بار خراب و تجدید بنا شده. گویی نعوذ بالله خدا دین خود را به دست اینان داده که هر چه بخواهند به آن بیفزایند!!

اکنون می‌پردازیم به مضمون و جمله‌های متن و راویان زیارتنامه‌ها و بیان میکنیم که آیا مضمون آنها موافق قوانین اسلام و قرآن هست یا خیر؟ اگر موافق قرآن نبود معلوم می‌شود کذابین (و دروغگویان) آن را جعل کرده‌اند و این خود بزرگترین دلیل بر جعلی بودن آن زیارتنامه‌ها است.

آیات الهی و جملات زیارات

برای پاسخ به این سؤال ابتداء به متن زیارتنامه‌ها می‌پردازیم و چون بررسی تمامی جملات زیارتنامه‌ها بسیار طولانی خواهد شد ناچار به بعضی از جملات آنها اشاره می‌کنیم و خوانندگان خود می‌توانند در موارد دیگر به قرآن مراجعه نمایند و مطالب زیارتنامه‌ها را با کتاب الهی مقایسه کنند.

۱- مجلسی^۱ در کتاب مزار بحار در باب «زیارة النبی و سائر المشاهد فی المدینة» از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «إذا حج أحدکم فلیختم حجه بزیارتنا لأن ذلك من تمام الحج» یعنی هر یک از شما که عبادت حج را به جای آورد باید

۱- در اینجا بیشتر به منقولات مجلسی می‌پردازیم، زیرا مطالب وی در کتب سایر محدثین شیعه نیز موجود است.

در پایان مناسک حج به زیارت ما بیاید زیرا این کار تمام کننده حج است. حال جای پرسش است که اولاً خود پیامبر ﷺ یا امام که حج می کرد به زیارت چه کسی می رفت؟ مگر حج امام و مأموم فرق دارد؟ و چرا این شرط کمال حج را خداوند در قرآن بیان نفرموده است؟

ثانیاً: امام این قدر متکبر نیست که زیارت خود را کمال حج معرفی کند، زیرا خدا فرموده: ﴿ تَلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ جَعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا ﴾ (سوره القصص آیه ۸۳) یعنی این خانه ی آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین دنبال برتری نیستند. و نیز فرموده: ﴿ فَلَا تُرْكُوا أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى ﴾ (سوره النجم) یعنی از خودتان تعریف نکنید که خدا به حال اهل تقوی داناتر است.

ثالثاً: اگر امام این کلام را گفته باشد برای زمان حیاتش فرموده که مردم بروند و از علم او استفاده کنند و برای زیارت قبر خود نفرموده است، ولی راویان به غلط آن را دلیل بر زیارت قبر گرفته اند!!

آیا ممکن است همه ی این زیاراتی را که مملو از تعریف و تمجید و مداحی است و سه جلد «بحارالانوار» را به خود اختصاص داده است ائمه گفته باشند تا اینکه مردم بیایند مقابل قبر ما این همه از ما تعریف و تملق کنند تا ما خشنود شویم و با همین گفتارهای غلوآمیز در محکمه ی عدل الهی پارتی (واسطه) ایشان شده از ایشان طرفداری نماییم؟

۲- مجلسی در همان باب از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: «من زارني حياً و ميتاً كنت له شفيعاً يوم القيامة» یعنی هر کس مرا در حیاتم و یا در مماتم زیارت کند روز قیامت شفیع او خواهم بود. از این حدیث چنین برداشت می شود که انتخاب شفیع به اختیار زوار است، ولی خدا انتخاب شفیع

را فقط حق خود دانسته و این حق را از مخلوق سلب کرده و در مورد شفاعت ملائکه فرموده: ﴿ وَكَرَّ مِنْ مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ

يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى ﴿٢٣﴾ (سوره النجم) یعنی چه قدر زیاد فرشته در آسمان وجود دارد که شفاعتشان سودی نمی بخشد مگر پس از آنکه خداوند برای کسی که بخواهد و راضی شود اجازه شفاعت بدهد. و نیز فرموده: ﴿ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ ﴾ (سوره سباء آیه ۲۳) یعنی هیچ شفاعتی نزد پروردگار برای کسی سودی ندارد مگر برای آن کس که خدا اجازه شفاعتش را بدهد. و در این زمینه شاعر چنین میفرماید:

اگر خدای نباشد ز بنده اش خشنود شفاعت همه ی پیغمبران ندارد سود مناسب است در اینجا مطلبی را از بخش هفتم کتاب «عدل الهی» نوشته مرتضی مطهری نقل کنم، هر چند نظر وی در چند مورد از موضوع شفاعت از جمله درباره آیه ۳۵ سوره المائده صحیح نیست و به همین سبب نیز ایشان مانند سایر دیگر آخوندها آیه ی شریفه را تا انتها ذکر نکرده است (صفحه ۲۸۳ چاپ دهم کتاب عدل الهی) ولی به هر حال برخی از مطالب ایشان درباره ی شفاعت قابل توجه است، می گوید: نوع نادرست شفاعت که به دلایل عقلی و نقلی مردود شناخته شده است این است که گناهکار بتواند وسیله ای برانگیزد و توسط او از نفوذ حکم الهی جلوگیری کند، درست همانطوری که در پارتی بازیهای اجتماعات منحط بشری وجود دارد. بسیاری از عوام مردم شفاعت انبیاء و ائمه علیهم السلام را چنین می پندارند. باور دارند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علیه السلام و فاطمه ی زهراء علیها السلام و ائمه اطهار خصوصاً امام حسین علیه السلام متفذهایی هستند که در دستگاه خدا اعمال نفوذ می کنند، اراده ی

خدا را تغییر می دهند و قانون را نقض می کنند. اعراب دوران جاهلیت نیز درباره بتهایی که شریک خداوند قرار می دادند همین تصور را داشتند، آنان می گفتند که آفرینش منحصرأ در دست خداست و کسی با او در این کار شریک نیست ولی در اداره ی جهان بتها با او شراکت دارند، شرک اعراب جاهلیت شرک در «ربوبیت خالق» نبود بلکه شرک در «الهییت رب» بود.

میدانیم که در میان افراد بشر گاهی کسی موسسه ای به وجود می آورد ولی اداره ی آن را به دیگری واگذار می کند یا در اداره ی آن موسسه خودش با دیگران به طور مشترک دست به کار می شود، درست مثل عقیده ی مشرکین درباره ی خدا و جهان اداره ی آن. قرآن کریم به سختی با آنان مبارزه کرد و مرتب اعلام نمود که برای خدا شریکی وجود ندارد نه در الوهیت و نه در ربوبیت، او به تنهایی هم پدید آورنده ی جهان است و هم تدبیر کننده ی آن، ملک و پادشاهی جهان اختصاص به او دارد و او رب العالمین است.

مشرکین که می پنداشتند ربوبیت جهان بین خدا و غیر خدا تقسیم شده است بر خود لازم نمی دانستند که در صدد جلب رضا و خشنودی الله باشند، می گفتند می توان با قرابتها و پرستش هایی که در برابر بت ها انجام می دهیم، رضایت «رب» های دیگر را به دست آوریم و نظر موافق آنها را جلب کنیم، هر چند مخالف رضای الله باشد، اگر رضایت اینها را کسب کنیم آنها خودشان به نحوی مشکل را در نزد الله حل می کنند.

اگر در میان مسلمانان هم کسی چنین معتقد شود که در کنار دستگاه سلطنت پروردگار، سلطنت دیگری هم وجود دارد و در مقابل آن دست به کار است چیزی جز شرک نخواهد بود. و اگر کسی گمان کند که تحصیل رضا و خشنودی خدای متعال راهی دارد و تحصیل رضا و خشنودی مثلا امام حسین علیه السلام راهی دیگر دارد و هر یک از این دو جداگانه ممکن است سعادت انسان

را تامین کند دچار گمراهی بزرگی شده است. در این پندار غلط چنین گفته میشود که خدا با چیزهایی راضی می شود و امام حسین علیه السلام با چیزهایی دیگر، خدا با انجام دادن واجبات مانند نماز، روزه، حج، جهاد، زکات، راستی،

درستی، خدمت به خلق، نیکی کردن به پدر و مادر و امثال اینها و با ترک گناهان از قبیل دروغ، ظلم، غیبت، شرابخواری و زنا راضی می گردد، ولی امام حسین علیه السلام کاری به اینها ندارد بلکه رضای او در این است که مثلاً برای فرزند جوانش علی اکبر علیه السلام گریه کند و یا لاقبل خود را به گریه بزند! حساب امام حسین از حساب خدا جداست. به دنبال این تقسیم چنین نتیجه گرفته میشود که تحصیل رضای خدا دشوار است، زیرا باید کارهای زیادی را انجام داد تا او راضی گردد، ولی تحصیل خشنودی امام حسین علیه السلام آسان است، فقط گریه کردن و سینه زدن. و زمانی که خشنودی امام حسین علیه السلام حاصل گردد او در دستگاه خدا نفوذ دارد و با شفاعت کارها را ردیف می کند. حساب نماز و روزه و حج و جهاد و انفاق فی سبیل الله که انجام داده ایم همه تصفیه میشود و گناهان هر چه باشد با یک فوت از بین می رود!

چنین تصویری از شفاعت نه تنها باطل و نادرست است بلکه شرک در ربوبیت به شمار آمده و به ساحت پاک امام حسین علیه السلام نیز که بزرگترین افتخارش عبودیت و بندگی خداست اهانت میشود. همچنانکه پدر بزرگوارش از نسبتهای غلو کنندگان سخت خشمگین می شد و به خدای متعال از گفته‌های آنان پناه می برد. امام حسین علیه السلام کشته نشد برای اینکه - العیاذ بالله - دستگاهی در مقابل دستگاه خدا یا شریعت جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله به وجود آورد که راه فراری از قانون خدا باشد. شهادت او برای این نبوده که برنامه عملی اسلام و قانون قرآن را ضعیف سازد، برعکس وی برای اقامه نماز و زکات و سایر مقررات اسلام از زندگی چشم پوشیده و به شهادت تن داد.

خواننده ی عزیز کمی انصاف بده! آیا این زیارتنامه های موجود جز بر اساس همین تصور ساخته شده اند؟ و آیا تاکنون دیده ای که روضه خوان و یا مداحی بر منبر سخنی مغایر با این تصور باطل بر زبان آورد و یا با آن مخالفت و مبارزه کند و آن را خلاف شرع بشمارد؟

باری مولف «عدل الهی» در قسمت دیگری از همین بخش کتابش به نقل از جلد دوم «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید» قسمتی از خطبه ی پیامبر ﷺ را ذکر می کند که در اواخر عمر خود فرمود: «أیها الناس إنه لیس بین الله و بین أحد نسب ولا أمر یؤتیه به خیراً أو یصرف عنه شراً إلا العمل ، ألا لا یدعین مدع ولا یتمینن متمعن ، والذي بعثنی بالحق لا ینجی إلا عمل مع رحمة ، ولو عصیت لهویت ، اللهم هل بلغت؟» یعنی ای مردم بین خدا و هیچ کس رابطه ی خویشاوندی وجود ندارد و هیچ رابطه ی دیگری هم که موجب جلب منفعت یا دفع ضرر شود وجود ندارد جز عمل، اینها را بدانید تا هیچ کس ادعای گزافی نکند، هیچ کس آرزوی خام در دل نپروراند. قسم به خدایی که مرا به راستی برانگیخت هیچ چیزی جز عمل همراه با رحمت خدا سبب رستگاری نمی گردد. من خودم هم اگر گناه می کردم سقوط کرده بودم. آنگاه فرمود: خدایا آیا آنچه بر من واجب بود بیانش کردم؟

اکنون چند مطلب هست که آن را به عرض خوانندگان گرامی میرسانم؛ اولاً اگر به صرف زیارت کسی مستحق شفاعت شود باید تمام اصحاب رسول ﷺ که آن حضرت را زیارت کردند و همچنین تمام فساق و فجاری که به زیارت قبرها رفته اند همه وارد بهشت و مشمول شفاعت گردند و دیگر قانون قرآن و عقاب و حساب لغو گردد!!

ثانیاً در آیات قرآن به افراد انسان حتی انبیاء اجازه شفاعت آن چنان که عوام خیال می کنند داده نشده و هیچ آیه ای چنین صراحتی ندارد، بلکه حتی نسبت

به مؤمنین شفاعت را در قیامت نفی نموده و فرموده: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَّ يَوْمٌ لَّا بَيْعُ فِيهِ وَلَا حُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ﴾ (سوره

البقره آیه ۲۵۴) یعنی ای مؤمنین از آنچه روزی شما کرده ایم انفاق کنید قبل از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستد و نه دوستی و نه شفاعتی دادرس انسان باشد.

ثالثاً بعضی از آیات قرآن شفاعت را منحصر به خدا نموده چنانکه می فرماید: ﴿مَا لَكُمْ مِّن دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ ۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾ (سوره السجده) یعنی آیا یادآور نمی شوید که جز خدا سرپرست و شفیع دیگری ندارید؟ و فرموده: ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا﴾ (سوره الزمر آیه ۴۴) یعنی بگو که تمامی شفاعت از آن خداست.

رابعاً اگر از بعضی آیات قرآن چنین برداشت می شود که ملائکه شفاعت می کنند باید دانست که این شفاعت بعد از اجازه خداوند بوده است و در ضمن باید دانست که نمی توان انبیاء و اولیاء را بر ملائکه در کارهایی که انجام میدهند قیاس گرفت، مثلاً طبق قرآن ملائکه افراد انسان را قبض روح می کنند در صورتی که نمی توان گفت انبیاء و اولیاء نیز چنین کاری را انجام می دهند. علاوه بر این شفاعت ملائکه و انبیاء و اولیاء همان رحمت الهی است که توسط ملائکه و شاید انبیاء و اولیاء به مشفوع له ابلاغ می شود. زیرا فقط خدا به حال بندگان آگاه بوده و از رفتار و کردار ایشان مطلع است. آیات قرآن نیز این مطلب را به صراحت تمام بیان می دارد.

۳- مجلسی در همان باب روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «من أتى مكة حاجاً ولم يزرني في المدينة جفوته يوم القيامة ومن جاءني زائراً وجبت له شفاعتي

و من وجبت له شفاعتي وجبت له الجنة» یعنی هر کس برای حج به مکه برود و مرا در مدینه زیارت نکند من روز قیامت به او جفا خواهم کرد! و هر کس مرا زیارت کند، شفاعتم برای او واجب می‌گردد و هر کس شفاعتم برای او واجب گردد، بهشت برای او واجب می‌شود. ببینید این راوی دروغگو چگونه به پیامبر تهمت زده که رسول خدا فرموده هر کس به زیارت من نیاید من به او جفا خواهم کرد. مگر رسول خدا جفاکار و با هر کس او را زیارت نکند دشمن است؟! من گمان نمی‌کنم هیچ عقلی این سخن را بپذیرد و سخن خدا را که فرموده رسولم ﴿رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (سوره الانبیاء) است را رد کند. اضافه بر این می‌گوید هر کس که رسول خدا برایش شفاعت کند بهشت برای او واجب می‌شود یعنی خدا ناچار، شفاعت رسول خود را می‌پذیرد و او را به بهشت می‌برد! درحالی که خدا مطیع رسول نیست بلکه به رسول خود فرموده: ﴿أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ﴾ (سوره الزمر) یعنی آیا کسی که فرمان عذاب بر او محقق شد می‌توانی او را از آتش نجات دهی؟ مفهوم آیه چنین است که رسول خدا ﷺ نمی‌تواند کسی را که به آتش جهنم خواهد افتاد او را نجات دهد، پس این حدیث با قرآن موافقت ندارد و باعث گستاخی مردم خرافاتی و غرور آنان می‌شود.

۴- مجلسی در همان باب روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرموده: «من مات في الحرمین لم يعرض له الحساب» یعنی هر کس در مکه و یا در مدینه بمیرد محاسبه نمیشود» این روایت نیز مخالف قرآن است به گونه‌ای که خدا میفرماید: ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾ (سوره الاعراف) یعنی کسانی را که برایشان رسول فرستاده شده حتماً مورد سؤال قرار می‌دهیم و حتماً از پیغمبران سؤال و بازخواست می‌نماییم.

آیا خود رسول خدا که در مدینه فوت شده مورد سوال و بازخواست قرار می‌گردد یا خیر؟ قرآن می‌فرماید که حتی پیامبران مورد سؤال واقع می‌شوند تا چه رسد به دیگران! به نظر ما مقصود دروغ‌گویان این بوده که با جعل

روایات قرآن را از بین مردم دور کنند.

۵- مجلسی در وسائل، جلد ۱۰، باب نوزدهم موسوم به باب «استحباب النزول بالمعرس لمن مرّ به» روایت کرده که رسول خدا ﷺ در مکانی بین مکه و مدینه با یکی از همسرانش همخوابی کرد، سپس خوابش برد تا اینکه آفتاب طلوع کرد و نماز آن حضرت قضا شد. از این روایت برداشت کرده که مستحب است برای هر کس که به حج می‌رود در آنجا منزل کند و بخوابد. باید گفت رسول خدا ﷺ پس از همخوابی خوابش برده و نمازش قضا شده و قطعاً پیامبر ﷺ از مکانی که در آنجا نمازش قضا شده متنفر است پس نباید کسی در آنجا بخوابد بلکه باید به سرعت از آن منطقه بگذرد! و دیگر اینکه حاجیانی که نمی‌خواهند در آنجا با همسرانشان همخوابی کنند برای چه باید آنجا بخوابند؟ آیا این حدیث استهزاء به دین نیست؟ جالب تر اینکه وسائل الشیعه در باب بیستم صفحه ی ۲۹۱ از امام رضا علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «هر کس از منزلگاه معرس گذشت و همخوابی نکرد برگردد و همخوابی کند»!!! لازم است بدانیم که خداوند همخوابی را به اختیار مؤمنین گذاشته و فرموده: ﴿فَسَاؤُكُمْ حَرَّتْ لَكُمْ فَأَتُوا حَرَّتْكُمْ أَنِّي شَتَمْتُ﴾ (سوره

۱- چنانکه در «جامع المنقول فی سنن الرسول» نیز آورده ام، در «وسائل الشیعه» ج ۳، ص ۲۰۷ و المصنف ج ۱، ص ۵۸۷ آمده است که چون نماز پیامبر اکرم ﷺ قضا شد جمله ای به این مضمون فرمودند: «قوموا فتحولوا عن مکانکم الذی أصابکم فیہ الغفلة» از مکانی که در آن دچار غفلت شده اید برخیزید. اما در این روایت آمده که حتی اگر از چنین مکانی گذشتید و نخوابیدید دوباره به آن باز گردید!!

البقره آیه ۲۲۳) یعنی همسرانتان کشتزارهای شمايند، هرگونه که ميخواهيد بر کشتزارهای خود وارد شويد.

خدا کند دشمنان اسلام اين مطالب را نخوانند وگرنه ادعا می کنند معارف اسلام چیزی جز اينها نيست!

۶- مجلسی در همان باب روايت کرده که رسول خدا ﷺ به امام حسين يا پدرت، يا برادرت و يا تو را زيارت کند شفاعت حق اوست و من که رسول خدايم او را از گناهانش خلاص می کنم! در اين حديث گویا امام حسين ﷺ از کودکی منتظر مقدم زائران و چگونگی اجر آنان بوده و گویا رسول خدا غفار الذنوب و يا شفاعت به دست او و خانواده ی او و زائرین او است. در حالی که خدا در قرآن به پیامبر ﷺ فرموده: ﴿إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ (سوره التوبه آیه ۸۰) یعنی اگر هفتاد بار برايشان طلب آمرزش کنی باز هم خدا هرگز ايشان را نمیآمرزد. زیرا خدا مطيع رسول و غيررسول نيست.

۷- مجلسی در همان باب روايت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «من زار الحسن في بقیعه ثبت قدمه على الصراط يوم تزلّ فيه الأقدام» یعنی هر کس امام حسن را در بقیع زيارت کند، روزی که قدمها در آن خواهد لغزید، قدم او بر صراط ثابت خواهد بود. آیا هر کس هر گناهی کرده به صرف زيارت لغزش او بخشیده می شود؟ آیا اين زيارت رشوه‌ای است که قوانين خدا را نقض می کند؟ چرا اين ثواب فقط برای زيارت زمان ممات و قبر امام است؟ چرا برای زائر او در زمان حیات آن امام همام چنین بهره‌ای نداشته است؟

۸- مجلسی در همان باب از حضرت جواد ﷺ روايت کرده که فرمودند: «هر کس متعمداً رسول خدا را زيارت کند پاداشش بهشت است». شکی نيست که تمام اصحاب آن حضرت به زيارتش نائل شدند و در نتیجه اهل بهشت خواهند بود، پس چرا شما به اصحاب رسول ﷺ بد می گوييد؟ مگر اينکه

کسی بگوید این ثوابها برای زائر قبر است نه زائر خود رسول خدا ﷺ و اینجاست که باید گفت: ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾ (سوره ص).

۹- مجلسی در همان باب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «من زارني غفرت له ذنوبه و لم یمت فقيراً» یعنی هر کس مرا زیارت کند گناهانش آمرزیده می شود و فقیر نخواهد مرد. آیا امام این قدر زیارت مردم از خودش را دوست دارد که فرموده تمام گناهان زائرش کیفر ندارد و هر کسی که به خدمت او رسیده در حال مرگ غنی خواهد بود. علمای اقتصاد می گویند برای ایجاد رفاه باید از قوانین صحیح اقتصادی پیروی کرد ولی راویان چنین احادیث دروغی می گویند برای بی نیازی باید به زیارت قبور پرداخت!! حال کدام صحیح است؟ قضاوت با خواننده است؟

به نظر ما دشمنان اسلام با این روایات دین اسلام را موهون ساخته و مردم را بر انجام گناهان با جرات ساخته اند، زیرا زیارت قبر موجب آمرزش جنایات و گناهان میشود.

در همین باب روایتی آمده که حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «من زار جعفر وأباه لم یشك عینه ولم یصبه سقم» یعنی هر کس حضرت جعفر و پدرش را زیارت کند چشم درد نمی گیرد و مریض نیز نمی شود. باید پرسید چرا مردمی که رسول خدا ﷺ را می دیدند، مریض می شدند و خود علی علیه السلام چشم درد گرفت و تعدادی از مهاجرین فی سبیل الله که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بودند پس از وصول به مدینه بیمار شدند و تب کردند؟ با وجود چنین روایاتی چگونه زائر قبر نوادهی پیامبر مریض نمی شود و زائر خود پیامبر آن هم در حیاتش مریض می شود؟! اینها تماماً مخالف کتاب خدا و مخالف عقل سلیم است، و

روایات این باب همه اش از این قبیل است. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل (مختصر).

باب دوم از ابواب زیارت رسول خدا ﷺ

۱- مجلسی در این باب روایاتی آورده که مردم باید به نزد ستون توبه و ستون حنانه و منبر رسول خدا ﷺ بروند و آنها را ببوسند و چشم خود را به آن بکشند و مقام جبرئیل و ناودان را که بالای سر باب جبرئیل بوده زیارت نمایند. جای پرسش است که آیا آن ستونها و منبر رسول ﷺ هنوز موجود است؟ آیا مجلسی و یا راویان دیگر نمی دانسته‌اند که صدها سال قبل مسجد و منبر و ستونها از بین رفته است؟!

۲- مجلسی در این باب دعاهایی را ذکر نموده که هر کس در آنجا یعنی در مسجد و مقبره‌ی رسول خدا ﷺ در مقابل حق تعالی باید بایستد و از رسول خدا تملق و تعریف کند و مقامهای رسول را نعوذ بالله به خدا گوشزد نماید و در آخر به خدا بگوید: «اللهم إنك قلت: ﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴾» و این آیت نبيك مستغفراً تائباً من ذنوبي ... الخ یعنی خدایا تو خود فرموده‌ای: اگر آنان که به خود ستم کردند نزد آمده پیامبر ﷺ و از خدا آمرزش خواستند و رسول نیز برای ایشان طلب مغفرت کرد خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند همانا من آمرزش خواه و تائب از گناهانم به نزد پیامبرت آمده‌ام ... الخ».

آیا این آیه دلالت دارد که هر گناهکاری باید برای آمرزش گناهانش نزد رسول خدا برود که خواننده در آخر می گوید من نزد پیامبر آمده‌ام و از گناهان

استغفار و توبه می کنم چنانکه مسیحیان نزد کشیش می روند و گناهان خود را اظهار کرده و از آن توبه می کنند؟ آیا این بازی کردن با قرآن و تحریف معنوی آن نیست؟ کجای آیه فرموده که هر کس گناه کرد برای آمرزش نزد رسول او

برود؟ و آیه ای که در این دعا ذکر شده هیچ نسبتی به این موضوع ندارد بلکه از خیانت‌های سازنده دعا بوده است برای اینکه این آیه به سبب منافقینی نازل شد که با یهود اختلاف داشتند، خداوند میفرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ

جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿٦٠﴾ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ

وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦١﴾﴾ (سوره النساء) یعنی اگر آنان که به خود ستم کردند نزد تو آمده و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر نیز برایشان آمرزش می خواست خداوند را توبه پذیر و رحیم می یافتند. به هیچ وجه چنین نیست، قسم به پروردگارت که آنان ایمان نمی آورند مگر زمانی که تو را در اختلافات میان خود قاضی قرار دهند و در دلشان نیز از قضاوت تو دلتنگ نبوده و کاملاً تسلیم باشند.

سپس یهودی به منافق گفت: بیا برای قضاوت به نزد محمد برویم، من قضاوت او را می پذیرم، ولی منافق گفت: من قضاوت محمد را قبول ندارم.

اگر چند آیه قبل از این آیه شریفه را مورد مطالعه قرار دهیم میبایم که میفرماید: ﴿الْم تَرَى إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٢﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ

عَنْكَ صُدُودًا ﴿٦٣﴾﴾ (سوره النساء) یعنی آیا دیدی آن کسانی که به زعم خودشان گفتند ما به تو و به آنچه بر تو و قبل از تو نازل شده ایمان آورده ایم حال آنان

چنین است که می خواهند محاکمه خود را نزد طاغوت ببرند در حالی که آنان مامورند به طاغوت کافر شوند و شیطان می خواهد ایشان را به گمراهی عمیقی وارد سازد و چون به ایشان گفته می شود به سوی آنچه خدا نازل نموده و به سوی رسول روی کنید می بینی که منافقان آنها را از آمدن به سوی تو باز می دارند. سپس فرمود: ﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ﴾ قسم به پروردگارت که اینان ایمان نمیآورند مگر زمانی که تو را بین اختلافات خود قاضی قرار دهند». زیرا اینان که ادعای اسلام می کردند حاضر به پذیرش قضاوت کعب بن اشرف یهودی بودند، اما به قضاوت پیامبر گرامی اسلام ﷺ راضی نبودند!! این به معنای آن بود که قوانین و احکام شرع را قبول ندارند و آن را درست و عادلانه نمی دانند! و یا رسول الله ﷺ را - نعوذ بالله - عادل نمی شناسند و این خود آشکارترین دلیل بر بی ایمانی آنان و توهین به پیامبر اکرم ﷺ بود. از این رو آیه می فرماید نشانه ایمان پذیرش حکم شرع است و دیگر اینکه برای رفع توهین و ظلمی که در حق پیامبر ﷺ روا داشته بودند و به ناحق او را غیر عادل شمرده بودند، باید بیایند و از رسول گرامی اسلام رضایت بخواهند و آن حضرت نیز به نشانه گذشت و رضایت خویش از پروردگار برایشان طلب آمرزش کند. ولی آنان چنین نکردند، لذا خداوند به رسول خود در این آیات فرمود: ﴿ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ ﴾ یعنی از ایشان روی گردان. سپس در آیه ی ۶۴ فرمود: «اگر ایشان هنگامی که به خود ستم کردند، برای آمرزش از خدا به نزدت می آمدند ... الخ». که البته این طلب آمرزش نسبت به آن توهین و ظلمی که به پیامبر ﷺ کرده بودند میباشد نه در مورد سایر گناهان. ملاحظه میکنید که اصلاً آیه به سبب مؤمنین نازل نشده است. و باید به سازنده این دعا گفت: اولاً این آیه در وصف منافقین است، مگر تو منافقی که می گویی: «اللهم إني قد أتيت نبيك» خدایا من به نزد پیامبرت آمده‌ام.



ثانیاً خدا نفرموده هر کس مرتکب گناهی شد نزد قبر رسول برود و اصلاً کلمه قبر در آیه نیامده بلکه این آیه متعلق به زمان حیات رسول است که مردم در مرافعات و تنازع باید نزد او می‌رفتند که وظیفه ایشان در حیات رسول خدا چنین بوده است.

ملاحظه فرمایید این دعاساز منافق چگونه با قرآن بازی کرده و از آیه توحید، شرک استخراج کرده و مردم را به شرک می‌کشاند؟ دین اسلام مانند مسیحیت نیست که بگوید هر کس گناهی کرده نزد مخلوق برود تا چه رسد به قبر مخلوق، بلکه فرموده: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ (سوره البقره آیه ۱۸۶) یعنی اگر بندگانم از تو درباره من پرسیدند من نزدیکم و اگر کسی مرا به دعا بخواند دعوتش را اجابت می‌کنم. و فرموده: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ﴾ (سوره الاعراف آیه ۵۵) یعنی پروردگارتان را به دعا بخوانید. و نفرموده پیامبر پروردگارتان را بخوانید، و در جای دیگر فرموده: ﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (سوره غافر) یعنی خالصانه خدا را به دعا بخوانید (اگر چه کافران ناپسند داشتند. و فرموده: ﴿وَأَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ﴾ (سوره البقره آیه ۱۹۹) و ﴿أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ﴾ (سوره نوح آیه ۱۰) یعنی از خدا و از پروردگارتان طلب آمرزش کنید. حتی به خود خاتم النبیین فرموده: ﴿وَأَسْتَغْفِرْ لِدُنْيَاكَ﴾ (سوره غافر آیه ۵۵ و سوره محمد آیه ۱۹) یعنی برای گناهت آمرزش بخواه. و نیز فرموده: ﴿أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ﴾ (سوره فصلت آیه ۶) یعنی همانا که معبود شما معبودی یگانه است، مستقیم به سوی او بروید و از او آمرزش بخواهید. و نفرموده که برایم شفیع بیاورید.

آیا مجلسی و سایر محدثین شیعه به این آیه توجه نکرده اند و تا این اندازه تسلیم راویان کذاب بوده اند؟

مجلسی در بحار باب «زيارة النبي من قريب» در حدیث ۴۱ از ابن طاووس و شیخ مفید بدون سند روایت کرده که مقابل قبر رسول خدا ﷺ بایست و او را با جملاتی که در آن زیارت نقل شده تمجید و مداحی کن. می پرسیم آیا رسول خدا مانند سایر مردم از تعریف و مداحی خوشنود و ممنون می شود یا خیر؟ و آیا مانند خدا از احوال این همه مردم و از تعریف شان با خیر است یا خیر؟

۳- مجلسی در همین باب روایت کرده که باید حاجی به مدینه برود و خانه‌ی علی عليه السلام و جعفر را زیارت کند و بعد آنچه را که سند ندارد و شیخ مفید و ابن طاووس و دیگران گفته‌اند بخواند. باید پرسید مگر خانه حضرت علی عليه السلام و جعفر هنوز موجود است؟ آیا این آقایان تا این اندازه حق جعل زیارت نامه دارند؟ مجلسی در این باب و در ابواب دیگر هر دعا و نمازی را که فردی مقدس نما و یا آخوندی نوشته، گرد آورده است و عمل به آنها را مشروع می داند!! آیا غیر خدا هم می تواند عبادت انشاء کند!!

باب زیارت رسول خدا ﷺ از دور

۱- در این باب مجلسی روایت کرده است که فرشته‌ای به خدا عرض کرد: خدایا مرا گوشی بده که سخن بندگان را بشنوم، خدا نیز به او عطا کرد، و کار او این است که تا قیامت ایستاده و هر کس می گوید: صلی الله علی محمد و آله او به رسول خدا می رساند و رسول خدا هر دقیقه می گوید: و عليه السلام و عليه السلام ... و کار او همین است!!

۲- از مفید و ابن طاووس شهید نقل کرده که اگر خواستی از دور رسول خدا را زیارت کنی در جلوی خود چیزی شبیه به قبر بساز و اسم رسول خدا را بر آن بنویس و غسل کن و سپس در مقابل قبر خیالی بایست و چندین

صفحه چیزهایی را که آنان به سلیقه خود ساخته‌اند بخوان!!! آیا قبر خیالی هم زیارت و دعا و ثنا و مداحی دارد؟! خدا کند عقلای دنیا کتب مذهبی ما را نخوانند و گرنه شریعت اسلام را استهزاء خواهند کرد.

۳- در ابواب مزار در اکثر زیارتنامه‌ها ذکر شده که زائر بگوید: «مقرّ برجعتکم» و به رجعت ائمه اقرار کند. رجعت یعنی امامان با دشمنان خود قبل از قیامت به دنیا باز می‌گردند و هر امامی با دشمنان خود جنگیده و از آنان انتقام می‌گیرد. مثلاً امام حسین یزید را می‌کشد و خانواده‌ی او را اسیر می‌کند و آنچه را که آنان کرده‌اند تلافی می‌کند!! ولی رجعت مخالف قرآنی است که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿۱۵﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿۱۶﴾﴾ (سوره المؤمنون) یعنی سپس شما قطعاً بعد از این (زندگی دنیا) می‌میرید، سپس محققاً شما در روز قیامت مبعوث می‌شوید.

و اگر امام در دنیا تلافی می‌کند پس وعده‌های الهی و حساب و کتاب و عقاب قیامت برای چیست؟ به علاوه خدا در قرآن می‌فرماید ظلم و شرک و کفر تا قیامت باقی خواهد بود چنانکه درباره‌ی بقای یهود و نصاری تا قیامت فرموده: ﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرَىٰ أَخَذْنَا مِيثَقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (سوره المائدة آیه ۱۴) یعنی از آنانی که گفتند ما نصارییم میثاق گرفتیم سپس آنان پاره‌ای از آنچه بدان تذکر داده شده بودند به فراموشی سپردند در نتیجه در بینشان تا روز قیامت دشمنی و کینه انداختیم. و فرموده: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقِيَامَةَ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾

(سوره المائده آیه ۶۴) یعنی و یهود گفتند که دست خدا بسته است، بسته باد دستهایشان و به سبب آنچه گفتند لعنت شدند ... و میانشان تا روز قیامت دشمنی و کینه انداختیم. پس اگر امام زمان و یا سایر امامان بیایند و همه بدکاران را مجازات کرده و بساط کفر و شرک را برچینند و همه اسلام بیاورند این مسأله با آیات فوق موافق نخواهد بود.

باب زیارت حضرت زهرا علیها السلام

۱- حضرت زهرا علیها السلام به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وصیت فرمود که قبر مرا از دید مردم مخفی کن. ولی مجلسی و سایر محدثین شیعه در کتب خود سعی دارند که قبر او را معلوم و معین کنند و چون معین نشده باید زیارتنامه‌های متعدد در مکانهای متعدد بتراشند!! مجلسی از «کافی» نقل کرده که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده: «نماز در خانه فاطمه بهتر از نماز در مسجد است» جای سؤال است که مگر خانه فاطمه هنوز پابرجا است؟ و چگونه خانه حضرت زهرا از مسجد که خانه خدا است فضیلتش بیشتر است؟ پس چرا حضرت علی در مسجد نماز می‌خواند؟ و عمل راجح و اولی را ترک می‌نمود؟ آیا همین روایات باعث تحقیر مسجد و کم شدن رونق مساجد و پرشدن مقبره‌ها نمی‌شود؟

۲- در همین باب روایت کرده اند که رسول خدا فرمود هر کس به فاطمه «صلی الله علیک» بگوید، خدا او را می‌آمرزد و در هر جای بهشت که باشم او را به من ابلاغ می‌کند. بنابراین باید بگوییم که ما به مقام حضرت رسول رسیده و در بهشت با او هستیم زیرا می‌گوییم «صلی الله علیک»!!

همچنین روایت کرده‌اند که در زیارت حضرت فاطمه علیها السلام بگو: «یا ممتحنة امتحنک الله الذی خلقک قبل أن یخلقک فإننا نسألك إن کنا صدقناک إلا ألحقتنا بتصدقنا بالدرجة العالیة» ای حضرت فاطمه! خدایی که تو را آفرید امتحانت نمود پیش از آنکه تو را خلق کند!! و ما از تو می‌خواهیم که اگر تو را تصدیق

کرده‌ایم ما را با تصدیق به درجه ی عالیه برسانی. حال اگر کسی بخواهد معنی این جملات را بفهمد که چگونه خدا فاطمه را پیش از آنکه او را خلق کند

امتحان کرده! باید گفت: این مصداق «المعنی فی بطن الشاعر» است یعنی معنای این کلام را فقط راوی می‌داند!

دیگر اینکه ملحق کردن به درجات عالیه به دست حضرت زهرا نیست، درجه هرکسی وابسته به ایمان و عمل خود اوست، مگر کسی با دو کلمه تملق و چاپلوسی به درجات عالیه ملحق می‌شود؟!

مجلسی در اینجا و در بسیاری از موارد دیگر زیارتنامه‌هایی طولانی که مملو از تملقات و چاپلوسی می‌باشد از قول شیخ طوسی و صدوق و مفید و ابن طاووس و دیگران نقل کرده، و بعد می‌گوید: «آنان گفته اند که این زیارتنامه‌ها از جانب خدا و رسولش نیست، بلکه خود مان آن را مناسب دانسته‌ایم!!» مایه تعجب بسیار است، مگر کسی به سلیقه‌ی خود و بدون دلیل شرعی متقن می‌تواند هر چه را مناسب دید به دین خدا اضافه کند؟!

مثلاً مجلسی در همین باب می‌گوید: حدیثی در کیفیت زیارت حضرت زهرا وارد نشده ولی اصحاب ما این زیارات را مناسب دیده‌اند!! مثلاً این جمله را مناسب دانسته‌اند: **وزوجة الوصي والحجة والسلام عليك يا والدة الحجج**. یعنی مناسب دیده‌اند که شوهر و اولاد فاطمه علیها السلام حجت باشند، در حالی که قرآن فرموده پس از رسولان الهی کسی حجت نیست: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لَعَلَّ يُكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ (سوره النساء آیه ۱۶۵) یعنی پیامبرانی بشارت آور و هشدار دهنده [فرستادیم] تا پس از [آمدن] آنها برای مردم نزد خدا حجتی نباشد.

حضرت علی علیه السلام نیز فقط انبیاء را حجت دانسته و می فرماید: پس از پیغمبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله دیگر حجتی نیست و با حضرت رسول صلی الله علیه و آله حجت بر مردم تمام شده است: «بل تعاهدتم بالحجج علی ألسن الخیرة من أنبیائه، و متحملي و دائع رسالاته، قرناً فقرناً، حتی تمت بنبينا محمد صلی الله علیه و آله حجته» بلکه از بندگان با براهین و حجت‌هایی که بر زبان پیامبران برگزیده نهاد، مواظبت و مراقبت فرمود. پیامبرانی که دارندگان امانت رسالت الهی بوده و قرنی پس از قرنی برانگیخته می شدند تا اینکه حجت او با پیامبر ما تمام گردید.^۱

آیا باید سخن قرآن را که پس از رسولان حجتی نیست قبول کرد یا سخن دیگران را؟ ما دین خدا را از هر چیز مهم‌تر و بزرگ‌تر و عزیزتر می‌دانیم و حضرت زهرا و ائمه علیهم السلام را مروج و مبلغ و تابع دین می‌دانیم و راضی نیستیم کسی به عنوان اظهار ارادت به آنان، دین شان را کم و زیاد کند و حجت بتراشد و تردید نداریم که خود آنان نه تنها به این سخنان راضی نیستند بلکه کاملاً با آن مخالف‌اند.

باب زیارت ائمه در بقیع

۱- مجلسی و شیخ طوسی و ابن طاووس از کسی که نامی از آن ذکر نشده از یکی از ائمه که او نیز نامش ذکر نشده^۲ زیارت نامه ای نقل کرده اند که بسیاری از جملاتش ضد قرآن است. در جایی چنین می‌گوید: «أیها القوام فی البریة بالقسط» یعنی سلام بر شما ای به پادارندگان عدالت در میان مردم، ای کاش چنین بود و آن امامان بزرگوار عدالت را میان مردم اجرا کرده بودند، ولی

۱- نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۲- آیا سند دین و تکلیف مؤمنین به این سستی است که از هر شخص نامعلوم و او نیز از امام نامعلومی اعلام به آنها برسد؟

متأسفانه چنین نشد و آنان خانه نشین و مقهور بودند. سپس می گوید: «السلام علیکم یا أهل النجوى» اگر مقصود از نجوى مناجات با خدا باشد اشکالی ندارد ولی باید دانست که منحصر به آنان نیست، و اگر مقصود از نجوى، اسرار الهی

باشد که رسول خدا مخفیانه به ایشان آموخته، این صحیح نیست زیرا دین اسلام دین مخفیانه و زیر خرقه نیست بلکه همگانی است. خدا به رسولش فرموده: ﴿ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ ﴾ (و ما تو را نفرستادیم مگر برای همه ی مردم) (سوره ی سبأ آیه ی ۲۸) «پس اسلام نه سرّی است و نه نجوائی».

سپس می گوید: «وَأَسِئْ إِلَيْكُمْ فَغْفِرْتُمْ» یعنی با شما بد کردند و شما گذشت کردید. باید گفت: اگر ایشان گذشت کردند پس شما چه می گوئید؟ چرا شب و روز به بهانه ی مظلومیت ایشان نوحه سرایی و غوغا و جنجال و لعن و طعن برپا می کنید؟ آیا درست است که شاه ببخشد ولی شیخ علی خان نبخشد؟! سپس می گوید: «إِنكُمْ دَعَائِمُ الدِّينِ وَ أَرْكَانُ الْأَرْضِ» یعنی همانا که شما ستونهای دین و ارکان زمین هستید. در صورتی که خود ائمه فرموده اند ما تابع دین هستیم، ما راهنمای دین هستیم نه رکن آن و نه اصل آن و نه فرع آن. دیگر اینکه ارکان زمین یعنی چه؟ و مقصود از این همه تملق چیست؟ آیا این تملق و چاپلوسی ها به دستور خود ائمه است یا شما به میل خودتان این کار را می کنید؟ آیا آنان با این کلمات مانع از کیفر اعمال شما می شوند و با این کلمات مطیع شما شده و از شما در محکمه عدل الهی طرفداری می کنند؟ و از خطایای شما صرف نظر می شود؟ اگر هدف شما چنین نیست چرا در آخر همین زیارت می گوئید: «هَذَا مَقَامٌ مِنْ أَسْرَفٍ وَأَخْطَأُ وَأَقْرَبُ بِمَا جَنَيْتُ وَأَرْجِي بِمَقَامِهِ الْخِلَاصَ وَأَنْ يَسْتَنْقِذَهُ بَكُمْ» یعنی این زائر در این مقام که ثناخوان و مداح شما شده کسی است که اسراف و خطا کرده و اکنون به جنایات خود اقرار کرده و

از شما توقع دارد که او را خلاص کنید و به واسطه شما نجات یابد. آیا امام در جوف قبر حاضر و مطلع است و می تواند به خدا بگوید از جنایات و گناهان و خطاها و اسرافها و خیانتهای این فرد طماع صرف نظر فرما، و خدا هم فوری از امام اطاعت می کند و از تمام قوانین کتاب خود چشم می پوشد؟! یا اینکه امام از این تملق ها هیچگونه خبری ندارد و اصلا در عالم برزخ بوده و از شنیدن این چرندیات به دور است، و از اهل اسراف و خطا و جنایت بیزار است، و باید دانست که خدا نیز از قانون خود و از عدالت و اجرای کیفر زشتکاران دست بردار نیست.

ای کاش کسی به چنین زائری بگوید عموجان خجالت بکش، مداحی و تملق را کنار بگذار، و به غیر از خدا توجه مکن، خدا تنها یک راه نجات به عنوان «توبه» برایت گذاشته، برو توبه کن و اسراف و جنایات را ترک کن. مگر امام مامور و موظف است که از جانیان طرفداری کند؟ و مگر مطیع توست؟ آخر این چه امامی و چه دینی و چه اسلامی و چه کتاب و چه قانونی است که تو خیال کرده ای و برای تو ساخته و پرداخته اند؟!

باری مجلسی و طوسی و دیگران در اینجا برای زائر دستور داده اند تا نمازهایی بخواند که این نمازها از جانب خدا نیست بلکه به دستور و گمان دیگران است!!.

۲- مجلسی زیارت طولانی دیگری آورده و می گوید: «وجدت في نسخة قديمة من مؤلفات أصحابنا فأوردتها كما وجدتها» یعنی این زیارتنامه را در یک نسخه قدیمی که از تألیفات اصحاب ما بوده یافتیم و همان طور که یافته ام در اینجا آورده ام. نه اسم مؤلف و نه اینکه کتاب مذکور از کجا و از چه مدرکی نوشته شده در دسترس است، ولی در آن زیارتنامه جملات ضد قرآنی و دروغهایی بی برهان به چشم می خورد، از آن جمله در تعریف ائمه می گوید:

﴿ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ﴾ (سوره الكهف) یعنی و [خداوند] کسی را در حکم خویش شریک نمی کند. و شراکت در ملک و حکم او شرک و مشمول

این آیه است که خداوند به پیامبر می فرماید: ﴿ لَئِنِ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾ (سوره الزمر) یعنی و اگر شرک بورزی یقیناً که عملت تباه می شود و بدون هیچ شکی از جمله زیانکاران خواهی بود.

گناه شرک قابل آمرزش نیست، چگونه با این زیارتها که نه سازنده اش معلوم است و نه سندی دارد مردم را به سوی شرک سوق می دهند.

همچنین می گوید: «أنتم حفظة سرّه ومهبط وحیه ومعادن أمره ونهیّه» یعنی شما امامان، راز نگه داران او و محل نزول وحی او و معدن های امر و نهی او می باشید! آیا واقعاً خدا دین سرّی آورده در حالی که قرآن می فرماید: ﴿ فَقُلْ ءَأَدَّبْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ ﴾ (سوره الأنبياء آیه ۱۰۹) یعنی پس بگو که شما را به صورت یکسان آگاه کردم. نه آنکه برخی مطالب دین را سرّی فقط به بعضی از اشخاص اعلام نموده باشم.

دیگر آنکه آیا این سرّ باید همچنان مستور و به صورت سرّی باقی بماند یا نه؟ اگر آری، پس چه ربطی به مردم و چه فایده ای برایشان دارد؟! آنان نباید فضولی کنند و انبیاء و ائمه نیز حق ندارند آن را افشا کنند. و اگر قرار است در

کتابها نقل و به مردم تعلیم شود دیگر چرا آن را سرّ بنامیم؟!!

نکته دوم آنکه با وفات خاتم الأنبياء وحی قطع شده است، چنانکه خود ائمه نیز این را فرموده اند، از آن جمله علی عليه السلام فرموده: «فقفي به الرسل، و

ختم به الوحي» یعنی او را پس از همه پیامبران آورد و وحی را با او ختم نمود^۱. پس هر کس پس از پیامبر ﷺ مدعی وحی برای امام و یا غیر امام باشد از اسلام خارج است و مهبط وحی فقط رسول خدا ﷺ بوده است و بس.

همچنین می گوید: «اجتباکم للخلافة وعصمکم من الذنوب» یعنی [خداوند] شما را برای خلافت برگزید و از گناه معصومتان کرد. اگر خدا آنان را برای خلافت برگزید پس چرا اکثر آنان موفق به خلافت نشدند و چرا علی علیه السلام در نهج البلاغه خلافت را به انتخاب مهاجرین و انصار می داند و در مکتوب خود می فرماید: هر کس را که مهاجرین و انصار برای خلافت و امامت انتخاب کنند خدا به آن خشنود است؛ «فان اجتمعوا علی رجل وسموه إماماً کان ذلك لله رضي» یعنی پس اگر بر شخصی اتفاق کردند و او را امام و پیشوا نامیدند، رضایت خدا در آن است^۲. و مهمتر اینکه آنان نسبت به خلافت اظهار بی رغبتی و بی نیازی می کردند. ممکن نیست خدا کسی را برای خلافت انتخاب کند که او دائماً بی رغبتی خود را اظهار می کند بلکه باید صفتش چنین باشد که برای مقام الهی قیام کند نه آنکه بگوید: «والله ما کانت لی فی الخلافة رغبة ولا فی الولاية أربة» یعنی به خدا سوگند که نه به خلافت رغبتی داشتم و نه به ولایت نیازی داشتم^۳.

دیگر آنکه اگر جمله «وعصمکم من الذنوب» و شما را از گناه معصوم کرد» صحیح باشد، چرا حضرت علی علیه السلام در خطبه خود می فرماید: «فإنی لست فی نفسي بفوق أن أخطي ولا آمن ذلك من فعلي» یعنی خود را بالاتر از خطا نمی

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۱۳۳.

۲- نهج البلاغه، مکتوب ششم.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵.

دائم و در کار خویش از خطا ایمن نیستم^۱ و یا در دعای «کمیل» می فرماید: «فتجاوزت بعض حدودك وخالفت بعض أوامرك» یعنی از برخی حدودت تجاوز کردم و برخلاف بعضی از اوامرت عمل نمودم.

علاوه بر این، اگر جمله «عصمکم الله» را بپذیریم و بدانیم که عصمت به اراده خدا می باشد، نتیجتاً شخص نمی تواند گناه کند و مانند درخت گلی است که توان عصیان امر الهی را ندارد و این فضیلت نیست و برخلاف قرآن است که در آن خداوند بشر را بین طاعت و عصیان مخیر نموده است. و آیه تطهیر (سوره الاحزاب آیه ۳۳) که در قرآن آمده و برخی به غلط آن را دلیل بر «عصمت تکوینی» می دانند، در واقع منظور از آن طهارت تشریحی است نه تکوینی و لذا قبل و بعد آیه ی تطهیر به تکالیف شرعی امر و نهی شده، و طهارت شرعی را خدا از همه ی مسلمین خواسته و همانطور که به اهل بیت رسول ﷺ فرموده: ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾ (سوره الاحزاب آیه ۳۳) یعنی یقیناً که خدا می خواهد هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و پاکتان گرداند. و به همه مؤمنین نیز فرموده: ﴿ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ ﴾ (سوره المائده آیه ۶).

و باز در این زیارتنامه می گوید: «و فضلکم بالنوع والجنس» یعنی خدا شما را بر دیگر انسانها در نوع و جنس برتری داده است. منظورش این است که شما از جنس و نوع بشر بالاترید، و این در حالی است که قرآن از زبان پیامبران می

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۲۱۶.

۲- در مورد این آیه باید به کتب کلامی از جمله «رهنمود سنت در رد اهل بدعت» ترجمه این جانب و یا کتب دیگر مراجعه شود. برای تفصیل بیشتر در مورد این آیه به کتاب «آیه تطهیر و علاقه آن با عصمت ائمه» نوشته د/ عبدالهادی حسینی، ترجمه فاطمه محمدی مراجعه کنید. این کتاب و کتاب «رهنمود سنت در رد اهل بدعت» بصورت الکترونیکی در سایتهای اسلامی از جمله سایت اهل سنت (www.ahlesonnat.com) قابل دسترسی است. (ناشر)

فرماید: ﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ خُنُّوا إِلَّا بِشَرِّ مِثْلِكُمْ﴾ (سوره ابراهيم آیه ۱۱) یعنی پیامبرانشان گفتند ما هم مثل شما بشری بیش نیستیم. و نیز می فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ (سوره الکهف آیه ۱۱۰) یعنی بگو که من بشری مانند شما هستم. آیا می بینی آن غلوی که در حق ائمه در این زیارتنامه ها گنجانده شده است؟ تا جایی غلو کرده اند که مقام آنها را از پیامبران الهی بالاتر برده و با صریح قرآن به مخالفت برخاسته اند!

رسول خدا ﷺ بشری بوده از نوع و جنس دیگران و امتیازی بر بقیه نداشته است به جز آنکه در کنار بشر بودنش از جانب خداوند حق بر او وحی نازل می شده است.

و از دیگر جملات کفر آمیز و خرافات این زیارتنامه این است که می گوید: «أودعکم موارث الأنبياء کتابوت الحکمة وسيف المرتضى»، که در آن شمشیر علی عليه السلام را در ردیف موارث انبیاء قرار داده است، و شاید می خواسته علی عليه السلام را از زمره انبیاء قلمداد کند. و می بینیم که در اینجا مفصل تملق و مداحی کرده و این کاری است که خدا از آن نهی نموده و هیچ امامی به این کارها راضی نیست. وقتی در صفین یکی از اصحاب حضرت علی عليه السلام از آن حضرت ستایش کرد، جنابش از آن شخص منزجر شده و فرمود: «إِنْ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جلال الله في نفسه وجل موضعه من قلبه أن يصعّر عنده لعظم ذلك كل ما سواه... وقد كرهت أن يكون جال في ظنكم أني أحب الإطراء، واستماع الثناء ولست بحمد الله كذلك» یعنی شایسته است کسی که جلال پروردگار در خود بزرگ میبیند و مقام حق در دلش عظمت دارد، همه چیز جز حق در نظرش به سبب عظمت الهی کوچک آید... و من نمی پسندم که از ذهنتان بگذرد که مدح و

ستایش خویش و شنیدن ثنای خود را دوست دارم، سپاس آن خدایی را که چنین نیستم^۱. البته لازم به ذکر است که تمام ائمه این چنین بوده‌اند. عجیب است که محدثین شیعه با چنین زیاراتی که پر از رسوایی است توقع

دارند همواره مردم به آنها مشغول باشند و لذا سعی هاند که در روزهای خاصی خوانده شود و بدین سبب تقریباً یک پنجم سال را از ایام مخصوصه قرار داده‌اند! مجلسی در بحار از هر عالمی به سلیقه خود زیارتنامه‌ای ساخته و در کتابش آنها را جمع کرده است، حال آنکه اهل تحقیق می‌دانند تمام اذن(اجازه) دخولها فاقد مدرک صحیح است. مجلسی از «کامل الزیاره» تالیف ابن قولویه نیز زیارتنامه‌هایی برای حضرت حمزه و ابراهیم فرزند کوچک حضرت رسول ﷺ ذکر کرده که فاقد سند است! در همین جا از راوی جعلی و کذابی به نام «سهل بن زیاد» روایتی آورده که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «من و رسول خدا ﷺ در مسجد فضیح نشسته بودیم که رسول خدا سرش را در کنار من گذاشت و خوابید تا اینکه وقت نماز عصر شد و من دلم نیامد که سر رسول خدا را حرکت دهم و بر زمین بگذارم تا برخیزم و نماز عصر بخوانم، صبر کردم تا اینکه وقت نماز عصر فوت شد و رسول خدا بیدار شد و گفت: علی نماز خواندی؟ گفتم نه، فرمود چرا؟ گفتم: نخواستم شما را اذیت کنم، سپس رسول خدا برخاست و رو به قبله دستهای خود را بلند کرد و گفت خدایا خورشید را برگردان تا علی نماز بخواند، سپس خورشید برگشت به وقت عصر تا من نماز خواندم، آنگاه مانند ستاره‌ای غروب کرد!! این راوی خواسته برای امام معجزه بتراشد، اما فکر نکرده که مقام و خلوص علی علیه السلام را از یک مسلمان پایین تر قرار داده است، زیرا حضرت امیر ترک نماز را که حرام است

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

مرتکب شده تا رسول خدا بیدار نگردد، آیا برای هیچ مسلمانی هرچند ضعیف الایمان باشد درست است در مورد پیامبر فداکار و عظیم الشان اسلام چنین گامی بر می دارد تا آن حضرت راضی شود در آن کار نماز مؤمنی قضا شود ولی او از خواب عصر خویش بیدار نشود، که این راوی جاهل درباره حضرت علی علیه السلام چنین داستانی ساخته است؟! یقیناً علی علیه السلام با معرفتی که به احوال پیغمبر صلی الله علیه و آله داشته بیش از دیگران معتقد بوده که رسول الله از قضا شدن نمازش ناراحت خواهد شد و قطعاً حضرت علی، عصیان ترک نماز را که نه متضمن ثواب بود و هم موجب رنج و ناراحتی پیامبر می شد و در یک کلام کاری بود مبعوض خدا و رسولش مرتکب نمی شد، پس چگونه ممکن است خداوند برای کسی که مرتکب عصیان عمدی ترک نماز شده، خورشید را بازگرداند؟ دیگر آنکه زمان از دست رفته قابل برگشت نیست و چون خورشید غروب کرد و زمان عصر گذشت، با بازگشت مجدد خورشید احیاء نمی شود، بلکه رجوع خورشید در زمان دیگری غیر از زمان قبلی واقع می شود، و اساساً اگر علی وظیفه اش در آن لحظه به خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله ترک نماز بوده، دیگر لزومی به برگشت خورشید نیست. این راوی دروغگو اصلاً نفهمیده که چه می بافد! جالبتر اینکه چرا هیچ یک از مردم متوجه بازگشت خورشید و غروب دوباره آن نشدند مگر «سهل بن زیاد» آن غلو کننده کذاب، علاوه بر این آیا حدیث مذکور با قرآن کریم موافق است؟ خداوند می فرماید: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ﴾ (سوره ابراهیم آیه ۳۳) یعنی و (خداوند) برایتان خورشید و ماه را که هر دو در مسیر خود در حرکت هستند، مسخر فرمود. و نیز می فرماید: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾. لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿۳۸﴾ (سوره یس) یعنی و خورشید در قرار گاه خود در حرکت است، این تقدیر

خداوند چیره داناست ... نه شایسته خورشید است که به ماه برسد و نه شب از روز پیشی بگیرد، و همه ی آنها در آسمان در حرکتند.

پس خداوند مقرر فرموده که خورشید با وضع خاصی حرکت کند و

پروردگار بنا به مصلحت بندگان، ماه و خورشید را مسخر فرموده که همواره بانظم و در مداری خاص حرکت می کنند. و اگر هر یک از کرات از موقعیت خود جا به جا شود و یا حرکتشان دگرگون شود تمام منظومات و مدارشان به هم می خورد و وضع عالم دستخوش تغییر شده و بدون تردید تمام اهل دنیا از آن تغییرات با خبر می شوند. حال آیا می توان این قصه را برای یک فیزیکدان و یا منجم و ستاره شناس قرن بیستم تعریف کرد؟!

باری جاعلین تا توانسته اند زیارتنامه هایی پر از تملق فراهم کرده و کتابهای زیادی از پیش خود نوشته اند. مثلاً در زیارتنامه ای از ابراهیم فرزند ۱۸ ماهه پیامبر ﷺ شفاعت خواسته اند! لابد چنین پنداشته اند که کودک دو ساله، رقیق القلب و نازک دل بوده و به راحتی می توانند او را فریب دهند و او هم با گوش دادن به سخنان و تملقات ایشان وسیله خوشبختی و آمرزش و سعادتشان می گردد! و یا در زیارت حضرت حمزه آمده است که: «راغباً إلیک فی الشفاعة أبتغي بزیارتک خلاص نفسي متعوذاً بک من نار استحقها مثلي بما جنیت علی نفسي هارباً من ذنوبي التي احتطبتها علی ظهرك فزعاً إلیک رجاء رحمة ربی أیتک من شقة بعيدة طالباً فکاک رقبتی من النار» یعنی من زائر به سوی تو آمده ام و با زیارتم از تو به شفاعت برای آزادی خود رغبت دارم، از آتش به تو پناه میبرم از آن آتشی که شخصی همچون من را به سبب جنایتی که بر خود کرده ام مستحق آن شده است، از آن گناہانی که بر پشت خود به بار بسته ام فراریم و به تو پناه برده ام، به امید رحمت پروردگارم از راه دوری نزد تو آمده ام و طالب آزادی گردن خود از آتشم.

این جملات تماماً ضد دستور خدا و فرمان شریعت است، زیرا قرآن فرموده به غیر از خدا به هیچ کس پناه نبرید و از غیر خدا یاری نخواهید و شفاعت به خواهش شما و به اختیار غیر خدا نیست و اگر پشت خود را از بار گناه سنگین کرده‌اید به درگاه الهی توبه کنید. اگر توبه کنید خدا شما را می‌آمرزد، و کسی را از گناهان خود آگاه نسازید، هیچکس حق ندارد در گناه مردم تجسس کند و مطلع گردد. ولی این بیچاره نادان خدا را رها کرده و قانون خدا و دستور و کتاب و آیاتش را نادیده گرفته است. از حضرت حمزه رضی الله عنه آزادی خود را می‌خواهد و گمان کرده که راه حل امور به دست آن حضرت است. خدا به گناهکار فرموده من در تمام احوال با تو هستم و از اعمال و گناهانت آگاهم و بر تمام مقدرات تو عالم و بر ضرر و نفع تو قادرم، ولی این نادان به آیات خدا توجه نکرده به قول خودش مسافتی بعید را پیموده تا حضرت حمزه را یافته است، اما نمی‌داند که حضرت حمزه از دنیا بی‌خبر است و با شهدای دیگر شاد و خرم به دارالسلام بهشت می‌رود، و با گناهکاران و کذابان کاری ندارد. خدا به رسولش فرموده فقط به خدا پناه ببر: ﴿وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ ﴿١٧﴾ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ تَحْضُرُونِ ﴿١٨﴾﴾ (سوره المؤمنون) یعنی و بگو: پروردگارا از وساوس شیاطین به تو پناه می‌برم و پناه می‌برم به تو از اینکه نزد من حاضر شوند. و نیز فرموده: ﴿فَأَسْتَعِذُّ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٠﴾﴾ (سوره الأعراف) یعنی پس به خداوند پناه ببر، اوست که شنوا و دانا است. و فرموده: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا ﴿٢٠٠﴾ قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ صَرًا وَلَا رَشَدًا ﴿٢٠١﴾ قُلْ إِنِّي لَنْ يُخَيِّرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿٢٠٢﴾﴾ (سوره الجن) یعنی بگو فقط پروردگارم را به دعا می‌خوانم و احدی را شریک او نمی‌گردانم، بگو من مالک زیان و یا هدایت شما نیستم، بگو یقیناً که هرگز هیچ احدی مرا از [قهر] خداوند پناه نمی‌دهد و هرگز جز او پناهی نخواهم یافت.

و رسول خدا ﷺ در دعایی میفرماید: «إلهي لا مفزع ولا مفرّ إلا إليك» یعنی پروردگارا هیچ پناهگاه و گریزگاهی جز به سوی تو وجود ندارد. ملاحظه می‌فرمایید چقدر خرافات و مطالب خلاف قرآن در این زیارتنامه‌ها گنجانده‌اند!

همچنین در زیارتنامه حضرت حمزه رضی الله عنه می‌گوید: «ألهمني طلب الحوائج عنده» یعنی خدا به من الهام کرده که نزد حمزه طلب حاجت کنم! اما در واقع خدا به او الهام نفرموده بلکه شیطان به او الهام کرده است!! امام سجاد رضی الله عنه در دعای خود می‌فرماید: «الحمد لله الذي أغلق عنا باب الحاجة إلا إليه» ستایش سزاوار آن خدایی است که تمام درهای طلب حاجت را به روی ما بست مگر آن دری که فقط به سوی او منتهی می‌شود، و نیز در جای دیگر فرمود: «لا أطلب الفرج إلا منك» یعنی جز از تو طلب گشایش [در کارهایم] را نخواهم کرد^۱.

باری خرافیون اعمال و زیاراتی را برای قبور ذکر کرده‌اند که هیچ وجهی در شرع ندارد، مجلسی می‌گوید: «نمی‌دانم چرا علماء برای حضرت ابوطالب و عبدالمطلب زیارتی در کتبشان نیاورده‌اند و همچنین برای عبدمناف^۲ و حضرت خدیجه، با اینکه قبرهای ایشان در مکه معروف است»!! جواب این سوال خیلی روشن و واضح است، زیرا این زیارتنامه‌ها صحیحی نداشته و یا سازندگان زیارتنامه برای ساختن زیارتنامه برای ایشان فرصت کافی نیافته‌اند!! مگر باید برای هر قبری که معروف بود، زیارتنامه ساخت؟! خدا را شکر که زیارتنامه ای برای اینها ذکر نکرده‌اند و گرنه می‌بایست برای ابوذر و

۱- صحیفه ی سجادیه، دعای اول.

۲- مفاتیح الجنان، اواخر دعای «ابو حمزه ثمالی».

۳- توجه خواننده گرامی را به این نکته جلب می‌کنم که «عبد مناف» مسلمان نبوده، ولی جناب مجلسی- تعجب می‌کند که چرا وی زیارتنامه ندارد؟!!!

حتی ابوطالب هم بر اسلام از دنیا نرفت. (ناشر)

سلمان و ... و همچنین برای صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و اولاد ایشان و برای آمنه و عبدالله والدین رسول اسلام، و حضرت جعفر، و مقداد و عمار و ابن مسعود و مالک اشتر و غیر اینان هزاران زیارتنامه بنویسند!!

باز مجلسی می نویسد در مدینه در منزل حضرت زین العابدین و خانه امام صادق نماز بخوان. گویا مجلسی نمی دانسته است که خانه های ایشان قرنهاست که خراب شده و زمینش به دیگران منتقل گردیده و حتی حدود آنها نیز معلوم نیست.

باب حیرت انگیز « فضل نجف و آب فرات »

۱- مجلسی روایت کرده که نجف کوهی بزرگتر از تمام کوههای زمین بوده است، چون در ایام طوفان نوح علیه السلام فرزند آن حضرت به آن کوه پناه برد، خدا به آن کوه خطاب کرد که آیا کسی از عذاب من به تو پناه می برد؟ کوه از ترس خطاب، قطعه قطعه شد و تبدیل به شن نرم گردید و به طرف شام رفت و ناپدید شد!! می پرسیم مگر کوه عصیان کرده بود، اگر مجرمی به کوهی پناه برد آیا کوه مقصر است؟ در این صورت باید تمام کوهها از ترس به شن نرم تبدیل شوند!

۲- مجلسی روایت کرده که نام زمین نجف «بائقیاء» بوده و هر شب در آن زلزله می شد، چون حضرت ابراهیم علیه السلام با فرزندش از آنجا گذشت و شبی خوابید زلزله ای رخ نداد، مردم تعجب کردند و گفتند چه شده که امشب زلزله ای نیامد، گفتند پیرمردی با بچه اش آنجا خوابیده اند، مردم از ابراهیم علیه السلام خواستند تا در آنجا بماند، ولی آن حضرت نپذیرفت و گفت این زمین را به من بفروشید، گفتند مال خودت، گفت خیر من آن را می خرم و آنجا را به قیمت هفت بز و چهار الاغ خریدم، فرزندش گفت: ای خلیل الرحمن برای چه اینجا را خریدی؟ نه زراعتی دارد و نه فائده ای؟ گفت: ساکت شو تو نمیدانی که خدای عزوجل از پشت این زمین هفتاد هزار تن را محشور می کند که بدون حساب وارد

بهشت می‌شوند و هر کدام از آنان برای مردم بسیار شفاعت می‌کنند!! باید دانست که هیچ کس حتی انبیاء و اولیاء بدون حساب و سؤال وارد بهشت

نمی‌شوند چنانکه خدا فرموده: ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾ (سوره الاعراف) یعنی بدون تردید ما از کسانی که رسولی برایشان فرستاده شده بازپرسی می‌کنیم و از پیامبران نیز بازپرسی می‌کنیم. پس اهل نجف نیز همچون دیگران مسؤول بوده و با این قبیل احادیث نمی‌توان از کسی سلب مسؤولیت نمود.

۳- و باز روایت کرده که مردی از اهل کوفه به نزد امام باقر علیه السلام رفت، حضرت از او پرسید: آیا تو هر روز از آب فرات غسل می‌کنی؟ گفت: نه، فرمود: هر جمعه؟ گفت: نه، فرمود: هر سال؟ گفت: نه، امام فرمود: پس تو از خیر محرومی! می‌گوییم لابد از اسلام هم محروم بوده زیرا اسلام خیر است.

۴- در همین باب روایت کرده که امام صادق فرمود دو رود از رودهای دنیا مؤمن هستند، رود نیل و فرات ولی رود فرات شیعه است!! لابد نهرهای دیگر همه کافر یا سنی‌اند!!! و باز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که چهار مکان ایام طوفان از خدا یاری خواستند و خدا آنان را بالا برد، بیت‌المعمور و نجف و کربلا و طوس!! معلوم نیست چرا مکه و مدینه فریاد نکرده‌اند؟ دیگر آنکه اگر نجف و کربلا و طوس یا بیت‌المعمور بالا رفته‌اند پس چرا هنوز روی زمین‌اند؟!

۵- مجلسی ادعا کرده که از ویژگیهای نجف این است که هر کس در آنجا بمیرد عذاب قبر و حساب و کتابی ندارد!! و دلیل متقن جناب مجلسی خوابهایی است که دیده‌اند!! معلوم می‌شود یکی از ادله‌ی آقای مجلسی خواب است!! جناب ایشان نقل کرده که جنازه‌ای را آوردند در کوفه روی

سکوی مقابل قبر حضرت مسلم گذاشتند یکی از حاملین جنازه چرتش برد، دید کسی از دور با صدای بلند به دیگری می گوید: بیا زود به حساب او برسیم قبل از آنکه به سرحد نجف برسد که دیگر برای محاسبه اعمالش به او دسترسی نخواهیم داشت، این مرد از چرت خود بیدار شد و فوراً جنازه را برداشتند و او را به نجف وارد کرد و از حساب و کتاب مامورین الهی فراری داد!!! می گوئیم نعوذ بالله تقصیر خدا است که مامورین بی کفایتی گماشته که بندگان را از محاسبه اعمال فراری می دهند، چنین خدایی واقعاً شایسته کتابی مثل بحار میباشد!!! ولی خدای قرآن غیر از این است و فرموده: ﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ (سوره النساء) یعنی هر کس عمل بدی انجام دهد، به سبب آن کیفر داده می شود و هیچ ولی و فریادری جز خدا نخواهد یافت.

در دستگاه خدای حقیقی بندگان هیچ کاره‌اند و کسی نمی تواند از حکومت و کیفر او بگریزد. متأسفانه روضه خوانها نیز کاری به قرآن ندارند، و سر و کارشان با خوابهای مجلسی است زیرا برای دکان شان مثل این خوابها بسیار سودمند است!!

۷- مجلسی در باب دوم همین قسمت به خیال خود با استناد به خوابها و کرامات و روایات غلوکنندگان خواسته تا اثبات کند که مدفن حضرت امیر ع که تقریباً تا دو قرن مجهول بوده در نجف است! البته این اصرار وی نیز بی وجه نیست زیرا اگر مدفن حضرت معلوم نگردد آن همه در آمد موقوفات و نذورات و درهای زرین و گنبد و گلدسته های طلا و جواهرات و کاخهای بسیار مهمل می ماند!! و بازار گروهی کساد می شود!

یکی از علمای معاصر به نام آیت الله خالصی می گوید: به نجف رفتم و گلدسته ها و گنبد زرین و در و پیکر طلا و سیمین و جواهرات ثمین را دیدم

و گفتم: یا امیرالمؤمنین! شما در زندگی روی خاک می خوابیدی و لذا رسول خدا ﷺ شما را ابوتراب خطاب کرد، در این فکر بودم که ناگاه بوی متعفنی بارگاه آن حضرت را فرا گرفت و معلوم شد جنازه گندیده ای را از راه دور

برای طواف آورده اند، در حالی که این کار از بزرگترین بدعتها است و رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام از طواف بر قبر نهی کرده اند، و شرع اسلام حمل جنازه از شهری به شهر دیگر را نمی پسندد، ولی متصدیان امور دین مردم را آگاه نکرده اند تا در شهرهایی مانند نجف و مشهد و قم و ... اینگونه قبرها را به قیمت های بسیار گزاف نخرند! به خدام گفتم: چرا می گذارید فضای بارگاه را اینگونه خراب کنند، مگر این شهر بهداری ندارد، گفتند: ای آقا خبر نداری از چوبهای همین تابوتهای متعفن که دارای میکروب است، جعبه خرما می سازند و به اطراف می فرستند!

باب فضل زیارت حضرت علی علیه السلام

مجلسی و شیخ مفید و ابن قولویه و ... روایت کرده اند که خداوند هیچ مخلوقی را بیشتر از ملائکه خلق نکرده است، عدهایی از این فرشتگان کارشان این است که روزی هفتاد هزار از آنان به کعبه وارد شده و طواف می کنند و بعد به قبر رسول خدا سلام کرده و سپس به قبر امیرالمؤمنین و سپس به قبر امام حسین سلام می کنند و در آسمان بالا می روند، و دوباره نوبت به ایشان نمی رسد، و به همین تعداد عدهای دیگر همه روزه تا قیامت برای این کار به زمین می آیند!! به نظر نگارنده هر کس این حدیث را جعل کرده نظرش این بوده تا مردم را تحریک کند که هر روز هزار هزار بار به زیارت بروند!

باز در همین باب روایت کرده که هر کس امیرالمؤمنین را «عارفاً بحقه» زیارت کند برای او ثواب صد هزار شهید نوشته می شود! در حالی که خود

امام یک بار شهید شده و ثواب یک شهید را دارد. علی علیه السلام فرموده: «در جنگ احد گروهی از مسلمانان به شهادت رسیدند ولی من شهید نشدم، و عدم شهادت بر من بسیار گران آمد و پیغمبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «أبشِرْ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ» یعنی بشارت باد تو را که در آینده شهید خواهی شد^۱ و نیز می فرماید: «نَسَأَلُ اللَّهَ مَنَازِلَ الشَّهَدَاءِ» یعنی از خداوند منزلت شهداء را خواستاریم^۲. اگر این روایت را بپذیریم معلوم می شود درجه زائر از مزور (زیارت شده) بیشتر است. زیرا این روایت مقام شهید را پایین آورده حال آنکه مقام شهید مقام بسیار والایی است که خدا آن را در کنار انبیاء و صدیقین ذکر کرده و فرموده: ﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾ (سوره النساء آیه ۶۹) یعنی آنان همراه کسانی خواهند بود که خداوند به آنان نعمت بخشیده از [قبیل] پیامبران و صدیقین و شهداء و صالحین.

تا زمانی که حضرت امیر علیه السلام زنده بود کسی نگفت که زیارت خود امام ثواب یک شهید را دارد و اگر می گفت مردم او را ملامت می کردند که چرا از نزد خود به اسلام چیزی افزوده است که از آن نیست، ولی در قرون بعدی جاعلین روایات هر چه خواستند بافتند!

در روایت جعلی دیگری آمده که با هر قدم برداشتن، ثواب حج و عمره ای به زائر می دهند و در بازگشت نیز با هر قدم برداشتن، ثواب دو حج و عمره ای مقبول خواهد داشت. بنابراین ثواب زائر از صد هزار حج بیشتر می شود در حالی که خود امام شاید ده حج نکرده باشد!

۱- نهج البلاغه، خطبه ی 156.

۲- نهج البلاغه، خطبه ی 23.

اگر این روایات را بپذیریم دیگر لازم نیست به جهاد پردازیم و یا به حج برویم، فقط یک بار زیارت قبور ائمه کافی است!! یعنی در واقع با این روایات ارزش یک قبر از خانه کعبه نیز بیشتر است! و مقصد شیطان و استعمار هم همین است، زیرا کعبه محل وحدت اسلام و مسلمین است، ولی قبرها موجب تفرقه و تشتت ایشان می شود.

باب زیارات مطلقه

چنانکه گفتیم در ابواب زیارت صدها صفحه را به عنوان مدح و تملق و آداب زیارات پر کرده‌اند تا مردم بیکار شب و روز را به بیهودگی بگذرانند و فقط زیارتنامه بخوانند. دیگر آنکه خدای تعالی جبرئیل را امین وحی خوانده و فرموده: ﴿مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ﴾ (سوره التکویر) یعنی [در ملکوت آسمان] مطاع و امین است.

ولی ما در این زیارات می خوانیم: «یا امین الله فی أرضه» می خواهد بگوید که امام امین خدا بوده ولی معلوم نیست در چه چیز امین خدا بوده است؟ آیا دین او را حفظ کرده و به کسی نسپرد یا اینکه مورد دیگری منظور است؟ و بعد می گوید: «و حجتہ علی عبادہ» یعنی ائمه حجت خدا بر بندگانش هستند، ولی چنانکه پیش از این گفتیم به گفته قرآن بعد از انبیاء و رسل حجتی برای مردم نیست (سوره النساء آیه ۱۶۵) ولی این زیارتنامه ها می گویند که ائمه حجت هستند. باید معلوم شود که ائمه بر اهل زمان خود حجتند یا برای مردمی که پس از صدها سال آمده اند و ایشان را ندیده اند؟ اگر بگویند که حجت و دلیل، اخبار و آثاری است که با سند صحیح به ما رسیده باشد، مشکلی حل نخواهد شد زیرا اخبار و آثارشان ضد و نقیض و باطل است، آیا ممکن است حجت ضد و نقیض داشته باشد؟

همچنین در این زیارت به حضرت امیر علیه السلام می گوید: «أنت أول مظلوم» یعنی تونخستین مظلوم هستی. آیا واقعاً می توان باور کرد که قبل از حضرت امیر به هیچکس ظلم نشده باشد؟ حال ما فرض می کنیم که این جمله صحیح است ولی هدف از گفتن و نوشتن این کلمات آیا غیر از ایجاد تفرقه و غوغا و طعن و لعن چیز دیگری هست؟ جز آن چه نتیجه ای میتوان در پیش داشته باشد؟^۱ دیگر اینکه می گوید: «جئتک عارفاً بحقک مستبصراً بشأنک معادياً لأعدائك» یعنی من با بصیرت و آگاهی کامل در حق تو، به زیارت آمده ام و با دشمنان دشمن هستم! در حالی که در این زمان جز همین زائرینی که به نام زیارت، اصول و فروع دین آن حضرت را تغییر داده اند کسی دشمن علی علیه السلام نیست، زیرا ایمان به خدا و رسول و قیامت، اصول دین علی علیه السلام هست، ولی این زائرین به نام مذهب اصول و فروع دین علی را کم و زیاد می کنند. علی علیه السلام خود را تابع دین می دانست و خود را و یا ایمان به خود و اولادش را از اصول دین نمی دانست، ولی این زائران، ایمان به او را اصل دین می دانند! آیا خوانندگان این زیارتنامه متوجه این همه موهومات و خرافات نمی شوند و فقط به جملات مسجع آن قناعت کرده اند؟

در این زیارتنامه پس از تملقات و مداحی بسیار، هدف خود را آشکار کرده که آن هدف فریب دادن امام و وادار کردن او به شفاعت است. شاید گمان کرده که خدا و امام با این جملات فریب می خورند، لذا می گوید: «فاشفع لي إلى ربك يا مولاي فإن لك عند الله مقاماً معلوماً» یعنی ای سرورم برایم نزد پروردگارت شفاعت کن زیرا تو نزد خدا مقام والایی داری. آیا شفاعت به

۱- این جملات فقط به کار سلاطین خبیث و تفرقه جوی صفوی می آید که از آنها برای ایجاد خصومت و کینه در میان مسلمین استفاده کنند.

اختیار زائر است یا اینکه به اختیار امام است؟ آیا خدا باید مشخص کند که کدام بنده مقصری قابل شفاعت است یا ائمه؟ آیا امام هم مانند خدا بنده شناس

است؟ خداوند میفرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ (سوره البقره آیه ۲۵۵) یعنی چه کسی میتواند بدون اجازه خدا (برای دیگران) در نزد او شفاعت کند، اوست گذشته و آینده ایشان را می‌داند. پس نه انبیاء بنده شناسند و نه ائمه و این زائر بیهوده طمع کرده و وقت خود را ضایع می‌کند.

اشکال دیگر اینکه در دعای دیگری می‌گوید: «بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ آبَائِي» راستی ائمه چگونه پدران زائرند؟! آیا به حضرت زهرا می‌توان پدر گفت؟ ما که نمیدانیم چه کسی این زیارتنامه‌ها را جعل کرده است؟ آیا مقصودشان گول زدن و مغرور کردن شیعه بوده است؟ بعد از این زیارت، از حضرت باقر ع روایت دیگری جعل کرده که هیچ کس از شیعیان ما این زیارتنامه را نمی‌خواند مگر اینکه دعای او در صفحاتی از نور که محمد آنها را مهر کرده بالا می‌رود و به قائم آل محمد تسلیم شده و محفوظ می‌ماند!! آیا با جعل این روایات خواسته که مسخره کند؟ زیرا بالا رفتن و مهر کردن آن به دست حضرت محمد و سپردن به قائم آل محمد که آن را حفظ کند برای دعا کننده چه فایده‌ای دارد؟ علاوه بر این زمانی که امام باقر ع این حدیث را به راوی گفته قائمی وجود نداشته است تا دعای او را نزد قائم ببرند و او آن را حفظ کند؟! بافنده‌های این احادیث ندانسته اند چگونه دروغ ببافند!

در زیارت ۱۴ بر خدا منت گذاشته و می‌گوید: «اللهم عبدك وزائرک وعلی کل مأتی حق لمن أتاه وزاره» یعنی خدایا بنده‌ات که به زیارت تو آمده حقی بر تو

دارد زیرا برای هر واردی حقی بر مورودش هست که باید آن را ادا کند! آیا تا این اندازه هم ندانسته است که خدا را نمی توان زیارت کرد.

در قسمتی از یک دعای دیگر امیرالمؤمنین را «صاحب المیسم» خوانده و مقصود او این است که حضرت با عصا صورت مؤمنان و کافران را داغ می کند و نشان می گذارد که فلانی مؤمن و یا فلانی کافر است. و این کار بیهوده ای است، این کار را برای چه می کند؟ اگر برای شناساندن به خدا و یا به مامورین الهی باشد که آنان احتیاج به نشانی ندارند و اگر برای شناساندن آنها به مردم است که شناخت مردم از آنها هیچ فایده و نتیجه ای ندارد و در قیامت نیز این کار مفید نیست زیرا مؤمنین در آن روز روسفید و مجرمین و کفار روسیاه محشور می شوند و به علامت اضافی نیازی ندارند.

باز در این زیارت میگوید: شهادت می دهم که «إِنَّكَ بَابُ اللَّهِ وَإِنَّكَ وَجْهُ اللَّهِ» یعنی شهادت می دهم که تو در خدا و صورت خدایی. و این در حالی است که خود حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده: «فَمَا قَطَعَكُمْ عَنْهُ حِجَابٌ وَلَا أَغْلَقَ عَنْكُمْ دُونَهُ بَابٌ وَإِنَّهُ لِبِكْلِ مَكَانٍ، وَفِي كُلِّ حِينٍ وَأَوَانٍ، وَمَعَ كُلِّ أَنْسٍ وَجَانٍّ» یعنی هیچ حجابی شما را از خدا جدا نکرده و هیچ دری را بر روی شما نبسته است و او در هر مکانی و هر وقت و زمانی و با هر جن و انسانی همراه و حاضر است.^۱ و فرموده: «وَلَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مِنْ يَحْجُبُهُ عَنْكَ، وَلَمْ يَلْجِئْكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ» یعنی خدا بین خود و بین بنده اش کسی را حاجب قرار نداده است و بنده را ناچار نکرده که نزد خدا شفیع و میانجی تقدیم کند.^۲ و امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز عرض می کند: «بَابُكَ مَفْتُوحٌ لِلرَّاعِبِينَ» یعنی در [رحمت] تو برای آنان که

۱- نهج البلاغه، خطبه ی 195.

۲- نهج البلاغه، نامه ی 31.

میخواهند باز است.^۱ در واقع مطالب این زیارتنامه ضد عقائد ائمه علیهم السلام میباشد. و اما «وجه الله یعنی صورت خدا» چنانکه در تفسیر آیه «فَأَيْنَمَا تُولُوْا

فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (سوره البقره آیه ۱۱۵) یعنی به هر کجا که رو کنید خدا را همانجا میباید، گفته اند وجه خدا توجه او است، زیرا از حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت شده که وجه همان ذات او است، از آنجاییکه هر کس به هر جای توجه کند با صورت خود توجه میکند لذا در مورد خدا نیز وجه گفته شده، ولی علم و درک خدا ذاتی است و به همه جا ذاتا توجه دارد. پس وجه او ذات او است. و اگر روایتی از غلوکنندگان برخلاف این حقیقت ذکر شود نباید آن را پذیرفت.

در این زیارتنامه به امام می گوید: «أنت الصراط المستقیم» در صورتی که امام سالک صراط مستقیم است نه خود صراط، زیرا آن امام روزی حداقل پنج مرتبه نماز می خوانده و در قرائت نماز عرض می کرده: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» پروردگارا ما را به راه راست هدایت فرما. اگر امام خودش راه راست و صراط مستقیم بود نمی توانست از خدا بخواهد که مرا به سوی خودم هدایت کن. خود پیغمبر نیز مردم را به صراط مستقیم هدایت می کرده چنانکه خدا به او می فرماید: «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» سوره الشوری (سوره الشوری) یعنی همانا که تو به راه راست هدایت می کنی، راه خدایی که آنچه در آسمانها و زمین هست از آن اوست، بدانید که همه چیز به سوی خدا باز می گردد.

۱- صحیفه ی سجادیه، دعای روز فطر.

پس خود خاتم النبیین ﷺ راهنمای مردم به سوی صراط مستقیم بوده نه آنکه خود، صراط مستقیم باشد! شاید جاعلان این زیارتنامه‌ها به نماز و راه مستقیم الهی که دین او است معتقد نبوده‌اند و لذا این جملات را از پیش خود بافته‌اند.

در قسمت دیگری از زیارت می‌گوید: «السلام عليك يا صفوة الله يا عمود الدين» و امام را صفوت الله یعنی برگزیده خدا خوانده است، در حالی که برگزیدگی مخصوص انبیاء است و ستون دین نیز طبق فرمایش رسول خدا نماز است و اگر ستون دین امام باشد با وفات امام ستون دین از بین می‌رود!

در جمله‌ای از این زیارتنامه به امام می‌گوید: «متعوذاً بك من نار استحققتها بما جنيت على نفسي» یعنی از جنایتی که در مورد خودم کرده‌ام و مستحق آتش دوزخ گشته‌ام به تو پناه می‌برم!! اگر چنین باشد که هر کس مستحق آتش دوزخ بود با پناه بردن به مخلوقی دیگر بتواند از کیفر رهاشده شود، در این صورت خلقت نار و دوزخ و عقاب الهی دیگر مفهومی نداشت. علاوه بر این خدا در چندین جا از قرآن فرموده از آتش جهنم به خدا پناه ببرید، حتی به رسول خود فرموده که فقط به خدا پناه ببر. کجای قرآن و سنت دستور پناه بردن به مخلوق را داده‌اند؟ رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «سبحان الذي لا ملجأ ولا منجاة منه إلا إليه» یعنی منزّه است آن خدایی که پناهگاه و نجاتی غیر از او وجود ندارد! و در دعای دیگری می‌فرماید: «يا مَنْ لا مَفْزَعُ إِلا إِلَيْهِ، يا مَنْ لا يَسْتَعانُ إِلا بِهِ، يا مَنْ لا يُرْجى إِلا هُوَ، يا مَنْ لا مَنجاةَ مِنْهُ إِلا إِلَيْهِ، يا مَنْ لا يَصرفُ السوءَ إِلا هُوَ» یعنی ای آنکه جز به سوی او پناهگاهی نیست، ای آنکه جز از او درخواست کمک نتوان کرد، ای آنکه جز به او نمی‌توان امید داشت، ای آنکه جز به سوی او پناهگاهی نیست، ای آنکه جز او کسی نمی‌تواند دفع شر کند.

۱- مفاتیح الجنان، از تسبیحات مربوط به اعمال روز عرفه، به نقل از کتاب «اقبال» سید بن طاووس.

(دعای جوشن کبیر، بند ۳۸ و ۳۹ و ۹۰). آیا دعاهاى علی علیه السلام را نخوانده‌اید که به تأسی از پیامبر صلی الله علیه و آله عرض می کند: «إِنَّه لَا یَأْتِی بِالْخَیْرِ إِلَّا أَنْتَ وَ لَا یَصْرِفُ السُّوءَ إِلَّا أَنْتَ» یعنی پروردگارا همانا جز تو کسی نتواند خیر و نیکی را بیاورد، و جز تو کسی بدی را برطرف نمی کند^۱. و در دعای دیگر عرض می کند: «لا ملجأ و لا منجأ من الله (منه) إلا إلیه» یعنی پناهگاه و وسیله نجاتی غیر از خدا وجود ندارد^۲. و با الهام از آیه ی ۲۲ سوره شریفه «الجن» می فرماید: «اللهم إنه لن یجیرنی منک أحد ولن أجد من دونک ملتحداً» یعنی خدایا هیچ کس نیست که از عذاب تو مرا پناه بدهد و جز تو هیچ پناهگاهی نمی یابم^۳. و در دعایی دیگر با الهام از آیه ۶۸ سوره مبارکه «الفرقان» از خداوند تقاضا می کند که: «اللهم واجعلنی من الذین لا یدعون مع الله إلهاً آخر» پروردگارا! مرا از کسانی قرار بده که با خداوند معبودی دیگر را به دعا نمی خوانند^۴. و فرزند بزرگوارش حضرت صادق علیه السلام نیز با الهام از آیه ۵۶ سوره شریفه «الاسراء» عرض می کند: «اللهم إنک عبّرت أقواماً فی کتابک فقلت قل ادعوا الذین زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم ولا تحویلاً، فیا من لا یملک کشف ضری ولا تحویله عنّی أحد غیره، صلّ علی محمد وآله واکشف ضری» یعنی پروردگارا! تو در کتابت گروهی را ناپسند شمرده‌ای و به آنان فرموده‌ای: بگو اگر راست می گویند آن کسانی را که غیر از خدا گمان می برید به دادتان می رسند به دعا بخوانید، آنان مالک و عهده‌دار بر طرف کردن ضرر از شما نیستند و نمی توانند چیزی را تغییر بدهند، پس ای آنکه غیر از او هیچ کس زیانی را از من برطرف نمی سازد و تغییر نمی دهد، بر

۱- صحیفه ئی علویه، دعای روز دوم هر ماه.

۲- صحیفه ئی علویه، دعای تهلیل و دعای وارد شدن به مسجد.

۳- صحیفه ئی علویه، دعای روز بیست و چهارم هر ماه، و مفاتیح الجنان دعای «ابوحزمه ثمالی».

۴- صحیفه ئی علویه، دعای روز بیست و دوم هر ماه.

محمد و آل او درود بفرست و هر گونه زیان و بدی را از من دور کن^۱. به اضافه حضرت علی علیه السلام از دنیا به عالم باقی شتافته و در دنیا نیست که این غلو کننده به او پناه ببرد، آن حضرت در وصیت خود پس از ضربت خوردن از ابن ملجم خود را فانی شمرده و فرموده: «إن أبق فأنا ولي دمي، وإن أفن فالغناء ميعادي» اگر از این ضربت زنده ماندم صاحب اختیار خون خود می باشم و اگر فانی شدم پس فناء وعده من است^۲. این غلوکنندگان می خواهند با یک سلسله کفریات و خرافات به نام امام که خود او از عذاب خدا می ترسید و ناله می کرد، خود را به بهانه او از کیفر نجات دهند و با عمل به بدعتها از جنایات شان صرف نظر شود!! زهی خیال باطل.

مجلسی در حدیث پانزدهم از صفوان جمال روایت کرده که امام صادق علیه السلام به او فرمود: «چون به زیارت حضرت امیر رفتی قدمهای کوتاه بردار چون با هر قدمی برای تو صد هزار حسنه نوشته می شود و صد هزار گناه محو میگردد و برای تو صد درجه بالا می رود و صد هزار حاجت برآورده میگردد و برای تو ثواب هر صدیق و هر شهیدی نوشته میشود!! توجه دارید که این، ثواب یک قدم است لابد اگر تا به قبر برسد ثواب میلیاردها صدیق و شهید خواهد داشت!! در صورتی که خود حضرت امیر علیه السلام ثواب یک شهید داشته چون یک بار بیشتر شهید نشده است، و تمام ائمه در دعاهای خود از خدا ثواب شهادت در راه او را درخواست می کردند یعنی ثواب یک شهادت را. جالب است که در این حدیث صفوان می گوید: جویای آن قبر شدم و هیچ اثری از آن نیافتم. اما در حدیث هیجدهم، همین صفوان درباره زیارت مرقد علی علیه السلام می گوید: چون گنبد را دیدی چنین بگو و چون به دیوار شهر

۱- مفاتیح الجنان (الباقیات الصالحات) باب سوم در ادعیه ی عافیت و غیره.

۲- نهج البلاغه، نامه ی 23.

رسیدی چنان بگو و چون به در صحن رسیدی چنین بگو، معلوم می شود این جعلان و کذابان همچون هر دروغگوی دیگری کم حافظه بوده اند. در همین حدیث زیارتنامه ای نقل کرده که حضرت امیر خازن وحی است و می گوید

چون وارد شهر شدی بگو: «اللهم لبابك وقفت» یعنی پروردگارا بر در تو ایستاده ام. معلوم نیست که در شهر را در خوانده یا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را در خدا دانسته است؟! به هر حال برای خدا در قائل شده است! سپس می گوید چون وارد صحن شدی بگو: «ای مولای یا امیر المؤمنین عبدك وابن عبدك وابن أمتك» یعنی که خود و پدران خود را به دروغ غلام علی شمرده است! بعد می گوید: «أمین رب العالمین و دیان یوم الدین» در حالی که طبق دهها آیه قرآن، امین رب العالمین صفت رسول خدا و دیان یوم الدین صفت حق تعالی است چنانکه می فرماید: ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾ (سوره الانفطار) یعنی روزی که هیچ کس برای دیگری کاری نمیتواند بکند و فرمان در آن روز از آن خداست.

سپس می گوید: «السلام علی میزان الأعمال ومقلب الأحوال» در حالی که میزان اعمال و حق و باطل افعال، چنانکه خدا فرموده، کتاب و قوانین شریعت است، نه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، خداوند فرموده: ﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ﴾ (سوره الشوری آیه ۱۷، نگا: سوره الحديد آیه ۲۵) یعنی خدا کسی است که کتاب (قرآن) و میزان را به حق نازل کرد.

حال باید پرسید اعمال حضرت علی و پیامبر را با چه چیز میزان می کنند؟! اگر خودش میزان است چگونه آن را با خودش میزان می کنند؟! به علاوه خداوند برای هر امتی کتاب آسمانی خود شان را میزان قرار داده که در روز قیامت هر یک از آنها به سوی کتاب خودش خوانده می شوند. ﴿وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ

جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا ﴿ (سوره البجائيه آيه ۲۸) يعنى مى بينى كه هر امتى به زانو در آمده است، تمام ملتها به سوى كتابشان فرا خوانده مى شوند.

و اما جمله ی «مقلب الأحوال» كه در زیارتنامه آورده است، فقط خدای متعال شایسته ی این صفت مى باشد. انبیاء و اولیاء اختیار احوال خود را هم ندارند. خدا به رسول خود فرموده: ﴿ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ﴾ (سوره الأعراف آیه ۱۸۸) يعنى بگو كه من مالك نفع و ضررى براى خودم نيستم مگر اينكه خدا آن را بخواهد. و در جای دیگری فرموده: ﴿ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ ﴾ (سوره الاحقاف آیه ۹) يعنى بگو كه من نمى دانم با من و با شما چه خواهد شد.

وقتی رسول خدا ﷺ از احوال دیگران خبر ندارد و در نتیجه نمی تواند احوالشان را دگرگون کند، چگونه امام می تواند این کار را انجام بدهد؟! احوال بندگان فقط در اختیار خدا و فقط تحت نظر خدا است و فقط خدا مقلب الأحوال است و نه غیر. خداوند به رسول خود می فرماید: ﴿ وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ ﴾ (سوره الأنفال آیه ۶۳) يعنى و خدا بين دلهاى مؤمنين الفت انداخت، اگر تمام آنچه در زمین است صرف می کردی نمی توانستی بين دلهايشان الفت بيندازی، ولی این خدا است كه بين ايشان الفت انداخت.

بنابراین مقلب القلوب و مقلب الأحوال فقط خداوند متعال است. به راستی چرا این زیارت سازان اصرار داشته اند تا صفات و اسماء خدا را به امام نسبت دهند و مردم را به شرک بکشانند؟

در همین زیارتنامه باز می‌گوید: «وسامع السرّ والنّجوى» و حضرت امیر را شنونده سرّ و نجوى خوانده با اینکه این صفت بنابه صریح قرآن مخصوص

خداوند است چنانکه فرموده: ﴿يَعْلَمُ سِرُّكُمْ وَجَهْرُكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ﴾ (سوره الأنعام) یعنی پنهان و آشکارتان و آنچه را که انجام می‌دهید میدانند. و می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾ (سوره البقره آیه ۷۷، هود آیه ۵، النحل آیه ۲۳ و یس آیه ۷۶) یعنی آنچه را پنهان می‌کنند و یا آشکار می‌سازند می‌داند. و می‌فرماید: ﴿وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ (سوره الملک) یعنی چه گفتارتان را پنهان سازید و چه آشکار کنید او از درون سینه‌ها آگاه است. و می‌فرماید: ﴿فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى﴾ (سوره طه) یعنی او هرگونه سرّ و پنهانی را می‌داند. و می‌فرماید: ﴿الْمَرَّ يَعمَمُوا أَرَبَّ اللَّهُ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ﴾ (سوره التوبه آیه ۷۸) یعنی آیا نمی‌دانند که خداوند راز و نجوایشان را می‌داند.

حال با وجود این آیات می‌پرسیم مگر علی خدا است که اسرار مردم را بدانند؟! چنانکه در «نهج البلاغه» آمده است علی عليه السلام از خیانت‌های امراء و فرماندارانش جز از طریق خبرچینی‌ها و جاسوسان خود و یا نامه‌های مردم مطلع نمی‌شد چنانکه می‌نویسد: «عيني بالمغرب كتب إلى يعلمني» یعنی جاسوسم در مغرب برایم نوشته است و مرا آگاه می‌نماید.^۱ آن حضرت، عبیدالله بن عباس را به ولایت بصره گماشت و هنگامی که او مبلغی هنگفت از بیت المال را اختلاس کرد و چون حضرتش با خبر شد بالای منبر گریست.^۲ و نیز منذر

۱- نهج البلاغه، نامه ی ۳۳.

۲- نهج البلاغه، نامه ی ۴۱.

بن جارود را برای جمع آوری صدقات انتخاب کرد ولی او اموال مذکور را برداشت و به معاویه ملحق شد!^۱ و حضرت پس از اطلاع از خیانتش به او نوشت: «فإن صلاح أبيك غرني منك وظنت أنك تتبع هديه» یعنی درست کاری پدرت مرا فریب داد و پنداشتم که تو نیز از راه او پیروی می کنی.^۲ و ابوموسی اشعری را عامل کوفه کرد در حالی که او ناموافق از آب در آمد و چنانکه باید به آن حضرت خدمت نکرد! و کمیل بن زیاد را عامل هیئت قرار داد، ولی او مقاومت نکرد و شهر را تسلیم دشمن نمود و حضرت او را مذمت فرمود.^۳ و ولایت فارس را به زیاد بن ابیه سپرد ولی او از یاوران معاویه شد و بسیاری از طرفداران علی عليه السلام را کشت.^۴ و مصقله بن هبیره را به عنوان عامل اردشیر خوزستان نصب فرمود، اما او خیانت کرد و اموال بیت المال را در میان خویشاوندان خود تقسیم کرد!^۵ و قیس بن سعد بن عباده را که از مردان کارآزموده و از ارادتمندان آن حضرت بود، به سخن نامین از ولایت مصر معزول فرمود و به جای او محمد بن ابی بکر را منصوب نمود که تجربه ی لازم برای تصدی این مسئولیت را نداشت و در نتیجه مصر سقوط کرد.

۱- آنان که علی عليه السلام را صادقانه دوست دارند و ارادتشان به او مجرد ادعا نیست و با زندگی و شخصیت آن امام همام آشنا هستند، می دانند که آن حضرت نسبت به رعایت حق الناس و حفظ بیت المال مسلمین چقدر وسواس و دقت فراوان داشت و چنانچه معروف است به مصرف بی مورد چراغ بیت المال راضی نمی شد و یا حتی حاضر نبود اقارب خویش را در استفاده از بیت المال اندکی بر دیگران ترجیح دهد، با این اوصاف محال است که کمترین احتمالی بر خیانت کسی در اموال عمومی می داد و با این حال او را به عنوان متصدی امور مسلمین انتخاب می کرد.

۲- نهج البلاغه، نامه ی ۷۱.

۳- نهج البلاغه، نامه ی ۶۱.

۴- نهج البلاغه، نامه ی ۴۴.

۵- نهج البلاغه، نامه ی ۴۳.

آیا می توان گفت که علی علیه السلام می دانسته که این افراد، خائن و یا فاقد صلاحیتند و با این وجود آنها را به مسئولیتهای مهم منصوب کرده و به نوعی در اعمال نادرستشان شریک بوده است؟! باید گفت معاذ الله، قطعاً چنین نیست.

پس این اباطیل که در این زیارتنامه آمده است چیست؟! باید دانست آن همه انبیاء و مرسلین که از دنیا رفتند هیچگونه زیارتنامه نداشته و ندارند، ولی مجلسی در کتاب مزار زیارتنامه اش (زیارت ۱۸) می گوید: علمای شیعه برای زیارت آدم و نوح زیارتنامه ای درست کرده اند ولی برای زیارت صالح و هود و ابراهیم چیزی نساخته اند و سزاوار است برای ایشان نیز زیارتنامه ای درست شود! به نظر ما چون این آقایان بیکار بوده اند، برای هر کس از دنیا رفته زیارتنامه ای ردیف کرده اند!

جالب است که سازنده زیارت ۱۸ برای اثبات شفاعت برای حضرت امیر علیه السلام در ضمن زیارتنامه استشهد کرده به آیه ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ حَشِيَّتِهِۦ مُشْفِقُونَ﴾ (سوره الانبیاء) یعنی و جز برای کسی که خداوند از آن راضی باشد، شفاعت نمی کنند و ایشان از ترس خدا بیمناکند. آیا ندانسته که منظور از شفاعت کنندگان در این آیه ملائکه است. به اضافه خدا در این آیه شفاعت را موقوف به رضایت و اراده خویش نموده است نه به اراده ملائکه و بندگانش، زیرا خدا مقصوری را که لائق شفاعت باشد می شناسد و فقط او از احوال بندگانش مطلع است. خود حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه آیه مذکور را مربوط به ملائکه می داند.^۱ گویا سازنده ی این زیارتنامه، نهج البلاغه را هم ندیده است، زیرا مرجع ضمیر در «لا یشفعون» در

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۹۱.

آیه قبل از آن است، از این رو حضرت علی نیز آن آیات را مربوط به ملائکه دانسته است. علاوه بر این درباره شفاعت در روز قیامت فرموده: «فلا شفیع یشفع» یعنی شفعی نیست که شفاعت کند.^۱ و اطاعت خدا را شافع دانسته و فرموده: «فاجعلوا طاعة الله شفیعاً لدرك طلبتکم» یعنی طاعت خداوند را شفیع و وصول به خواسته خود قرار دهید.^۲ و قرآن را نیز شفیع دانسته و فرموده: «واعلموا أنه شافع ومشفع وأنه من شفیع له القرآن يوم القيامة شفیع فيه» یعنی بدانید که قرآن شفیع مقبولی است و همانا کسی که روز قیامت قرآن برایش شفاعت کند، پذیرفته خواهد شد.^۳ و در دعای خود خدا را شفیع می‌داند و عرض می‌کند: «والشافع لهم لیس أحد فوقک یحول دونهم» یعنی خدایا تو شافع بندگانم و کسی برتر از تو نیست تا میان تو و ایشان حائل شود.^۴ بنابراین، این زائر نادان کهمی گوید: «فإن لی ذنوباً کثیراً» یعنی گناهان بسیاری دارم، مصداق «لمن ارتضى» نیست و باید برود توبه کند.

در همین زیارتنامه خطاب به آن حضرت می‌گوید: «إنک تسمع کلامی وترد سلامی» در حالی که ما در صفحات گذشته اثبات کردیم که این جمله باطل است. این جهال گمان کرده اند که بشر همچون خدا شنونده ی همه ی اصوات است!! اگر انبیاء تمام اصوات را بشنوند سرسام خواهند گرفت، مگر این حضرت موسی نبود که با شنیدن صدایی از کوه بیهوش بر زمین افتاد، خداوند می‌فرماید: ﴿وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا﴾ (سوره الأعراف آیه ۱۴۳). و ائمه علیهم السلام نیز

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۵.

۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۸.

۳- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۷۶.

۴- صحیفه ی علویه، دعای روز چهاردهم از هر ماه.

در زمان حیاتشان اگر چند نفر با هم سخن می گفتند از فهمیدن سخنان ایشان در آن واحد عاجز بودند چه رسد بعد از مرگشان، و اصولاً این صفت مخصوص خدا است، چنانکه در بسیاری از ادعیه این موضوع آمده است، از

جمله در دعای جوشن کبیر که چنین می خوانیم: «یا من لا یشغله سمع عن سمع یا من لا یمنعه فعل عن فعل یا من لایلهیه قول عن قول یا من لایغلطه سؤال عن سؤال یا من لایحجبه شیء عن شیء» یعنی ای آنکه شنیدن صوتی او را از شنیدن دیگری باز نمیدارد، و انجام دادن کاری او را از کار دیگر منع نمیکند، و گفتاری او را به گفتار دیگری سرگرم نمی کند، و بر آوردن خواسته‌ای او را از خواسته های دیگر به اشتباه نمی اندازد. (بند ۹۹ دعای جوشن کبیر) مسلماً این خصوصیات را نمی توان برای غیر خدا قائل شد.

در زیارت بیستم می گوید: «إني عذت بأخي رسولك» یعنی همانا من به برادر پیامبرت پناه می برم، در حالی که خدا در قرآن مکرراً فرموده که به غیر از من به کسی پناه نبرید.

مجلسی هر جا به گمان خود زیارتنامه خوش عبارت و مسجعی دیده است آن را جمع آوری کرده و کتابش را پر از اینگونه خرافات کرده است، و از آن جمله در زیارت شماره ی ۲۲ می گوید: زیارتی ملیح و نمکین است، سپس زیارتی که ساخته و پرداخته ی غلو کنندگان است را نقل می کند، و همچنین در این زیارت خطاب به امام می گوید: «السلام علی الأصل القديم و الفرع الکریم، السلام علی الثمر الجني» یعنی سلام بر اصل قدیم و فرع گرامی و سلام بر میوه ی چیده شده. در اینجا علی علیه السلام را مانند نصاری وصف کرده که عیسی عَلَيْهِ السَّلَام را هم قدیم و هم میوه ی خلقت و هم فرزند خدا می دانند!! نصاری به قدمای ثلاثه قائلند، و گویا این زائر هم به تعدد قدماء قائل بوده است، ولی لازم است بدانند به اجماع علمای اسلام، تعدد قدماء شرک است.

شنیده ام که شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام که از مراجع بزرگ شیعه است روزی وارد بارگاه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام شد و دید همین زیارتنامه را در بارگاه آویخته اند، کارگزاران را خواست و فرمود که این زیارت شرک است، آن را بردارید و پاره کنید، آنان نیز به دستور او عمل کردند، ولی متأسفانه پس از چند سال شیخ عباس قمی پیدا شد و همین دعای باطل را به عنوان زیارت ششم در مفاتیح الجنان نقل کرد و به دست عوام سپرد!! همچنین در همین زیارتنامه ائمه را مقننین (قانون گذاران) شرع دانسته و می گوید: «وعلی الأئمة الراشدين الذين فرضوا علينا الصلوات» یعنی سلام بر آن امامانی که نماز را بر ما واجب کردند. در صورتی که خداوند می فرماید: ﴿وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ (سوره الکهف) یعنی و کسی را در قانونگذاری خود شریک نمی کند. و فرموده: ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ (سوره الأنعام آیه ۵۷) یعنی هیچ کس غیر از خدا حق حکم دادن را ندارد. و فرموده: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى﴾ (سوره الشوری آیه ۱۳) یعنی خدا برای شما دینی را تشریح فرمود که نوح را به آن سفارش کرد و آن همان دینی است که به تو وحی کردیم و آن همان دینی است که ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش کردیم. و واضح است که مرجع ضمیر در «شرع لكم» «الله» است که در آیات قبلی ذکر شده است. و همچنین فرموده: ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذُنْ بِهِ اللَّهُ﴾ (سوره الشوری آیه ۲۱) یعنی آیا برای مشرکان شریکانی هست تا برایشان دین و آئینی را بیاورند که خدا اجازه ی آن را نداده است.

بنابراین تشریح و گذاشتن احکام، مخصوص خدا است و هیچ پیشوایی به عنوان دین حق قانونگذاری در دین را ندارد.

در همین زیارت حضرت علی را شجره طوبی و سدره المنتهی و آدم و نوح و عیسی و موسی دانسته است!! آن امامی که اینگونه آن زیارتنامه ساز از او وصف می کند، امامی است که بنا به مکتب وحدت وجود، همه چیز است، خدا عین خلق و خلق عین خالق و علی خود موسی و موسی خود علی است. پناه بر خدا از این کفریات و خرافات!

و در همین زیارت نیز می گوید: «السلام علی جبل الله المتین» یعنی سلام بر ریسمان قوی خدا. چنین پیدا است که زیارتنامه نویس، علی علیه السلام را قبول ندارد، زیرا خود علی علیه السلام مکرراً فرموده است که ریسمان الهی قرآن است. از جمله فرموده: «علیکم بکتاب الله فإنه الحبل المتین» به کتاب خدا چنگ بزنید که حبل متین است.^۱ و فرموده: «وإن الله سبحانه لم يعط أحداً بمثل هذا القرآن فإنه حبل الله المتین» یعنی همانا که خداوند سبحان به احدی همچون این قرآن عطا نفرموده است، همانا که قرآن ریسمان متین پروردگار است.^۲ پس آن حضرت قرآن را حبل الله و ریسمان محکم خدا می داند که هم خود علی و هم دیگران باید به آن چنگ بزنند. ولی اینان هم بر ضد کلام خدا و هم بر ضد کلام امام علیه السلام هر چه خود خواسته اند بافته اند. از اینجا می توان فهمید که اینان تا چه حد کلام علی علیه السلام را قبول دارند و ارادتشان به ائمه چگونه است.

خدایتعالی در وصف عظمت قرآن فرموده: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ وإنه في أمر الكتاب لدينا لعلي حكيم (سوره الزخرف) یعنی ما این قرآن را برای تعقل و فهم شما عربی قرار دادیم و این قرآن نزد ما علی (والامقام) و با حکمت است. ملاحظه می فرمایید که در این آیه ی شریفه

۱- نهج البلاغه، خطبه ی 156.

۲- نهج البلاغه، خطبه ی 176.

«علی» و «حکیم» دو صفت برای قرآن است، ولی زیارتساز جاهل، قرآن را تحریف کرده و این آیات را در وصف حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام دانسته است و می گوید: «السلام علی صاحب الدلالات الذی ذکر الله فی محکم الآیات فقال تعالی: ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾!! ببینید چگونه برای هدف خود با قرآن بازی کرده و علی و حکیم را که دو صفت قرآن می باشد، اسم فرزند ابوطالب قرار داده است! جالب است با اینکه اسلام را خراب کرده اند ولی در تمام این زیارات تقاضای شفاعت دارند!! به عقیده ی نگارنده اگر فرضاً امام زنده می شد و می فرمود: «شفاعت به اختیار خداست نه به اختیار من و نه به انتخاب شما» با آن امام دشمنی می کردند! در حقیقت اینان شفاعت را برای خود ساخته اند تا هر گناهی را به راحتی مرتکب شوند، در حالی که ائمه چنین ادعاهایی نداشته اند، خود حضرت علی در ضمن دعاهای خود عرض می کند: «وقد رجوت ممن تولاني في حياتي بإحسانه أن يشفع لي عند وفاتي بغفرانه» یعنی به کسی که در زندگی ما با احسانش مرا سرپرستی کرد امید دارم که با آمرزش و غفرانش هنگام مرگ برایم شفاعت فرماید.^۱ و در دعای کمیل عرض می کند: «اللهم إني أتقرب إليك بذكرك وأستشفع بك إلى نفسك» یعنی پروردگارا! من با ذکر تو به سویت تقرب می جویم و خودت را در پیشگاهت شفیع می گیرم. و می گوید: «أنت الأول قبل خلقك والآخر بعدهم والظاهر فوقهم... والدافع عنهم والشافع لهم، ليس أحد فوقك يحول دونهم وفي قبضتك منقلبهم ومثوهم» یعنی پروردگارا! تو اولی و قبل از مخلوقات بوده ای و پس از آنان نیز خواهی بود و بر آنان چیره ای ... دافع گرفتاریهایشان بوده و شفیع آنانی، کسی برتر از تو نیست تا میان تو و آنان حائل شود و جای رفتن و

۱- صحیفه ی علویه، دعای مناجات.

جایگاهشان در قبضه ی قدرت توست.^۱ چنانکه ملاحظه می کنید آن حضرت خداوند را شفیع دانسته است. حضرت سید الساجدین زین العابدین علیه السلام نیز در دعاهای خود عرض می کند: «وإن شفعت فلست بأهل الشفاعة ... شفیع فی

خطایای کرمک ... لا شفیع لی إلیک فلیشفع لی فضلک» یعنی اگر شفاعت خواهم پس سزاوار شفاعت نیستم ... پروردگارا! کرم و بزرگواریت را در خطاهایم شفیع فرما ... هیچ شفיעی در پیشگاهت ندارم پس بگذار فضل و کرم تو برایم شفاعت کند^۲ و نیز عرض می کند: «لا شفیع یشفع لی إلیک ... ولا ملاذ ألاجأ إلیه منك» یعنی هیچ شفיעی که در نزد تو برایم شفاعت کند ندارم و هیچ پناهگاهی که از تو بدان پناه ببرم نیست^۳.

این زیارت سازان اگر به خدا و قرآن اعتقاد و به ائمه ارادت داشتند این زیارتنامه ها را نمی ساختند، به سبب همین زیارتنامه ها است که مذاهب باطنیه و شیخیه و صوفیه تقویت می شود، و به کلمات همین زیارتنامه ها برای ادعاهای باطله ی خود استشهاد می کنند. متأسفانه مردم متوجه نیستند که این زیارتنامه ها تقلبی و ضد قرآن است. آنچه غلو کنندگان در وصف علی علیه السلام جعل کرده اند تماماً در این زیارتنامه ها آمده است، مثلاً در این زیارتنامه می گوید: «السلام علی المولود فی الکعبة المزوج فی السماء» یعنی سلام بر مولود کعبه و کسی که عقد ازدواجش در آسمان بسته شده است!

در این زیارتنامه تقلبی به تولد حضرت علی علیه السلام در کعبه اشاره شده است و ما برای اطلاع خوانندگان از حقیقت این قضیه، لازم است بدان بیشتر

۱- صحیفه ئی علویه، دعائی روز چهاردهم هر ماه.

۲- صحیفه ئی سجادیه، دعائی توبه و طلب آن.

۳- صحیفه ئی سجادیه، دعائی بعد از نماز شب.

بپردازیم، تا خواننده خود، دریابد که هر روایت یا زیارتنامه ای که به چنین مسأله ای استناد کرده باشد، از امام نیست بلکه از جعل کذابان است. بدان که تولد علی علیه السلام در کعبه یکی از مصادیق «رُبُّ مشهور لا أصل له» است و این ماجرا پایه ی مستحکمی ندارد، حضرت امیر علیه السلام آنقدر فضایل و خصایل والا دارد که هیچ نیازی به تراشیدن چنین فضایی ندارد.

علمایی چون ابن عبدالبرّ در کتاب «الاستیعاب في معرفة الأصحاب» و ابن حجر عسقلانی در «الإصابة في تمييز الصحابة» و «بخاری» و «مسلم» در فصل مناقب علی علیه السلام با اینکه فضایل و برتریهای علی علیه السلام را آورده اند، ولی این ماجرا را ذکر کرده اند، حتی ابن ابی الحدید که ارادتش به امیرالمؤمنین علیه السلام جای هیچ شبهه ای ندارد، در «شرح نهج البلاغه» (۵/۱) می گوید: «در اینکه محل تولد آن حضرت کجا بوده است اختلاف است، بسیاری از شیعیان می پندارند که آن حضرت در کعبه ولادت یافته است، ولی علمای حدیث این را نمی پذیرند و عقیده دارند که حکیم بن حزام بن خویلد بن أسد بن عبدالعزی بن قصی در کعبه متولد شده است». اگر مدرک موثقی در این مورد وجود می داشت، قطعاً ابن ابی الحدید از ذکر آن سرپیچی نمی کرد.

شیخ کلینی در کافی در باب «مولد أمير المؤمنين صلوات الله عليه» با اینکه ذکر کرده آن حضرت نخستین کسی است که پدر و مادرش هر دو، فرزند هاشم بوده اند ولی به ولادت آن حضرت در خانه کعبه هیچ اشاره ای نکرده است.

علامه مجلسی در کتاب بحار الأنوار در جلد مختص به علی علیه السلام در باب «تاریخ ولادته و حلیته و شمائله صلوات الله علیه» ۳۸ روایت جمع آوری کرده است که حدیث دوازدهم و پانزدهم آن بر تولد حضرت امیر علیه السلام در خانه ابوطالب دلالت دارد و احادیث ۱۸ و ۲۲ الی ۲۵ و ۲۷ الی ۳۶ با اینکه همگی در مقام بیان فضائل آن حضرت میباشند، اما دلالتی بر تولد آن حضرت در کعبه ندارند.

در روایات مربوط به تولد علی علیه السلام در کعبه علاوه بر اینکه در ماه تولد آن حضرت اتفاق نظر نیست، بلکه از فرد مشرکی موسوم به «یزید بن قعب» نام برده شده است و عجیب آنکه برخی، سخن مشرک را می‌پذیرند ولی روایاتی که سند آن پاک از نام این مشرک است از جمله همان روایت دوازدهم و پانزدهم را نمی‌پذیرند!

دیگر آنکه اگر علی علیه السلام در کعبه متولد می‌شد، لازم بود که جز یزید بن قعب مشرک، دیگر اهالی مکه نیز آن را نقل کرده بودند و در روایات فضایل، از ذکر آن صرف نظر نمی‌شد و یا اینکه علویان و اولاد و احفاد علی علیه السلام لا اقل در مقابل رقبای خود به این مساله استناد می‌کردند.

به هر حال، ما به عنوان نمونه دو روایت از روایات «بحار الأنوار» را با ترجمه و انشای حاج شیخ عباس قمی ذکر می‌کنیم. البته اگر خواننده به سایر روایات وارد در تولد علی علیه السلام در کتاب مجلسی مراجعه کند خواهد دید که روایات دیگر نیز بهتر از این دو نیست.

روزی عباس بن عبدالمطلب با یزید بن قعب و با گروهی از بنی هاشم و جماعتی از قبیله بنی عبدالعزی در برابر خانه کعبه نشسته بودند، ناگاه فاطمه بنت آسد به مسجد وارد شد در حالی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شکم ایشان نه ماهه بود و درد زاییدن فاطمه را فرا گرفته بود، سپس در برابر خانه کعبه ایستاد و نگاهی به آسمان کرد و گفت: پروردگارا! من به تو و به هر پیغمبر و رسولی که فرستاده‌ای و به هر کتابی که نازل گردانیده‌ای ایمان آورده‌ام و فرمایشات جدم ابراهیم خلیل را که بنا کننده خانه کعبه است تصدیق کرده‌ام، بنابراین به حق این خانه و به حق آن کسی که این خانه را بنا کرده است و به حق این فرزندی که در شکم من است و با من سخن می‌گوید و با سخن

گفتنش مونس من گردیده است و یقین دارم که یکی از آیات جلال و عظمت توست از تو می خواهم که ولادت او را بر من آسان گردانی. (چرا پیامبر اکرم در شکم مادرش با وی سخن نمی گفت و در خانه کعبه ولادت نیافت؟ و چرا حضرت آمنه از میوه های بهشتی نمی خورد؟) عباس و یزید بن قعب بن گفتند: هنگامی که فاطمه از این دعا فارغ شد، دیدیم که دیوار عقب کعبه شکافته شد، فاطمه از آن رخنه داخل کعبه شد و از دیده های ما پنهان گردید، سپس با قدرت خدا شکاف دیوار به هم پیوست و چون خواستیم در کعبه را بگشاییم هر قدر سعی کردیم در گشوده نشد، دانستیم که این امر از جانب خدا واقع شده (چرا یزید مشرک این کار را به حساب خدایان داخل کعبه نگذاشت، در حالی که مشرکین مکه بیشتر امور را به خدایان خود نسبت می دادند) و فاطمه سه روز در اندرون کعبه ماند. اهل مکه در کوچه ها و بازارها این قضیه را نقل می کردند و زنها در خانه ها این حکایت را یاد می کردند و ابراز تعجب میکردند (چرا جز غلو کنندگان و کذابان و امثال یزید بن قعب این خبر را نقل نکرده اند؟! تا اینکه روز چهارم فرا رسید، آنوقت همان موضع از دیوار کعبه که شکافته شده بود، برای بار دوم شکافته شد و فاطمه بنت اسد از آن بیرون آمد و فرزند خود اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام را در دست خویش داشت و می گفت: ای مردم! به راستی که حق تعالی مرا از میان خلق خود برگزید و بر زنان برگزیده ای که قبل از من بوده اند برتری داد، زیرا حق تعالی آسیه دختر مزاحم را برگزید، و او در پنهانی عبادت حق تعالی می کرد، در مکانی که عبادت خدا در آنجا جز برای ضرورت سزاوار نبود، یعنی خانه ی فرعون. و مریم دختر عمران را برگزید و ولادت عیسی علیه السلام را برایش آسان گردانید و در بیابان درخت خشک را تکان داد و رطب تازه برای او از آن درخت فرو ریخت. و حق تعالی مرا بر هر دوی آنان برتری داد و همچنین بر جمیع زنان

عالمیان که پیش از من بوده اند (می پرسیم آیا بر آمنه نیز برتری داد؟! دیگر آنکه اگر چنین است چرا خداوند در کتاب خود از آن دو یاد فرموده ولی هیچ گونه اشاره ای به فاطمه بنت اسد نکرده است؟! زیرا من فرزندم را در میان

خانه برگزیده او به دنیا آورده ام و سه روز در آن خانه ی محترم مانده ام و از میوه ها و غذاهای بهشت تناول کرده ام و هنگامی که خواستم از آنجا بیرون بیایم آن هم در هنگامی که فرزند برگزیده ام بر روی دستم بود هاتفی مرا از غیب ندا داد که ای فاطمه این فرزند بزرگوار را علی نامگذاری کن (چرا هاتفی از غیب به حضرت آمنه نام پیامبر را نگفت؟!) به درستی که منم که خداوند علی اعلی، و او را از قدرت و جلال خود آفریده ام، و بهره کامل از عدالت خویش به او بخشیده ام، و نام او را از نام مقدس خود اشتقاق نموده ام، و او را به آداب خجسته خود تادیب نموده ام، و امور خود را به او واگذار کرده ام، و او را از علوم پنهان خود مطلع کرده ام، و در خانه محترم من متولد شده است، و او اولین کسی است که بر روی خانه من اذان خواهد گفت، و بتها را خواهد شکست، و آنها را از بالای کعبه به زیر خواهد انداخت، و مرا به عظمت و مجد و بزرگواری و یگانگی یاد خواهد کرد، (آیا پیامبر اکرم قبل از آن حضرت، خداوند را به عظمت و مجد و بزرگواری یاد نکرده است؟!) و اوست امام و پیشوای بعد از حبیب من و برگزیده بر جمیع خلق من محمد ﷺ که رسول من است، و او وصی او خواهد بود، خوشا به حال کسی که او را دوست دارد، و او را یاری کند، و وای به حال کسی که فرمان او را اطاعت نکند، و او را یاری ندهد و انکار حق او نماید.

و در بعضی روایات آمده است که چون حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ متولد شد ابوطالب او را بر سینه خود گذاشت و دست فاطمه بنت اسد را گرفت، و همگی با هم به ابطح آمدند، سپس ابو طالب با این اشعار گفت:

يا رب يا ذا الغسق الدجي والقمر المبتلج المضي
بين لنا من حكمك المقضي ما ذا ترى في اسم ذا الصبي

مضمون این اشعار چنین است که ای پروردگاری که شب تار و ماه روشن و روشنی دهنده را آفریده‌ای، برای ما بیان کن که نام این کودک را چه بگذاریم؟ (پس ماجرای اینکه هاتفی نام آن حضرت را در داخل کعبه به فاطمه بنت اسد گفته، دروغ است!) ناگاه چیزی مانند ابر از روی زمین پیدا شد و نزد ابوطالب آمد، ابوطالب او را گرفت و با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به سینه خود چسبانید و به خانه برگشت، چون صبح شد دید لوح سبزی است که در آن نوشته شده است:

خصصتما بالولد الزكي والطاهر المنتخب الرضي
فاسمه من شامخ على على اشتهق من العلي

یعنی شما دو نفر ابو طالب و فاطمه به فرزند طاهر و پاک و پسندیده‌ای مشرف گردیدید، پس نام بزرگوار او علی است و خداوند علی اعلی نام او را از نام خود اشتقاق کرده است. سپس ابوطالب نام آن حضرت را علی نهاد و آن لوح را در زاویه راست کعبه آویزان کرد و تا زمان هشام بن عبدالملک در آنجا همچنان آویزان باقی ماند تا اینکه او را پایین آورد و سپس ناپدید شد!.

ملاحظه می کنید که در این افسانه ها (شایسته نیست که این گونه داستانش را حدیث بنامیم) قبل از نزول وحی بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، زن عموی آن حضرت بسیاری از انبیاء و اولیاء را که در قرآن نام شان مذکور است می شناخته و از اخباری که در کتاب خدا به آنها اشاره شده، مطلع بوده است، در حالی که قرآن درباره اخبار انبیاء سابق به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ

۱- منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج 1، ص 141 و 142.

الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا ﴿سوره هود آیه ۴۹﴾ یعنی آن (معلومات) از اخبار غیب است که به تو وحی می کنیم، نه تو و نه قومت پیش از وحی، از این اخبار چیزی نمی دانستید. اشکالات این روایات

بیش از اینهاست ولی ما به همین مقدار اکتفا می کنیم.

نکته ی دیگر آنکه روایت کنندگان احادیث متعلق به تولد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در بحار الأنوار کسانی هستند از قبیل: محمد بن فضیل و مفضل و اسدی و نخعی و یا افراد مجهول الحالی از قبیل زکریا بن یحیی و عبدالله بن محمد و یا افراد مهملی که در کتب رجال ذکری از آنان در میان نیست، از قبیل ابوحیبه و عمرو بن الحسن القاضی و احمد بن عمر الربیعی (ریقی) و احمد بن محمد بن ایوب و یا کسانی هستند چون سهل بن احمد و محمد بن سنان که اولی را شیخ طوسی تضعیف کرده و ابن الغضائری فرموده ضعیف و جاعل حدیث است و از مجاهیل روایت می کند.

و درباره دومی شیخ مفید در رساله «جوابات أهل الموصل في العدد والرؤية» درباره حدیثی که یکی از روای آن محمد بن سنان است، فرموده: «این حدیث شاذ و نادر بوده و مورد اطمینان نیست و در سند آن محمد بن سنان وجود دارد که مطعون است و ما (شیعیان) در متهم بودن و ضعف وی اختلافی نداریم و هر حدیثی که طریق روایت آن چنین باشد، در دین به آن عمل نمی شود. استاد قلمداران نیز با مراجعه به کتب معتبر رجال، درباره وی مطالب زیر را گردآوری کرده است:

الف) نجاشی در کتاب رجال خود صفحه ۲۵۲ فرموده است: هو رجل ضعيف جداً لا يعول عليه ولا يلتفت إلى ما تفرد به. یعنی او بسیار ضعیف است، و به او اعتماد نمیشود و به آنچه که به تنهایی روایت کرده نیز التفاتی نمی شود.

ب) ابن الغضائری درباره ی او فرموده است: محمد بن سنان غال لایلتفت إلیه. یعنی او شخصی غلو کننده است و به گفتارش اعتنا نمی شود.

ج) شیخ ابو عمرو کشی در کتاب رجال خود ص ۳۳ از ایوب بن نوح آورده است که او می فرمود: لا أستحل أن أروي أحادیث محمد بن سنان. یعنی حلال نمی دانم که احادیث محمد بن سنان را روایت کنم. و در ص ۴۲۷ از حمدویه بن نصیر از ایوب بن نوح نقل کرده است که محمد بن سنان در هنگام مرگ گفته است: هر چه حدیث برایتان گفته ام هیچ یک را از کسی نشنیده ام و سماعی در کار نبوده است و روایت نیست بلکه چنین یافته ام!!!

د) ابن داوود در کتاب رجال خود صفحه ۵۰۵ او را در قسم ضعفاء آورده و نوشته است که محمد بن سنان می گفت: لا ترووا عني مما حدثت شيئاً فانما هي كتب اشتریته من السوق. یعنی از من حدیثی روایت نکنید [حدیثهایی که برایتان گفته ام] فقط کتابهایی بود که از بازار می خریدم [و هر چه در آنها بود برایتان می گفتم]، سپس ابن داوود فرموده: الغالب علی حدیثه الفساد. یعنی غالب احادیثش فاسد است. و علمای رجال متفقند که وی از کذابین است.

علاوه بر اینها، روایات متعلق به تولد حضرت علی عليه السلام در بحار الأنوار به قدری رسوایی دارد که حاشیه نویس کتاب، آقای محمد باقر بهبودی پس از توجیه اختلاف روایات در مورد ماه تولد آن حضرت، ناچار اینگونه اعتراف می کند که: بر هیچ محقق مطلعی پوشیده نیست که گروهی از علماء و روات چون آینده گذشتگان را از خلال قصه ها و اساطیر پیشگویی میکردند، در تاریخ پیامبر و ائمه علیهم السلام و دیگران نیز کتبی بنا به مسلک قصه پردازان تصنیف کردند. آنان از حدیثی صحیح که بیش از پنج سطر نبود، [قصه ای] در پنجاه سطر می پرداختند. [از این روایت که] ملاحظه می کنید یکی از آنان از قبیل ابو الحسن بکری در کتاب الأنوار در ماجرای ولادت پیامبر و ازدواجش با حضرت خدیجه هر چه می تواند فصاحت و بلاغت و دیگر آرایه های ادبی

به خرج داده و تا می تواند شعر و آنچه که قوه خیال و ذوق شریف ادبی به او الهام می کند و صور عجیب [و خیالی] را که مناسب شخصیت پیامبر ﷺ می پندارد به آن می افزاید. و این قصه های ولادت علی ﷺ که روایات آن را

مصنف ثبت و جمع آوری کرده است از همین قبیل می باشد. در این روایات می بینید که یکی از آنان رسول خدا ﷺ را به عنوان قابله ی آن حضرت تصویر می کند. و دیگری ولادت آن حضرت را ماه ذی حجه ذکر می کند تا در تسمیه روز ترویبه و روز عرفه و روز عید قربان وجهی لطیف بتراشد. و دیگری قصه مثرم بن رغیب بن الشیقنام را می بافد!! و دیگری برای آن حضرت ﷺ نزد هر گروهی اسامی عجیبی اختراع می کند! و شکی نیست که این اعمال و نظایر آن از خرافات قصه پردازان است.^۱

اینک به ادامه ی زیارت ۲۳ می پردازیم که می گوید: «السلام علی من شرفت به مکه و منی» یعنی سلام بر آن کسی که مکه و منی به برکت او شرافت یافت!! در صورتی که خود آن امام برای کسب ثواب و کسب درجات به زیارت کعبه می رفت و فرزندانش نیز برای کسب شرافت پیاده به سوی مکه می رفتند تا کعبه را طواف کنند، و حتی ابراهیم ﷺ نیز برای کسب ثواب و تقرب به خدا ستونهای آن را بالا آورد آنچنانکه خدا از او مدح کرده و فرموده: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ» (سوره البقره آیه ۱۲۷) یعنی به یاد آور هنگامی که ابراهیم با [کمک] اسماعیل پایه های کعبه را بالا می آورد. و می فرماید: «ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمَ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ﴿۲۷﴾» (سوره الحج) یعنی حکم این است که هر کس شعائر خداوند را بزرگ دارد، این بزرگداشت نشانه تقوای دلهاست. میبینیم که خداوند بر همه، اعم از پیامبر و امام و ماموم، واجب فرموده که شعائر الهی را تعظیم کنند. مناسک حج و رفتن

۱- «بحار الأنوار» جلد مختص به امیرالمؤمنین ﷺ، حاشیه ی صفحه ی ۴۲ به بعد.

به مکه و طواف بین صفا و مروه از شعائر الهی و به دستور رب العالمین است، و ساخته و پرداخته دست این و آن نیست، چنانکه فرموده: ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ (سوره الحج آیه ۳۶) یعنی شتران قربانی را برایتان از شعائر خداوند قرار داده ایم. و میفرماید: ﴿إِنَّ الْأَصْفَا وَالْمَرْوَةَ مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ (سوره البقره آیه ۱۵۸) یعنی همانا که صفا و مروه از شعائر خداوند است. شعائر الهی شعائری است که انجام آن بر حضرت امیر علیه السلام نیز واجب بوده است و هیچ مسلمانی جرأت تحقیر این شعائر را ندارد مگر این زیارتنامه سازان مجهول المذهب!!

قرآن می فرماید معجزه کار خداوند است که برای تصدیق نبوت انبیاء آن را ایجاد می کند و در واقع معجزه یک فعل الهی است نه فعل انبیاء، ولی این زیارتنامه ساز با اتکاء به روایت سهل بن زیاد آن کذاب غلو کننده برای حضرت امیر معجزه تراشیده و می گوید: «السلام علی من ردت له الشمس فقصی ما فاته من الصلاة» و اشاره می کند به قصه ای که علی علیه السلام نماز عصر خود را عمداً عقب انداخت تا نماز او قضا شود و خدا برای او خورشید را برگرداند تا نمازش را در وقتش بخواند، و ما در صفحات قبل این روایت و جوابش را بیان کردیم. ولی این زیارت ساز نفهمیده است که چه بیافد و به جای گفتن «أدی ما فاته من الصلاة» گفته «فقصی ما فاته». اینان در ساخته های خود فکر نکرده اند تا بفهمند آن عبارتی را که ساخته اند مقصد را نمی رساند، زیرا قضای نماز در خارج وقت است ولی زیارتنامه ساز جاهل، قصد داشته بگوید که علی علیه السلام با بازگشت خورشید نمازش را داخل وقت شرعی ادا کرده است.

باز بر ضد کلام خدا چنین می گوید: «السلام علی من عنده تأویل المحکم والمتشابه وعنده أم الكتاب» یعنی سلام بر آنکه تأویل آیات محکم و متشابه را می داند و أم الكتاب نزد اوست!! در صورتی که خدا تأویل کردن را فقط به

متشابهات اختصاص داده است و آیات محکم نیازی به تأویل ندارد، ولی این زیارت ساز، آیات محکم را نیز تأویل پذیر دانسته است!! علاوه بر این خدا در قرآن تأویل متشابهات را مختص به خود شمرده و حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز

فرموده: «واعلم أن الراسخين في العلم هم الذين أغناهم عن اقتحام السدد المضروبة دون الغيوب الإقرار بجملة ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب، فمدح الله اعترافهم بالعجز عن تناول مالم يحيطوا به علماً، وسمي تركهما لتعمق فيهما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخاً» یعنی بدان که راسخان در علم آن کسانی هستند که خداوند آنها را با قبول و اقرار اجمالی به آنچه غیب و پنهان است و تفسیرش را نمی‌دانند، از فرو رفتن در اسرار نهانی بی‌نیاز ساخته است و پروردگار آنان را ستوده است زیرا در برابر آنچه از تفسیرش بی‌خبرند، به عجز و ناتوانی خویش اعتراف می‌کنند و ترک تعمق و کنجکاوی در آنچه خداوند تحقیق آن را بر عهده ایشان نگذاشته است، رسوخ در علم نامیده است^۱، که در این خطبه حضرت اشاره فرموده به آیه ﴿ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمْنًا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا ﴾ (سوره آل عمران آیه ۷) یعنی تأویل آن را (آیات متشابه) جز خداوند هیچ کس نمی‌داند و راسخان در علم می‌گویند به آن ایمان آوردیم، همه ی آن از جانب پروردگار ما است.

پس چنانکه ملاحظه می‌کنید حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز فرموده که راسخین در علم آنان کسانی هستند که به عجز خود در تأویل آیات متشابه اقرار می‌کنند. ما این مسأله را در کتاب «تابشی از قرآن» توضیح داده‌ایم.

لازم به ذکر است که حق تعالی در وصف خود فرموده است: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ

مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ^ط وَعِنْدَهُ^ط أُمُّ الْكِتَابِ ﴿۱۰﴾ (سوره الرعد) یعنی خداوند آنچه را که

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۹۱.

بخواهد محو می کند و آنچه را که بخواهد ثابت نگاه می دارد و أم الكتاب نزد اوست. ولی این زیارتنامه ساز متقلب جمله ی «عنده أم الكتاب» را به حضرت علی نسبت داده و قرآن را نادیده گرفته است!!

باز در این زیارت می گوید: «السلام علی النبا العظیم» که علی علیه السلام را «نبا عظیم» دانسته است و باز با قرآن بازی کرده است، زیرا قرآن در سوره ی النبا که در مکه نازل شده می فرماید: اهل مکه در موضوع قیامت اختلاف داشتند بلکه عده ای از آنان وقوع قیامت را انکار می کردند، خداوند درباره ی آنان فرمود: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۱۰۱﴾ عَنِ النَّبِیِّ الْعَظِیْمِ ﴿۱۰۲﴾ الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ ﴿۱۰۳﴾ كَلَّا سَیَعْمُونَ ﴿۱۰۴﴾﴾ (سوره النبا) یعنی از چه پرس و جو می کنند از آن خبر بزرگی که در آن اختلاف دارند؟ آری به زودی از آن آگاه می شوند. و می فرماید: ﴿یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا ﴿۱۰۸﴾﴾ (سوره النبا) یعنی آن روزی که در صور دمیده می شود و گروه گروه (به سوی ما) می آیند.

میبینیم که قرآن مراد از «نبا عظیم» را قیامت دانسته است. و در سوره ص پس از شرح دوزخ در آیات ۵۵ به بعد می فرماید: ﴿قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِیْمٌ ﴿۱۷﴾ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴿۱۸﴾﴾ یعنی بگو آن خبری است بزرگ که شما از آن روی گردان هستید.

لازم به ذکر است که سوره «النبأ» مکی بوده و در آن وقت در مکه بر سر علی علیه السلام کسی اختلافی نداشته است که خدا بفرماید: ﴿الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ ﴿۲﴾﴾ (سوره النبا) یعنی چیزی که در آن اختلاف دارند.

به اضافه خود علی علیه السلام در صحیفه علویه در دعای روز دوشنبه می فرماید: «الحمد لله الذي عرفني النبا العظيم» یعنی سپاس آن خدایی را که مرا از خبر

بزرگ آگاه کرد و آن را به من شناساند. بنابراین معلوم میشود که این زیارت سازان نه از قرآن اطلاع داشته‌اند و نه از گفته‌های خود حضرت امیر علیه السلام. همچنین در همین زیارت می‌گوید: «السلام علی مخاطب الثعبان علی منبر

الکوفة» یعنی سلام بر آنکه بر روی منبر مسجد کوفه مخاطب اژدها شد. این قصه پرداخته می‌دست آن غلو کنندگانی هست که می‌گویند: اژدهایی چندین بار به مسجد کوفه آمد و سر خود را بالا برد و با علی علیه السلام سخن گفت. آیا کسی نیست که به این خرافاتی بگوید چرا وقتی اژدها وارد شهر شد مردم شهر و افراد مسلح به او حمله نکردند؟! و چرا مانع او نشدند؟! مگر می‌دانستند که اژدها قصد سخنرانی دارد؟! چگونه کسی نترسید و اوضاع مسجد به هم نخورد؟ به اضافه یک یا دو بار برای حضرت موسی علیه السلام عصا به فرمان خدا تبدیل به اژدها شد و آن همه غوغا در جهان برپا کرد و باعث ایمان آوردن ساحران فرعون شد، ولی از این اژدها کسی باخبر نشد و آن را نقل نکرد جز این زیارت ساز خرافاتی! ثانیاً چرا این اژدها با علی علیه السلام سخن گفته است؟ فایده این کار در چیست؟ اگر هدف از آن ابراز معجزه بوده است که با بودن قرآن که معجزه کافی و باقی است به معجزه دیگری احتیاج نیست، چنانکه در سوره مبارکه الإسراء وقتی مشرکین از پیغمبر درخواست معجزاتی از قبیل شکافتن و بیرون آوردن چشمه‌ای از زمین کردند، خدا به پیغمبر در جواب ایشان فرمود: بگو اگر این چیزها را از من می‌خواهید من ناتوانم زیرا من بشری بیش نیستم و اگر از خدا می‌خواهید خدا از انجام دادن کارهای لغو و بیهوده منزه است. زیرا با وجود قرآن، معجزه تحقق یافته و اگر آنان قصد حقیقت جویی داشتند باید به قرآن توجه و در آن دقت و تأمل می‌کردند.

در زیارت ۲۳ می گوید: «السلام على أمين الله في أرضه و خليفته» یعنی سلام بر امین خدا در زمین و بر خلیفه او. در صورتی که خدا خلیفه و جانشینی ندارد. خلیفه برای کسی است که از مکانی برود و یا بمیرد و خدا از این امور منزّه است. به اضافه خدا جا و مکان ندارد تا کسی بتواند خلافت او را بر عهده بگیرد و مقام خدا را نمی توان به کسی سپرد و کسی نمی تواند کار خدا را انجام دهد و اگر خدا به ملائکه فرموده: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (سوره البقره آیه ۳۰) یعنی همانا من در زمین خلیفه ای قرار می دهم، مقصود خلیفه گذشتگان است، زیرا قبل از آدم، عالم جن بر زمین وجود داشته است. و فرموده «خليفة لي» یا «خليفتي». ملائکه نیز که مخاطب این آیه بودند چنین فهمیدند که خدا می خواهد به جای موجودات قبلی جانشینی خلق کند، و با آن علمی که از خونریزی جن در زمین داشتند به خدا عرض کردند: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ (سوره البقره آیه ۳۰) یعنی خدایا آیا در زمین کسی را قرار می دهی که در آن فساد و خونریزی می کند؟ چگونه جانشین خدا چنین سفاک و مفسد خواهد بود؟! آیا خداوند موجود خونریز و مفسدی را به جانشینی خود بر می گزیند؟! البته تمام این امت نیز خلیفه ی گذشتگانند، اما کسی خلیفه ی خدا نیست چنانکه فرموده: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَيْفَةَ الْأَرْضِ﴾ (سوره الأنعام آیه ۱۶۵) یعنی اوست که شما را خلیفگان زمین قرار داد. و باید دانست که خلیفه خدا کافر نمی شود در حالیکه فرموده: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَيْفَةَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ﴾ (سوره فاطر آیه ۳۹) یعنی اوست که شما را خلیفه روی زمین قرار داد پس هر کس کافر شود زیان کفر او بر خود اوست. از این آیات چنان پیداست که خداوند برای خود خلیفه ای ندارد نه بر روی زمین و نه هر جای دیگری. و حضرت علی عليه السلام نیز در نامه ۳۱

نهج البلاغه در وصیتی که به امام حسن فرموده او را خلیفه ی مردگان دانسته و فرموده است: «خليفة الأموات».

همچنین در همین زیارت می گوید: «السلام علی صاحب المعجزات القاهرات

والمنجی من الهلکات» یعنی سلام بر صاحب معجزات چیره کننده و نجات بخش از مهالک! گویا این انسان قرآن را نادیده گرفته است، زیرا خدا به رسولش فرموده که تو نمی توانی معجزه ای از پیش خودت بیاوری، معجزه کار خدا است نه کار بشر. و در جواب آنان که معجزه می خواستند و پیامبر ﷺ مایل بود برای ایمان آوردن برخی از معاندان معجزاتی غیر از قرآن ظاهر شود، فرمود: ﴿وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اَسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾

(سوره الأنعام) یعنی و اگر اعراض (روگردانی) ایشان بر تو دشوار و ناگوار است، پس اگر می توانی نقبی در زیر زمین حفر کن و یا نردبانی در آسمان بگذار تا برای آنان معجزه بیاوری و اگر خدا بخواهد ایشان را بر هدایت جمع می نماید، پس از جاهلان مباش. و فرموده: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً﴾ (سوره الأنعام آیه ۳۷) یعنی و گفتند چرا بر او معجزه ای از پروردگارش نازل نمی شود بگو خداوند بر نازل کردن معجزه قادر و توانا است.

و از این واضح تر اینکه قرآن خودش معجزه است و نازل کننده آن خداست نه پیامبر، و بدین سبب خداوند فرموده: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ﴾ (سوره الحجر آیه ۹) یعنی همانا که ما قرآن را فرو فرستادیم. و فرموده: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا﴾ (سوره البقره آیه ۲۳) یعنی و اگر در آنچه که نازل کرده ایم شکی دارید.

و اگر همه انبیاء جمع شوند نمی‌توانند یک سوره مانند آن بیاورند. خدای تعالی در سوره الإسراء در باره معجزه صالح عَلَيْهِ السَّلَام فرموده: ﴿وَأَتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ﴾ (آیه ۵۹) یعنی و ما شتر را به ثمود دادیم. و فرموده: ﴿قُلْنَا يَنْتَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلْمًا عَلَيَّ إِبرَاهِيمَ﴾ (سوره الأنبياء) یعنی ما به آتش فرمان دادیم که برای ابراهیم سرد و سلامت باش. پس کار خود حضرت ابراهیم علیه السلام نبود. حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام چون عصا را انداخت و عصا تبدیل به اژدها شد، فرار کرد و اگر کار خود موسی بود فرار نمی‌کرد و لذا خدا فرموده: ﴿قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى﴾ (سوره طه) یعنی (ای موسی) آن را بگیر و نترس ما آن را به حالت اولیه اش باز می‌گردانیم.

و اگر معجزه را به انبیاء عليهم السلام نسبت داده اند برای آن است که خدا به دعای ایشان معجزه را ایجاد می‌کرد تا نبوت ایشان را تصدیق کرده باشد. آنان فقط دعا می‌کردند. مثلاً حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام دعا می‌کرد و خدا به اراده خود مرغ گلین را به مرغ حقیقی تبدیل کرده و یا مرده را زنده می‌کرد چنانکه در قرآن فرموده است: ﴿فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ... وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (سوره آل عمران آیه ۴۹) یعنی پس به اذن خدا تبدیل به پرنده خواهد شد... و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم.

همین مجلسی که این خرافات و کفریات را اینجا آورده در باب نفی الغلو جلد هفتم چاپ قدیم «بحار الأنوار» از حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده که فرمود: «معجزات کار انبیاء نبوده بلکه کار خدا بوده است». این زیارت سازانی که دم از حب (دوستی) و پیروی از امام می‌زند نرفته اند گفته‌های حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَام را ببینند تا از خود معجزاتی به نام امام نیابند. جمله‌های این زیارتنامه‌ها علاوه بر اینکه ضد قرآن هستند، ضد عقل نیز می‌باشند، زیرا

خالقی که قوانین طبیعت را ایجاد کرده و علل و معلولات و اسباب و مسببات را قرار داده است فقط او می تواند خرق طبیعت کند و علل را از علیت خود بیاندازد و اثر حرارت را بگیرد و آن را سرد و سلامت قرار دهد، خالق هر چیز

اوست، چه شتر صالح باشد و چه نرم شدن آهن در دست داوود علیه السلام. پس تمام آن معجزاتی را که غلو کنندگان به ائمه نسبت داده اند مخالف قرآن است و هیچگونه مدرک قرآنی ندارد و جعل و دروغ است، مانند آن معجزاتی که هر فرقه از فرقه های موجود در جهان به بزرگ و مرشد خود نسبت می دهند. مثلاً کتاب «تذکره الأولیاء» شیخ فرید الدین عطار نیشابوری را ملاحظه کنید به مرشدان صوفی دهها معجزه نسبت داده است!!

متأسفانه این خرافات، طرفداران متعصبی میان ملت ما دارد و هر کس بخواهد مانند نویسندگان مردم را از گمراهی برهاند و بیدار کند همه با او دشمن شده و هزاران تهمت به او می زنند و جان و مال و آبروی او در معرض خطر قرار می گیرد. اما از آنجایی که هیچ عاقلی دین خرافاتی را نمی پذیرد و بر این اساس جوانان تحصیل کرده را بر این باور یافتیم که دین یعنی همین خرافات و از آن منزجر شده و به دامان الحاد پناه برده اند، بر این شدیم که حقایق را بیان کنیم و صدمات و آزارهای دکانداران خرافات را به جان خریدیم و اجرمان را از خداوند متعال خواستاریم، بگذار دکانداران مذهبی هر صدمه ای که می توانند به ما بزنند. والعاقبة لأهل التقوی والیقین.

همچنین در این زیارت می گوید: «والمنجی من الهلکات الذی ذکر الله فی محکم الآیات» یعنی و نجات دهنده از مهالکی که خداوند او را در آیات محکم ذکر فرموده است. و در اینجا دروغی بزرگ گفته و بر خدا افتراء بسته است و هرگز خدا غیر خود را منجی الهلکات ندانسته است، و با این کارش از خدا خجالت نکشیده است، زیرا خدا خود را منجی از هلاکت خوانده نه دیگری را، و به

صريح قرآن خود خدا انبياء را از هلاکت نجات داده است، میفرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ۝٥٨﴾ (سوره هود) یعنی و چون فرمان ما آمد هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به رحمت خویش نجات بخشیدیم و آنان را از عذابی شدید رها کردیم. و باز می فرماید: ﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا﴾ (سوره هود آیه ۶۶) یعنی پس چون امر ما فرا رسید صالح را نجات بخشیدیم. و درباره موسی عَلَيْهِ السَّلَام فرموده: ﴿وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ﴾ (سوره طه آیه ۴۰) یعنی و تو فردی را کشتی و ما تو را از غم نجات بخشیدیم. و درباره نوح عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: ﴿وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ﴾ (سوره الصافات) یعنی او و خانواده اش را از آن اندوه بزرگ نجات بخشیدیم. و نسبت به تمام انبياء و مؤمنین خود را «منجی» خوانده و فرموده: ﴿ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ (سوره یونس آیه ۱۰۳) یعنی آنگاه پیامبرانمان را همراه با کسانی که ایمان آوردند نجات می بخشیم. و همچنین بسیاری از آیات دیگر، ولی این زیارت ساز کذاب هر چه خواسته بر ضد قرآن بافته است.

در این زیارت دعایی نقل کرده که جمله ای از آن چنین است: «لیس وراء الله و ورائکم یا سادتی منتهی» یعنی بعد از خدا برای شما ای سرورانم انتهایی نیست!!! یعنی چنانکه ذات خدا نامحدود و لایتناهی است شما نیز نامحدود هستید، و صفت نامحدودی خدا را - نعوذ بالله - برای ائمه علیهم السلام نیز قائل شده و آنان را در ازلیت و ابدیت با خداوند متعال شریک ساخته است!! با اینکه خدا فرموده: ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ۝٤٤﴾ (سوره القمر) یعنی ما همه چیز را به اندازه خودش خلق کرده ایم. مفهوم آیه مبارکه این است که هیچ مخلوقی نیست مگر اینکه روزی حیاتش و فعالیتش به پایان می رسد.

به نظر این جانب مسلمین خواب بوده اند و این منافقین بیدار تا جایی که هر چه توانسته اند مطالب ضد قرآن را وارد کتب اسلامی کرده و به نام حدیث و زیارت و دعا تزریق و تلقین کرده اند و مردم را به شرک کشانیده اند. البته

جعل حدیث توسط منافقان از زمان خود رسول خدا ﷺ شروع شده و ادامه پیدا کرده است، چنانکه حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام فرموده: «وَلَقَدْ كَذَبَ عَلِيٌّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيْبًا فَقَالَ: مَنْ كَذَبَ عَلِيًّا مَتَعْمِدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» یعنی در زمان خود رسول خدا ﷺ بر آن حضرت دروغ بستند تا جایی که آن حضرت به خطبه ایستاد و فرمود: هر کس عمداً بر من دروغ ببندد باید جایگاهش را در آتش قرار دهد^۱.

آری، سابقه این غلوه‌ها به هزار سال قبل می‌رسد. در این جا ابن طاووس و مقلدین او گفته‌اند: برای هر یک از آدم و نوح و علی دو رکعت نماز بخوان جمعاً ۶ رکعت! کسی نیست از اینان بپرسد مدرک این نمازها کجا است؟ مگر ابن طاووس خدا و یا رسول او است که دستور نماز می‌دهد، چرا مدرک نمی‌آورند؟ آنگاه از رسول خدا نقل کرده که هر کس این زیارت را (که پر از کفر هست) بخواند من برایش شفاعت می‌کنم و حاجت او هر چه باشد برآورده ساخته و خواسته او را عطا می‌کنم! اینها همه بر ضد کتاب خدا است، مگر رسول خدا ﷺ قاضی الحاجات و معطی المسائل است، قرآن که این چیزها را منحصر به خدا دانسته و در دعای جوشن و بعضی ادعیه دیگر نیز این اوصاف مختص خدا دانسته شده است و حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام فرموده: «أَخْلَصَ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ فَإِنَّ بَيْدَةَ الْعَطَاءِ وَالْحَرَمَانَ ... فَمَتَى شئتَ اسْتَفْتَحْتَ بِالْإِدْعَاءِ أَبْوَابَ نِعْمَتِهِ» یعنی فقط از پروردگارت بخواه، زیرا عطا کردن و محروم نمودن فقط به

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۲۱۰.

دست اوست ... پس هرگاه خواستی با این کار درهای نعمت خدا را با دعا می‌گشایی^۱.

مجلسی در این باب ۳۴ زیارتنامه طولانی آورده است که پر از تملق و چاپلوسی و کلمات ضد قرآن می‌باشد^۲. در این زیارتنامه ها زائر گاهی خود را پست و گناهکار و مستحق عذاب دانسته سپس بلافاصله خود را از متقین شمرده است!! و می‌بینیم که بر دشمنان امام لعن و طعن و تکفیر و نفرین بسیار ذکر شده است، در حالی که قرنهایست که کسی با امام دشمن نیست و تمامی مسلمانان به ائمه علیهم السلام احترام می‌گذارند و مسلماً این جملات برای ایجاد غوغا و تفرقه بین مسلمین نوشته شده است!!، وگرنه به کسانی که پیش از هزار و چند سال است از دنیا رفته‌اند نه سلام و اظهار محبت اثر و نفعی دارد و نه طعن و لعن ضرری به آنها میرساند!! نکته دیگر اینکه در اکثر این زیارات امام را وارث انبیاء و مرسلین دانسته و در همین زیارات ائمه را از انبیاء برتر شمرده‌اند. با اینکه خود ائمه از این کارهای زشت و غلو نهی کرده‌اند و خودبین و خودپسند نبوده‌اند. حضرت امیر علیه السلام در وصیتی که به امام حسن علیه السلام کرده است می‌فرماید: «واعلم أن الإعجاب ضد الصواب وآفة الألباب» یعنی بدان که خودپسندی نادرست و آفت اندیشه‌هاست^۳.

۱- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲- به گمان نگارنده چون جناب مجلسی خود تأیید کننده پادشاهان بی‌تقوا و بزهکار بوده است، و از طرفی دیگر دعاگوی شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی بوده و حکومت شان را مورد تأیید ائمه‌ی اسلام قلمداد کرده و از آنان تعریف و تمجید می‌نموده است، شاید به غلط می‌پنداشته که ائمه‌ی اسلام نیز - نعوذ بالله تعالی - از اینگونه مداحی‌ها و ثناخوانیها خشنود می‌شوند!

۳- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

در زیارت ۲۸ پس از زیارت حضرت امیر علیه السلام می گوید: «اللهم واجعلنا له سامعین مطیعین و وزراء مناصحین و رفقاء مصاحبین» یعنی خدایا ما را برایش شنوندگانی مطیع و وزرایی خیرخواه و رفقای همنشین بگردان!! شاید چنین

پنداشته است که امام در دنیا حضور دارد که می خواهد وزیر او بشود تا شاید اداره عالم امکان را به دست او بسپارد!! امان از جهالت و نادانی. در این زیارت غلو و شرک را به حد آخرش رسانیده است و میگوید: «السلام علی نفس الله تعالی» یعنی سلام بر نفس خدای تعالی!! آیا بالاتر از این غلو وجود دارد؟! در سایر زیارات امام را چشم و گوش و دست و صورت خدا قرار می دادند ولی در این زیارت امام را ذات خدای تعالی قرار داده است، و ما به خدای تعالی از هر نوع غلو پناه میبریم و در جواب اینگونه خرافات و کفریات این آیه را تلاوت میکنیم: ﴿سُبْحٰنَهُۥ وَتَعٰلٰی عَمَّا یُقُوْلُوْنَ غُلُوًا کَبِیْرًا﴾ (سوره الإسراء).

عجیب اینکه مجلسی اکثر این زیارتنامه ها یا در واقع کفرنامه ها را بدون مدرک صحیحی نقل میکند، مثلاً می گوید از کتاب کهنه ای نقل کرده ام و یا از مصباح شیخ گرفته ام...!

و در همین زیارت می گوید: «أشهد أنك مجازي الخلق» یعنی شهادت می دهم ای امام که تو جزا دهنده خلق هستی. میبینیم که در اینجا کفر خود را تکمیل کرده است، خدای تعالی می فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ﴾ (سوره آل عمران آیه ۱۳۶) یعنی جزای ایشان، آمرزش پروردگارشان است. و فرموده: ﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوْءًا تُجْزَ بِهِۦ وَلَا تَجِدْ لَهُۥ مِن دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيْرًا﴾ (سوره النساء) یعنی هر که عمل بدی مرتکب شود، بدان سبب کیفر می شود و برای خویش جز خداوند دوست و یاور نمی یابد. و فرموده: ﴿جَزَاءٌ مِّن رَّبِّكَ

عَطَاءً حِسَابًا ﴿١٦٦﴾ (سوره النبأ) یعنی این پاداشی از پروردگارت است بخششی کافی. و فرموده: ﴿لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (سوره التوبه) یعنی تا خداوند ایشان را به بهتر از آنچه عمل کرده اند پاداش دهد. و فرموده: ﴿جَزَاءُ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ (سوره البينه آیه ۸) یعنی پاداش آنان نزد پروردگارشان است. و دهها آیه دیگر، ولی این غلو کننده بی دین می گوید امام جزا دهنده خلق است! آیا نخوانده که خدا فرموده است: ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾ (سوره الإنفطار) یعنی روز قیامت روزی است که هیچ کس برای دیگری فایده ای ندارد و فرمان آن روز مخصوص خدا است.

و از دیگر خرافات اینکه در این زیارت خیر و شر را از آن امام می داند و شکرگزار امام شده و او را حافظ از آتش دوزخ و کفیل امور دنیا و آخرت و نجات دهنده خود خوانده است، با اینکه خدا به رسول اکرم ﷺ که علی علیه السلام یکی از افراد امت اوست می فرماید: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ (سوره الأعراف آیه ۱۸۸) یعنی بگو یقیناً که من هیچگونه زیان و هدایت شما را در اختیار ندارم مگر آنچه که خداوند بخواهد. و فرموده: ﴿وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ﴾ (سوره الأنعام) یعنی تو را نگهبان و حافظ ایشان قرار نداده ایم و وکیل ایشان نیز نیستی. و فرموده: ﴿اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ﴾ (سوره الشوری) یعنی خداوند حافظ و مراقب ایشان است و تو وکیل آنان نیستی.

و دیگر اینکه در این زیارتنامه به امام می گوید: «فأنت سامع الدعاء وولي الجزاء» یعنی پس تو شنونده دعایی و پاداش دهنده هستی. چنین از این

زیارتنامه بر می آید که هر کس در زمین و آسمان دعا می کند و «یاالله» می گوید می تواند «یا علی» نیز بگوید!! با اینکه قرآن کریم می فرماید: ﴿إِنَّكَ سَمِيعٌ

الدُّعَاءِ ﴿۳۸﴾ (سوره آل عمران) یعنی پروردگارا همانا تو شنوای دعا هستی (و آن را برآورده میکنی). و فرموده: ﴿إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿۳۸﴾ (سوره ابراهیم) یعنی همانا پروردگارم شنوای دعا هست (و او را برآورده میکند).

و امام سجاد در دعای ۵۱ صحیفه سجادیه به خداوند عرض می کند: «وجدتک لدعائی سامعاً» یعنی پروردگارا تو را شنوای دعایم یافتیم. پیداست این زیارتسازان قصد داشته اند که تمام قوانین و مقررات قرآن را زیر پا بگذارند. در قرآن آمده است هر کس غیر از خدا را به دعا بخواند مشرک است: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا ﴿۲۱﴾ (سوره الجن) یعنی بگو فقط خدا را به دعا می خوانم و احدی را شریک او قرار نمی دهم. و فرموده: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ﴿۱۸﴾ (سوره الجن) یعنی بنابر این هیچ احدی را با خدا به دعا نخوانید. و فرموده: ﴿قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿۵۱﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ ﴿۵۱﴾ (سوره الإسراء) یعنی بگو غیر از خدا، کسانی را که گمان دارید بخوانید، ولی آنان نمیتوانند که از شما زبانی را برطرف کنند و توانایی تغییر دادن در هیچ چیزی را ندارند، کسانی که اینان به دعا می خوانند خود برای تقرب به خدا وسیله می جویند. و صدها آیه ی دیگر که دلالت دارد غیر خدا را نباید به دعا خواند و خواندن غیر خدا را شرک دانسته است.

در زیارت ۳۰ حضرت امیر را پیغمبر و رسول قرار داده و می گوید: «السلام عليك يا وارث إبراهيم الخليل في نبوته و يا وارث موسى الكليم في رسالته» یعنی سلام بر تو ای وارث نبوت ابراهیم خلیل و ای وارث رسالت موسی کلیم!! تا به حال نشنیده بودیم که نبوت و رسالت به میراث می رود، ولی غلو کنندگان عقل خود را از دست داده اند. جای تعجب است که چرا مجلسی و سایر علمای شیعه این کفریات و مزخرفات را بدون هیچ انتقاد و مخالفتی در کتب خود ذکر کرده اند؟! مجلسی بسیاری از این کفریات را از کتاب «محمد بن المشهدی» که کتابی به نام «مزار کبیر» نوشته است نقل کرده و معلوم نیست این «محمد بن المشهدی» خدا پرست بوده یا امام پرست؟ این همان کسی است که دعای ندبه را برای شیعیان به تحفه آورده است؟ نگارنده در جزوه «بررسی دعای ندبه» تعدادی از جملات ضد قرآن این دعا را نقل و نقد کرده ام.

و در زیارت ۳۲ می گوید به در بارگاه که رسیدی بگو: «أشهد أنك تسمع صوتي أتيتك متعاهداً لديني وبيعتي» یعنی گواهی میدهم ای امام که تو صدایم را می شنوی، من آمده‌ام که با تو در دینم عهد ببندم و با تو بیعت نمایم!! آیا می خواهد پس از هزار سال، امام از عالم دیگر به دنیا برگردد تا با او بیعت کند؟!

و باز در همین زیارت می گوید: «لا يخيب من ناداكم» یعنی آنکه شما را ندا میکند مایوس نمیگردد. در حالی که حضرت زین العابدین امام سجاد عليه السلام در دعای ابو حمزه عرض می کند: «الحمد لله الذي لا أدعو غيره ولو دعوت غيره لخيب [لم يستجب لي] دعائي والحمد لله الذي لا أرجو غيره ولو رجوت غيره لأخلف رجائي» یعنی ستایش شایسته خدایی است که جز او را به دعا نمی خوانم و اگر جز او را به دعا بخوانم ناامیدم می سازد [دعایم را اجابت نمی کند] و ستایش شایسته خدایی است که جز به او امید ندارم و اگر به جز او

امیدوار باشم، امیدم را برآورده نمیسازد. و در صحیفه سجادیه عرض می‌کند: «الحمد لله الذي أغلق عنا باب الحاجة إلا إليه» یعنی ستایش خدایی را که درهای حاجت و نیاز را جز به سوی خودش بر ما بسته است. (دعای اول) و «لا

يشركك أحد في رجائي ولا يتفق أحد معك في دعائي ولا ينظمه وإياك ندائي» یعنی کسی در امید داشتن به او، با تو شریک نمی‌شود و کسی در خواندن و دعایم با تو همراه نمیشود و در ندا کردن و خواندن کسی با تو به یک سلک در نمی‌آید. (دعای بیست و هشتم) یعنی امید و درخواست و خواندنم فقط متوجه توست نه دیگری. همچنین عرض می‌کند: «أدعوك فتجيبني ... فلا أدعو سواك ولا أرجو غيرك» یعنی تو را می‌خوانم که مرا اجابت کنی ... و غیر تو را نمی‌خوانم و به جز تو امیدی ندارم. (دعای پنجاه و یکم) حال خواننده مختار است تا دعای حضرت سجاد را قبول کند یا سخن ساخته «محمد بن المشهدی»!!

در این زیارت جمله ای هست که نشان می‌دهد بافنده دعا، علی عليه السلام را از انبیاء می‌دانسته است!! زیرا می‌گوید: «السلام علی سفیر الله بینه و بین خلقه» یعنی سلام بر تو ای سفیر خدا بین او و بین خلقش. در حالی که سفارت الهی مخصوص انبیاء علیهم السلام می‌باشد.

لازم به ذکر است که فرقه ای در طول تاریخ به نام «مفوضه» وجود داشته اند که عقیده شان این بوده که خدا امر و تدبیر جهان را به محمد و علی واگذار کرده است، و آن دو مدبر امور جهان می‌باشند! ائمه علیهم السلام در بسیاری از احادیث ایشان را لعن و تکفیر کرده اند. و یکی از آنان همین زیارت ساز جاهل است که در این زیارت می‌گوید: «وفوض إليكم الأمور وجعل إليكم التدبير» یعنی خدا امور جهان و تدبیر آن را به شما واگذار کرده است! در این

زیارت همه نمونه خرافات جمع شده و مصداق «آنچه خوبان همه داند تو تنها داری» شده است. از آن جمله خداوند در آیات متعدد فرموده که من جهان را برای بهره بردن تمام مردم چه مؤمن و چه کافر مسخر کرده ام، مثلاً می فرماید: ﴿الْمَرْتَرُونَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ (سوره لقمان آیه ۲۰) یعنی آیا ندیدید که خدا برای بهره بردن شما آنچه در آسمانها و زمین است مسخر کرده است.

ولی در این زیارت می گوید: «وأعطاكم المقاليد وسخر لكم ما خلق» یعنی خدا کلیدهای خلقت را به شما داد و آنچه را آفرید برای شما مسخر نمود!! رسوا باد این دروغگو، آیا خدا کلید جهان را به دست ایشان داده و - نعوذ بالله - خود را از هر کاری فارغ کرده است؟! در حالی که قرآن ضد آن را تقریر میکند: ﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾ (سوره الشوری آیه ۱۲) یعنی داشتن کلید آسمانها و زمین مخصوص اوست، رزق و روزی را برای هر کسی که بخواهد می گستراند و تنگ میکند.

نمی دانم این زیارت سازان چه مرضی دارند که می خواهند خدا بیکار و امام همه کاره باشد، امامی که اگر غذا نخورد زنده نمی ماند و اگر نفس نکشد جان می سپارد.

در این زیارت به امام می گوید: «إياب الخلق إليكم وحسابهم عليكم» یعنی بازگشت خلق به سوی شما و حساب آنها با شماست. این جمله صریحاً مخالف قرآن است، چنانکه در بررسی زیارت جامعه^۱ بیان خواهد شد.

باز در این زیارت به امام می گوید: «عليكم الاعتماد يوم المعاد» یعنی روز قیامت اعتماد و اتکاء به شماست. در حالی که خدا فرموده است: ﴿يَوْمَ لَا

۱- ر. ک، صفحه ۳۵۱، همین کتاب.

تَمَلِّكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا ﴿ (سوره الإنفطار آیه ۱۹) یعنی روزی که هیچکس برای کسی اختیاری ندارد.

در این زیارت آیاتی را که راجع به انبیاء و ملائکه است، مخصوص امام دانسته و می گوید: «یا من اصطفاهم أنتم السفرة الکرام البررة یا عیون الله فی خلقه» یعنی ای امامانی که خدا ایشان را برگزیده است، شما سفیران بزرگوار خداید، ای خبرگزاران خدا در میان خلقش! آیا خدا احتیاج به خبرگزار از جنس بشر دارد تا از حال خائنین مطلع گردد؟! و این در صورتی است که خدا رسول خود و تمام امتش را از تجسس و جاسوسی نهی کرده و فرموده است: ﴿وَلَا تَجَسَّسُوا﴾ (سوره الحجرات آیه ۱۲) یعنی در امور مردم تجسس نکنید. پس چگونه ممکن است امام خبرگزار باشد؟! مگر امام مکلف نیست؟! و باز در اینجا امام را حافظ و حارس خود دانسته و می گوید: «واحشرونی فی جملتکم واحرسونی من مکاره الدنیا والآخرة» یعنی مرا در زمره خود محشور کنید و از مکاره دنیا و آخرت حفظ کنید. چنین پیداست که این بیچاره قرآن نخوانده است، زیرا خداوند مکرراً به رسول خود فرموده است: ﴿فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِیْظًا﴾ (سوره النساء) یعنی ما تو را برای ایشان حافظ و نگهبان نفرستادیم. و می فرماید: ﴿وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِیْظٍ﴾ (سوره هود آیه ۸۶ و سوره الأنعام آیه ۱۰۴) یعنی من نگهبان شما نیستم.

اما جالب این است که مجلسی و شیخ عباس قمی و امثال ایشان نمازی را از «حسن مثله جمکرانی» مجهول الحال روایت کرده اند و در ذیل آن دعایی ذکر شده که ما آن را از «مفاتیح الجنان» نقل می کنیم و آن همان دعایی است

که به مردم گفته می شود تا پس از نماز حضرت صاحب خوانده شود. یکی از جملات این دعا چنین است: «یا محمد! یا علی! احفظانی فإنکما حافظای وانصرانی فإنکما ناصرای، یا محمد! یا علی! اکفیانی فإنکما کفیانی» یعنی ای محمد و ای علی شما دو نفر مرا حفظ کنید، زیرا که شما حافظ و نگهبان من هستید و مرا یاری کنید که شما یاور من هستید و مرا کفایت کنید که شما مرا کافی هستید! در صورتی که خدا به رسول خود مکرر فرموده است تو حافظ مردم نیستی و مکرر فرموده: ﴿وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ (سوره التوبه) یعنی برای شما غیر خدا سرپرست و یآوری نیست. و فرموده: ﴿وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا﴾ (سوره النساء) یعنی فقط خدا ولی و سرپرست است و کافی است که خدا یاور باشد. و فرموده: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾ (سوره الزمر آیه ۳۶) آیا خدا برای بنده خود کافی نیست. ولی این مشرکین، غیر از خدا را به عنوان یاور و حافظ و نگهبان می خواهند! اگر بخواهیم خرافات و کفریات مفاتیح را بیان کنیم باید کتابی جداگانه بنویسیم^۱. آیا آنکه در زیارت می خواند: «واحشروني في جهلتكم» یعنی مرا در زمره ی خویش محشور کنید، نمی داند که حشر و نشر به دست کسی جز خدا نیست. چنانکه فرموده: ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾ (سوره الحجر) یعنی و محققاً این پروردگارت هست که ایشان را محشور می کند همانا او حکیم و علیم است. لازم به ذکر است که تقدیم «هو» بر فعل «یحشر» دلالت بر حصر دارد. و باید دانست که انبیاء و امامان وقت حشر و نشر و قیامت را نمی دانند چه برسد به اینکه کسی را محشور کنند چنانکه فرموده: ﴿يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ

۱- نگارنده کتابی مختصر به نام تضاد مفاتیح الجنان با آیات قرآن تألیف کرده ام.

اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ﴿٣٤﴾ (سوره الأحزاب) یعنی از تو درباره (زمان وقوع) قیامت سؤال می کنند، بگو همانا علم آن فقط نزد خداست، تو

چه می دانی شاید وقت قیامت نزدیک باشد. و فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ (سوره لقمان آیه ۳۴) یعنی علم (وقت برپایی قیامت) فقط نزد خداست. آری ملتی که از کتاب آسمانی خود بی خبر باشد، بازار بدعتها و کفریات در میان شان رواج می یابد!

زیارت ۳۴ نیز مجموعه ای از کفریات و موهومات است که اکثر جملاتش ضد قرآن می باشد. از آن جمله می گوید: «حجة رب العالمین علی الأولین والآخین وملجأ ذوی النهی ویا شجرة النداء وصاحب الدنيا والحجة علی جمیع الوری وباب الله وعبیة غیب الله ومجلی إرادة الله وموضع مشیة الله وأول من ابتدع الله والحجة علی جمیع من خلق الله، أیها النبأ العظیم والذکر الحکیم وأیها الحبل المتین ومرشد البریات وعالم الخفیات ویا صاحب العمل المخزون وعارف الغیب المکنون وعالم بما کان وما یکون، مثیب أولیائه یوم الحساب ومهلك أعدائه بألیم العذاب وقاصم المعاندين الأشرار وعالم السرّ وأخفی، أیها النازل من علیین ومهلك من طغی من الأولین، یا سامع الأصوات، یا من حظی بکرامة ربه فجعل عن الصفات واشتق عن نور...» و از این قبیل کلمات که تمامش کفر و شرک و ضد قرآن است، و خواندن آنها حرام و اعتقاد به آنها انکار اسلام است، هر چند بعید نیست فریبکاری پیدا شود و برای اثبات این کفریات، به اخباری متوسل شود که همان اخبار نیز ساخته و پرداخته همین غلو کنندگان و مشرکین است و بدیهی است که روایات اینگونه افراد قابل اعتماد نیست. باری زیارت ساز جاهل، صفات خدا را به امام نسبت داده و می گوید: «کلُّ یا مولای عن نعتک أفهام الناعتین وعجز عن وصفک لسان الواصفین، کیف أصف یا مولای حسن ثنائک والأوهام عن معرفة کیفیتک عاجزة والأذهان عن بلوغ حقیقتک قاصرة» یعنی ای مولای من ای

امام از وصف تو فهم وصف کنندگان الکن و ناتوان است و زبان وصف کنندگان از وصف تو عاجز است، چگونه ای مولای من زیبایی ثنای تو را وصف کنم در حالی که خیال از شناخت چگونگی تو ناتوان است و افکار از رسیدن به کنه حقیقت تو کوتاه است. ملاحظه کنید این دشمن علی علیه السلام، امام را چنان وصف می کند که خود حضرت امیر علیه السلام خدا را وصف می کند و بنده خدا را همچون خدا قابل درک نمی داند!!!

توجه کنید که حضرت امیر علیه السلام خدا را به همین گونه که این غلوکننده میگوید، وصف کرده است: «الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون، ولا يحصي نعمائه العادون، ولا يؤدي حقه المجتهدون، الذي لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن» یعنی ستایش خدایی را که گویندگان مدح او [چنانکه باید و شاید] نتوانند مدح کنند، و هیچ کس نمی تواند نعمتهای او را بشمارد، و هیچ کس نمی تواند حق او را ادا کند، خدایی که اندیشه های دوربین او را درک نمیکنند و فکرهای غواص به چگونگی او نمیرسند.^۱ آیا واقعا این زیارت ساز دوستدار علی علیه السلام است که اینگونه برخلاف تعلیمات آن بزرگوار سخن می گوید؟

اگر بخواهیم تضاد جملات این زیارت را با قرآن بیان کنیم، این کتاب بسیار طولانی خواهد شد. اگر می بینیم که فرق اسلامی فرقه شیعه امامیه را رافضی و مشرک خوانده اند، از آن روست که اینگونه مطالب را در کتب و زیارات شیعه می بینند. اینک چند جمله از این زیارتنامه را با تعالیم قرآن مقایسه کنیم:

زیارت ساز جاهل می گوید: ای امام تو حجت رب العالمین بر اولین و آخرین هستی، یعنی تو حجتی حتی بر کسانی که قبل از دنیا آمدن تو، زندگی میکرده اند و بر کسانی که بعداً تا قیامت به دنیا می آیند و تو را ندیده و تو نیز آنان را ندیده ای، یعنی تو حجت بر تمام انبیاء و مرسلین هستی، حال چگونه

۱- نهج البلاغه، خطبه ی اول.

امکان دارد که امام بر پیشینیان خود حجت باشد؟ این را فقط زیارت ساز جاهل می داند!!

و می گوید تو ملجأ و پناه تمام عقلاء هستی، با اینکه خدا می فرماید: ﴿وَطُنُّوا

أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ﴾ (سوره التوبه آیه ۱۱۸) یعنی هیچ پناهگاهی در برابر خدا نیست مگر به سوی خود او.

و نیز می گوید: تو درخت موسی هستی که ندا داد، حال اینکه درخت خودش ندا نداد و ناطق نبود، بلکه خدا در آن فضا ندا و نطق فرمود.

و می گوید تو صاحب دنیایی^۱. حال آنکه قرآن خداوند را مالک دنیا و صاحب اختیار انبیاء و اولیاء می داند و می فرماید: ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (سوره الشوری آیه ۴۹).

و می گوید: تو در خدا و ظرف غیب خدایی. با اینکه خدا به رسول خود فرموده: ﴿قُلْ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾ (سوره الأنعام آیه ۵۰، و سوره هود ۳۱) یعنی بگو من غیب را نمی دانم.

و می گوید: تو آینه ی اراده ی خدایی. با اینکه امام کاظم فرموده است: «إِرَادَةُ اللَّهِ هِيَ الْفِعْلُ لَا غَيْرَ ذَلِكَ» یعنی اراده ی خدا همان کار او است نه چیز دیگری^۲ دیگر اینکه اراده ذهن و آینه ندارد و ظرف و چمدان نمی خواهد.

و می گوید: تو محل مشیت خدا و نخستین کسی هستی که خدا او را آفرید و حجت بر جمیع آفریدگان خدا هستی!! اما علی عَلَيْهِ السَّلَامُ انبیاء را حجت می داند و فرموده است: «بعث رسله بما خصهم به من وحیه، وجعلهم حجة له علی خلقه، لثلاث حجة لهم بترك الإعذار إليهم» یعنی خداوند پیامبران را مبعوث فرمود و

۱- اگر امام صاحب دنیا است پس شما چرا برای او گریه و زاری می کنید که چرا ۲۵ سال ریاست نکرده است، کسی

که خود صاحب دنیا است که نباید برای ترک ریاست چند روزه اش در گوشه ای از دنیا آن همه غوغا کرد!

۲- توحید صدوق، مکتبه ی الصدوق، ص ۱۴۷.

وحی خویش را به آنان اختصاص داد و آنان را بر مردم حجت قرار داد تا برای مردم عذر و بهانه‌ای باقی نماند.^۱ همچنین آن حضرت قرآن را حجت کافی دانسته است و در وصف آن فرموده: «أنزل علیکم الكتاب تبیاناً لكل شیء... فألقى إلیکم المذرة واتخذ علیکم الحجة» یعنی قرآن را که بیان‌کننده همه چیز [در مورد دین] هست، نازل فرمود... جای عذر بر شما باقی ننهاد و حجت را بر شما تمام فرمود.^۲ و فرموده: «أرسله بحجة کافية» یعنی خداوند رسولش را با قرآنی که حجت کافی است فرستاد.^۳ و فرموده: «صامت ناطق، حجة الله علی خلقه» یعنی قرآن خاموشی ناطق و حجت خدا بر بندگانش می باشد.^۴

باز این زیارت ساز می گوید: ای نبأ عظیم و ذکر حکیم، در حالی که خدا قرآن را ذکر حکیم خوانده است، نه آن امامی که خود تابع قرآن است چنانکه فرموده است: «ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَیْكَ مِنَ الْآیَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ» (سوره آل عمران) یعنی این چیزی را که بر تو می خوانیم از آیات و ذکر حکیم است. اما این زیارت ساز هیچ توجه ای به قرآن ندارد.

و میگوید: ای حبل الله المتین. نمیدانم چگونه امامی که در دنیا وجود ندارد را پناه و ریسمان محکم خوانده و می خواهد به او چنگ بزند. از همین رو امام در حال احتضار فرمود: «غداً مفارقکم» یعنی فردا از شما جدا می شوم و از دنیا می روم^۵ و اگر در دنیا بود و با امثال اینگونه زیارت سازان روبرو می شد قطعاً ایشان را مشمول احکام مشرکین می دانست!

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۸۶.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۱.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳.

۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۹.

و می‌گوید: تو مرشد مخلوقات و دانای خفایا هستی! اما خداوند در وصف خود فرموده است: ﴿إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَىٰ﴾ (سوره الأعلى) یعنی یقیناً این

خداست که آشکار و پنهان را می‌داند. و فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ﴾ (سوره آل عمران آیه ۵) یعنی به درستی که بر خداوند هیچ چیز پنهان نمی‌ماند. و فرموده است: ﴿فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَىٰ﴾ (سوره طه) یعنی همانا که خداوند آنچه را که راز و پنهان باشد می‌داند. و فرموده که علی يعلم الجهر و ما یخفی.

زائر جاهل به امامی که از خیانت برخی از مسؤولین حکومت خود خبر نداشت، می‌گوید: «أنت عینه الحفیظة التي لا تخفی علیه خافیة» یعنی تو چشم یا خبرگزار خدایی که هیچ چیز بر او مخفی نمی‌ماند. واقعاً انسان خجالت می‌کشد این کفریات را بنویسد، چگونه مجلسی و مانند او که ادعای دانش دارند این چیزها را نوشته‌اند؟ مگر نمی‌دانند خدا به رسولش فرموده است: ﴿وَمِنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَهُمُ﴾ (سوره التوبه آیه ۱۰۱) یعنی برخی از اهل مدینه دارای نفاق هستند، تو ایشان را نمی‌شناسی، ما ایشان را می‌شناسیم. با این وجود این جهال می‌گویند: امام عالم بما کان و ما یکون است؟ یعنی امام به آنچه بوده و خواهد بود عالم است!! و این زیارتنامه مملو از این اباطیل می‌باشد.

و عجیب اینکه مجلسی در باب «زیاراته المختصة منها زیارة یوم الحادی والعشرین» از قول حضرت «خضر» ناموجود زیارتنامه آورده است، چنانکه در بحار و در کافی روایت کرده اند که در روز ۲۱ ماه رمضان خضر آمد و برای حضرت امیر زیارتنامه خواند، در حالی که انبیاء و اولیاء قبل از رسول خدا به تصریح قرآن همه وفات کرده اند، و خداوند فرموده است: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ

مَنْ قَبْلَكَ الْخُلْدُ ﴿ (سوره الأنبياء آیه ۳۴) یعنی ما برای بشری قبل از تو جاویدانی و ماندگاری در دنیا را قرار نداده ایم. بنابراین تمام کسانی که قبل از پیامبر ﷺ بوده اند همه وفات کرده اند، ولی این متقلبان مانند مرشدان صوفیه که به دورغ از خضر خرقة گرفته اند زیارتنامه گرفته اند!!

ثواب زیارت در عید غدیر و اوقات دیگر و زیارت حضرت معصومه

در این باب و ابواب دیگر ثوابهای اغراق آمیزی برای زیارت قبر نوشته‌اند که یک هزارم آن را برای زیارت امام و یا رسول در زمان حیاتشان ننوخته‌اند. مگر قبر چه فایده ای دارد؟ چگونه زیارت قبر از زیارت خود امام برتر است؟ مگر مقبره محترم تر از خود پیغمبر اکرم ﷺ است؟ چگونه در حال حیات رسول خدا و ائمه علیهم السلام همسران شان جنب و حیض و نفاس می‌شدند و در کنار خود رسول و یا خود امام بودند و در بستر و اطاق و حیاط ایشان حضور داشتند و حضورشان حرام نبود اما اکنون بنا به فتوای خرافیون اگر شخص جنب و یا حیض باشد رفتنش به زیارت قبرشان حرام است؟ معلوم نیست این احکام حرمت ورود حیض و جنب به بارگاه ایشان چه وقت نازل شده است. شکی نیست که این احکام غیر از آن چیزی است که خدا نازل کرده است. آیا نفهمیده اند که خداوند فرموده است: ﴿ وَمَنْ لَمْ تَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴾ (سوره المائده) یعنی هر آن کس به آنچه که خداوند نازل فرموده حکم نکند کافر است.

دیگر اینکه در زمان رسول ﷺ و ائمه بارگاهی نبوده است تا این احکام درباره آنها نازل شود، لابد این احکام وقتی که سلاطین جور این بارگاهها را ساخته اند از جانب شیاطین نازل گردیده است!! احترام ائمه به این نیست که احکام غیر الهی بتراشید و به گناه آلوده شوید. فقهاء باید همواره این آیه کریمه را جلوی چشمان خود قرار دهند که میفرماید: ﴿ وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمْ

الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿۱۸۵﴾ (سوره النحل) یعنی با آنچه زبانتان وصف میکند به دروغ نگویید که

این حلال است و این حرام که با این کارتان بر خدا افتراء ببندید، کسانی که بر خدا دروغ می بندند هرگز رستگار نمیشوند.

در زیارت قبر حضرت فاطمه معصومه در قم از امام صادق علیه السلام روایت جعل کرده اند که «من زار فاطمة بقم فله (وجبت له) الجنة» یعنی هر کس قبر فاطمه معصومه را در قم زیارت کند بهشت بر او واجب خواهد شد. ما نمیدانیم چگونه زیارت انبیاء و ائمه در حال حیات شان سبب وجوب بهشت نمی شود، اما زیارت قبر یکی از اولاد یا نوادگانشان باعث وجوب دخول به بهشت می شود؟ مگر قبر یک دختر از تمام انبیاء و اولیاء برتر است؟! آیا اگر کسی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را در زمان حیاتش ملاقات می کرد واجب الجنة می شد؟! همه اینها خود دلیل بر این است که جعلان و کذابان هر چه خواسته اند بر دین خدا بسته و بر خدا افتراء بسته اند: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ (سوره الأنعام آیه ۱۴۴) یعنی چه کسی ستمکارتر از آن کسی است که بر خداوند افتراء می بندد تا مردم را نادانسته گمراه سازد.

به دستاویز اینگونه احادیث دروغین، هر بدکار و گنهکاری مرقد بزرگان دین را زیارت و دل خود را بی دلیل خوش میکند و به همین سبب این همه صحن و سرا و گنبد زرین و ایوان و گلدسته های طلا و نقره ساخته شده و باغات و مزارع و دکاکین و کاروانسراها و منازل و زمینهای زیادی وقف آن امامزادگان شده و میلیاردها تومان موقوفات به شکم عده ای بیکار و مفتخور به

نام متولی و ناظر و هیئت امناء و دیگر ستمگران، سرازیر می‌گردد. در صورتی که اگر حضرت معصومه زنده میشد اندک غذایی برای سدّ جوع، او را کفایت می‌کرد و احتیاج به این همه موقوفات نداشت و او از این همه تجملات بیزار است، و حال سایر امامزادگان و موقوفه خوران به همین منوال میباشد.

در زیارت غدیر نوشته‌اند: «وفي مدح الله تعالى لعلي غنى عن مدح المادحين وتقريظ الواصفين» یعنی با مدح خدای تعالی برای علی عليه السلام نیازی به مدح دیگران و ثناخوانی وصف کنندگان نیست. سوال این است که اگر واقعاً این جملات را درست می‌دانید و قبول دارید پس چرا چندین صفحه در زیارت آن حضرت را مداحی می‌کنید؟! دیگر آنکه خداوند اصولاً کس به خصوصی را مدح نمی‌کند، بلکه مدح خدا شامل فرد یا افرادی است که دارای اوصاف حسنه باشند. در نهج البلاغه باب حکم آمده است هنگامی که حضرت امیر عليه السلام به شام می‌رفت دهقانان انبار به احترام وی از اسبانشان پیاده شدند، آن حضرت از این کار ناراحت شده و فرمود: «ما هذا الذي صنعتموه؟» یعنی این چه کاری است که می‌کنید؟! و در شهر کوفه وقتی شخصی به نام «حرب» می‌خواست پیاده در رکاب آن حضرت که سواره بود راه برود حضرت او را نکوهش کرد و فرمود: «ارجع فإن مشى مثلك مع مثلي فتنة للوالي ومذلة للمؤمن» یعنی برگرد که پیاده آمدن شخصی همچون تو در کنار شخصی همچون من [که سواره‌ام] فتنه‌ای برای والی و ذلتی برای مؤمن است.^۲ و همچنین وقتی گروهی در پیش روی آن حضرت، او را مدح می‌کردند فرمود: «اللهم إنك أعلم بي من نفسي وأنا أعلم بنفسي منهم، اللهم اجعلنا خيراً مما يظنون، واغفر لنا ما لا يعلمون» یعنی

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۷.

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۲۲.

پروردگارا! همانا تو از من به احوالم داناتری و من نیز به خودم از ایشان داناترم، پروردگارا ما را بهتر از آنچه ایشان می‌پندارند قرار ده و آنچه را که از ما نمی‌دانند بر ما بیامرز.^۱

در زیارت عید غدیر برای اثبات خلافت الهی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و اینکه او به حکم الهی خلیفه است جملاتی ذکر کرده اند. در صورتی که خود امام به این جملات روز اول خلافت استدلال نکرده و خلافت را به انتخاب مردم می‌دانست و مکرر بر منبر می‌فرمود: «امیر کسی است که شما او را امیر کرده باشید». و اگر واقعاً خدا او را منصوب کرده بود واجب بود اظهار کند که أنا الامام المنصوب من الله. ولی این کار را نکرد، بلکه از خلافت اظهار کراهت کرد و فرمود: «والله ما كانت لي في الخلافة رغبة، ولا في الولاية إربة، ولكنكم دعوتوني إليها» یعنی به خدا قسم من هیچ میلی به خلافت ندارم و هیچ احتیاجی به ولایت و سرپرستی ندارم ولی شما مرا به این کار دعوت کردید.^۲ و فرمود: «دعوني و التمسوا غيري ... و أنا لكم وزيراً خيراً لكم من أمير» یعنی مرا رها کنید و به دنبال کس دیگری بروید، اگر من وزیر شما باشم بهتر از این است که امیرتان شوم.^۳ و فرمود: «إني لم أرد الناس حتى أرا دوني، ولم أبايعهم حتى بايعوني» یعنی من قصد (ولایت بر) مردم را نکردم بلکه ایشان خواستند که من ولی امرشان باشم، و دست بیعت به سویشان دراز نکردم تا وقتی که ایشان با من بیعت نمودند.^۴ و فرمود: «تقولون البيعة البيعة قبضت كفي فبسطتموها، ونازعتكم

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۰۰.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۹۲.

۴- نهج البلاغه، نامه ۵۴.

يدي فجاذبتموها» یعنی شما پی در پی می گفتید بیعت می خواهیم بیعت می خواهیم، من دست خود را از بیعت کردن با شما کشیدم، شما آن را باز کردید، و دستم را عقب کشیدم و شما آن را به سوی خود کشیدید^۱. و فرمود: «مددتموها فقبضتها ... حتی انقطعت النعل، وسقط الرداء، ووطئ الضعیف» یعنی دستم را برای بیعت کشیدید و من آن را بستم و طوری برای بیعت ازدحام کردید که کفشها پاره شد و عباها ازدوش افتاد و ضعیف زیر پا ماند^۲. و همچنین در خطبه ی ۳۴، ۳۷ و ۱۳۶ و مکتوب ۱ و ۷ و غیره برای خلافت خود به بیعت مردم استدلال نموده و خود را از طرف خدا منصوب ندانسته است. و در مکتوب ششم نهج البلاغه و دهها حدیث دیگر خلافت را به انتخاب مهاجرین و انصار دانسته است.

در این زیارت برای اثبات خلافت علی علیه السلام به این آیه استدلال کرده است: ﴿يَتَأْتِيَ الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (سوره المائده) یعنی ای رسول خدا آنچه را که از پروردگارت بر تو نازل شده است ابلاغ کن، اگر چنین نکردی رسالت و پیام خدا را نرسانده ای و [بدان که] خداوند تو را از [شر] مردم حفظ می کند و همانا خدا قوم کافران را هدایت نمی کند.

می پرسیم مگر خداوند نفرموده است: ﴿مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾ یعنی آنچه را که بر تو نازل شده است به مردم برسان؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را که بر او نازل شده است ابلاغ فرموده است یا خیر؟ و اگر ابلاغ فرموده است آیه مذکور در کجای قرآن و کدام آیه است؟ اگر آنچه که نازل شده درباره ی خلافت الهی و

۱- نهج البلاغه، خطبه ی 137.

۲- نهج البلاغه، خطبه ی 229.

بلا فصل علی عليه السلام می باشد، چرا در قرآن چنین آیه ای نیامده است؟ و چرا بلا فاصله پس از همین آیه ذکر نشده است؟ نکند اعتقاد دارید که — معاذ الله —

پیامبر صلی الله علیه و آله آیه مذکور را نرسانده است؟! یا اینکه اعتقاد دارید — معاذ الله — آیه مذکور از قرآن حذف شده است؟! زیرا در این آیه هیچ ذکری از خلافت نیست و قبل و بعد آیه شریفه نیز تماماً راجع به یهود و نصاری می باشد!! دیگر اینکه چرا آیه بعد را که با کلمه «قل» آغاز شده است، همان (ما أنزل) یعنی آنچه که بر او نازل شده است ندانیم؟ زیرا هم با آیه قبلی کاملاً متناسب است و هم با چندین آیه قبل، هم سیاق و مرتبط است. زیرا در آیات مذکور نیز تمام سخن درباره اهل کتاب است. علاوه بر این در آخر آیه فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ یعنی همانا خداوند قوم کافران را هدایت نمی کند. پس این آیه خطاب به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، زیرا آنان کافر نبوده اند، و اگر کسی بگوید که آنها کافر بوده اند، از کجا بدانیم که خودش واقعاً به قرآن و اسلام معتقد است، در حالی که به راحتی و بدون دلیل متقن، ممدوحین قرآن را کافر می خواند؟

چگونه ممکن است خداوند چند هزار تن از اصحاب پیامبر را اعم از مهاجرین و انصار و مجاهدین مسلمان که در رکاب رسول الله صلی الله علیه و آله به حج شتافته اند، به جای گفتن: «تقبل الله» کافر خطاب فرماید؟! آن هم آن خدایی که این همه آیه در مدح مهاجرین و انصار نازل نموده است.

دیگر آنکه چرا قبل از ابلاغ موضوع مورد نظر، پروردگار در همان آیه ۶۷ آنها را کافر خطاب کرده است؟ اگر پندار مدعیان ولایت صحیح می بود، شایسته بود که این خطاب پس از انکار و عدم پذیرش مساله ولایت، نازل شود

و منکران کافر خوانده شوند نه قبل از ابلاغ موضوع، زیرا آیه به سبک آیاتی نیست که موضوعی را ذکر کرده باشد و بفرماید هر که موضوع مذکور را نپذیرد در شمار کافران خواهد بود. بلکه آیه بدون ذکر موضوع، عده‌ای را کافر می‌خواند و معلوم می‌سازد خطاب آن متوجه کسانی است که از قبل و به عللی دیگر، از کافران بوده‌اند و اکنون به قصد اتمام حجت یا اعلان خصومت یا مقاصد دیگر مورد خطاب واقع می‌شوند در حالی که اگر اصحاب پیامبر را چنانکه مدعیان می‌خواهند مشمول مقطع آیه ۶۷ بدانیم، ایشان قبل از ابلاغ موضوع خلافت الهی علی علیه السلام هنوز کاری که آنان را مستحق خطاب کافرین بنماید نکرده بودند، بلکه بر عکس ممدوح قرآن بوده‌اند، پس چگونه ممکن است قرآن خطاب خود را با کافر خواندن آنان آغاز کند؟

وانگهی اگر خداوند به رسول خویش فرموده است: «نترس که ما تو را از شر قوم کافر حفظ می‌کنیم» آیا ممکن است که این قوم کافر همان اصحاب پیامبر بوده باشند؟ مگر رسول خدا از اصحابش که اکثر قریب به اتفاقشان جان نثار و مطیع وی بوده‌اند، همچون یهود و نصاری احساس خطر می‌کرد و بیمناک بود؟ اگر آنان کافر و منافق بوده‌اند چرا پیامبر با آنان زندگی میکرد و آنان را گرمی می‌داشت و با آنها غذا می‌خورد و برخی از آنان را به امامت نماز گماشت (مانند ابوبکر)؟ به هر حال موضوع آیه با مقصودی که مدعیان می‌خواهند هیچ تناسبی ندارد.

علاوه بر این اگر آنان کافر و منافق بودند چرا علی علیه السلام آنان را ستوده است؟ آیا ممکن است علی از منافق و کافری تمجید کند؟ آیا نشنیده‌اند که حضرتش درباره ی اصحاب پیامبر فرموده است: «لقد رأیت أصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم قد باتوا سجداً و قیاماً، یراوحون بین جباههم و خدودهم و یقفون علی مثل الجمر من ذکر معادهم، کأن بین أعینهم ركب المعز من طول سجودهم، إذا ذکر الله هملت

أعينهم حتى تبل جيوبهم» یعنی اصحاب محمد ﷺ را دیدم که شب را به سجده و قیام بیدار می مانند و گاهی پیشانی و گاهی رخسارشان را به خاک سجود می گذاشتند و از به یاد آوردن روز جزا، همچون اخگری سوزان می شدند، پیشانیهایشان بر اثر طول سجود، همچون زانوی بُز پینه بسته بود، هرگاه ذکر خدا می شد گریبانشان از اشک تر می شد.^۱ و فرموده است: «هم والله ربوا الإسلام كما يرى الفلومع غنائهم، بأيديهم السباط وألستهم السلاط» یعنی به خدا سوگند ایشان اسلام را همچون کره اسب یکساله ای که از شیر مادرش گرفته شده، با دستهای باز و زبانهای تیزشان پرورش دادند.^۲ یعنی به اسلام خدمت کردند.

همچنین حضرت زین العابدین عليه السلام در دعای چهارم صحیفه سجادیه در حق اصحاب رسول صلی الله علیه و آله دعا نموده و ایشان را به نیکی یاد کرده و از ایشان تمجید و مدح بلیغ نموده و آنان را هدایت یافته دانسته است. و همچون دعای فوق، در پاره ای از ادعیه دیگر نیز از اصحاب رسول مدح و در حق شان دعاء شده است، مانند دعای روز سه شنبه در مفاتیح الجنان که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را منتجبین خوانده و بر ایشان درود فرستاده است. ولی با وجود آیات روشن قرآن در مدح ایشان، از آوردن جملات ادعیه در این خصوص صرف نظر می کنیم.

در این زیارت به آیه تطهیر یعنی آیه ۳۳ سوره الأحزاب نیز اشاره شده است و آن را دلیل بر افضیلت دانسته است، به گونه ای که ایشان یعنی اهل بیت رسول حتی از انبیاء نیز بالاترند. حال ما می پرسیم اگر جمله «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿۳۳﴾» دلیل عصمت و

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۹۷.

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ی ۴۶۵.

افضلیت باشد، بنابراین تمام مؤمنین معصوم و افضل خواهند بود، زیرا خدا در آیه وضو، خطاب به همه مؤمنین می فرماید: ﴿يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾ (سوره المائده آیه ۶) یعنی خداوند اراده دارد که شما را پاک سازد.

ولی در واقع اراده طهارت که خدا در آیه ۳۱ سوره الأحزاب و آیه ششم سوره المائده ذکر فرموده اراده تشریعی و قانونی است که خدا قانوناً از همه مؤمنین طهارت را خواسته و اراده کرده که به اختیار خودشان پاکیزه گردند و در آیه تطهیر اهل بیت نیز همچنین است و منظور از اراده، اراده قانونی و شرعی است نه اراده تکوینی. اگر مقصود اراده ی تکوینی باشد چنین است که خدا خود ایجاد طهارت و عصمت کرده باشد یعنی اهل بیت و همه مؤمنین به اراده الهی ذاتاً معصومند و در این فضیلتی نیست، زیرا تمام درختها و رودها نیز بالذات معصومند. پس مقصود از اراده در این آیات، اراده قانونی است و خدا از همه به خصوص اهل بیت رسول قانوناً طهارت را خواسته است (یعنی قانون گذاشته و دستور داده و درخواست طهارت و پاکی کرده است)، زیرا اهل بیت رسول باید با طهارت جسمی و روحی خود آبروی رسول خدا را حفظ کنند. باری در این باب نیز روایات صحیح‌السند وجود ندارد.

نکته قابل توجه مبلغین مذهبی

برخی از خطباء می‌گویند مقصود از ساختن و پرداختن این همه زیارت نامه معرفی ائمه و دعوت مردم به سوی ایشان بوده است. ولی لازم است بدانند که این کار مورد نهی حضرت صادق ع است و کلینی چند روایت ذکر کرده که ائمه فرموده اند مردم را رها کنید و کسی را به این امر یعنی امامت ما دعوت نکنید. دلیل آن نیز روشن است زیرا امام تابع دین است نه خود دین و باید مردم به خود دین دعوت شوند. از جمله اخبار مذکور روایتی از ثابت بن ابی سعید به این مضمون میباشد: «قال لي أبو عبد الله: يا ثابت ما لكم وللناس

كفوا عن الناس ولا تدعوا أحداً إلى أمركم ... كفوا عن الناس ولا يقول أحدكم أخي وابن عمي وجاري ... الخ» یعنی حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: ای ثابت چه کار به مردم دارید، دست از سر مردم بردارید و هیچ کس را به امر خود (یعنی توجه به ما) دعوت نکنید ... و کسی از شما نگوید برادر یا پسر عمو یا همسایه من است (پس باید او را دعوت کنم) ... الخ^۱.

زیارت روز هفدهم ربیع الاول

در این بخش مجلسی زیارتی را به عنوان زیارت نهم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که «مرسل» و بدون سند است و در این زیارت جملات زیادی بر ضد عقل و قرآن و بر خلاف تاریخ آمده است. از آن جمله به حضرت امیر میگوید: «السلام عليك يا وصي الأوصياء». با اینکه تاریخ و عقل و حدیث هر سه شاهدند که آن حضرت فقط وصی خاتم الأنبياء بوده است نه غیر او! و دیگر آنکه می گوید: «السلام عليك يا من عنده علم الكتاب» یعنی سلام بر تو ای کسی که علم کتاب در نزد اوست. اینجانب در تفسیر مختصر خود بر قرآن کریم به نام تابشی از قرآن ذیل آیه آخر سوره مبارکه الرعد گفته ام که مراد از «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» به شهادت ده ها آیه ی قرآن، علمای یهود و نصاری هستند که کتاب آنان از رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود.

از آن جمله می گوید: «أيها المتصدق بالخاتم في المحراب» یعنی ای کسی که در محراب انگشتر خود را صدقه داد. در حالی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان

۱- کافی، دار الکتب الاسلامیه، ج ۲، ص ۲۱۳.

مسلمین محرابی وجود نداشته است که کسی بخواهد در آنجا صدقه بدهد! و اولین کسی که در مسجد، محراب و مقصوره ساخت معاویه بوده است! و در همین زیارت می گوید: «السلام على نور الأنوار ... مستنقذ الشيعة المخلصين من عظيم الأوزار» یعنی سلام بر نور نورها... نجات بخش شیعیان مخلص از بار گناهان بزرگ!! کلمه نور الأنوار از بافته های فلاسفه مشرک یونان است که امثال این غلو کننده آن را از آنها فرا گرفته اند، آنان می گفتند: «لا يصدر من الواحد إلا الواحد» یعنی از خدای واحد مجرد، چیزی صادر نمی شود مگر یک چیز، زیرا کثرت در ذات او نیست، پس او مصدر یک چیز است و آن یک چیز عقل اول و یا همان نور الأنوار است و باقی موجودات را عقل اول و یا نور الأنوار خلق کرده و مصدر کثرت شده است. اما این سخن باطل و مخالف قرآن است که می گوید: ﴿اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ (سوره الزمر آیه ۶۲) یعنی خالق همه چیز خداوند است.

خدا مصدر نیست و چیزی از او صادر نشده است نه واحد و نه کثیر، بلکه او ایجاد کننده ی موجودات از نیستی هست، زیرا خدا خارج و داخلی ندارد تا چیزی از او صادر شود و لازمه ی صدور، ترکیب است. می بینیم که این غلوکنندگان هر کفری را از هر جایی گرفته اند و آن را بر امام بسته اند و به مسلمین تزریق کرده اند!

اما در مورد جمله «مستنقذ الشيعة المخلصين من عظيم الأوزار» باید پرسید چگونه شیعه خالص و مخلص مرتکب گناهان بزرگ می شود؟ و آیا کسی که مرتکب گناهان بزرگ شده شیعه مخلص است؟! مگر علی عليه السلام - نعوذ بالله -

۱- در مورد «خاتم بخشي» رجوع کنید به کتاب «شاهراه اتحاد» تألیف جناب استاد «حیدر علی قلمداران» ص

پیشوای فاسقین و فاجرین است؟ آیا اطلاق چنین کلماتی در شأن علی علیه السلام مدح او است یا ذم او؟ وانگهی از کجا معلوم که هر کس گناهان بزرگی مرتکب شود علی نجات دهنده ی او است حال آنکه خدا به رسول خود با

استفهام انکاری می فرماید: ﴿أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ﴾ (سوره الزمر) یعنی آیا تو کسی را که [مستحق] آتش دوزخ است نجات می دهی؟ یعنی رسول خدا نمی تواند کسی را از عذاب نجات دهد پس چگونه علی می تواند؟ آیا مقام و منصب علی همین است که طرفدار و دستگیر فاسقین باشد؟ خود حضرت امیر به شهادت صدها دعایی که از او به جا مانده از خدا می ترسید و از خوف گناهانش گریه و ناله می کرد، و از قیامت وحشت داشت. چنین امامی دلال گناهکاران نخواهد شد بلکه از گناه و اهل آن بیزار است، و امام المتقین است نه امام اهل الأوزار و الکذابین.

در جمله بعدی می گوید: «یا ولی الله إن بینی و بین الله عزوجل ذنوباً قد أثقلت ظهري...» یعنی ای ولی خدا، بین من و خدای عزوجل گناهایی است که بر پشتم سنگینی میکند و خواب را از من ربوده است اکنون آمده ام که تو مرا از آتش پناه دهی. در جواب او باید گفت: خداوند فرموده است: ﴿أَنْ لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ﴾ (سوره التوبه آیه ۱۱۸) یعنی در برابر خدا جز به سوی خدا پناهی نیست. و فرموده است: ﴿مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ﴾ (سوره ی الشوری) یعنی روز قیامت هیچ پناهگاه و هیچ فریاد رسی برای شما نیست.

و علی علیه السلام نیز فرموده است: «ألجئ نفسك في أمورك كلها إلى إلهك ... أمرک أن تسأله ليعطيك وتسترحه ليرحمك» یعنی خود را در تمامی امورت به پناه پروردگارت در آور ... خدا تو را امر کرده که از او بخواهی تا تو را عطا فرماید

و از او طلب رحمت کنی تا به تو رحم کند^۱. بنابراین تنها کار عاقلانه این است که انسان از گناهانش توبه کند، زیرا علی علیه السلام فرموده است: «لا شفيع أنجح من التوبة» یعنی هیچ شفيعی کامیاب‌تر از توبه نیست^۲ و در مقابل خدا هیچ مقامی نمی‌تواند از تو طرفداری کند، پس اگر می‌خواهی خدا تو را بیاورد توبه کن و حق خالق و خلق را ادا کن.

در نهج البلاغه چنین آمده است که علی علیه السلام در نامه ای به مالک اشتر نوشت: «أمره بتقوى الله و اتباع ما أمر به في كتابه، من فرائضه و سننه التي لا يسعد أحد إلا باتباعها» یعنی مالک اشتر را به تقوای الهی و پیروی از آنچه خدا در کتابش به آن امر فرموده است دستور می‌دهد، پیروی از فرائض آن کتاب و سننش، که هیچ کس به سعادت نمی‌رسد مگر با پیروی از آنها^۳. در ضمن امام که در میان قبر و یا میان ضریح طلا و نقره ی غصبی نیست، او از دنیا رفته و از اهل دنیا و فتنه و فساد تو و دیگران بی‌خبر است، تو خود را معطل مکن. و اگر هم امام حاضر بود نمی‌دانست تو راست می‌گویی یا دروغ، کسی که غیر از خدا از دل و نیت بندگان خبر ندارد. و امام از اهل گناه و فسق و فجور نیز بیزار است و با کسانی که آخرت را به دنیا فروخته اند مخالف است.

باز در این زیارت به امام می‌گوید: «فاجعني يا مولاي من همك و أدخلني في حزبك» یعنی مرا از هم خود قرار بده و مرا در حزب خود داخل کن. بخش اول این کلام غیر بلیغ و مبهم بلکه مهمل است و اما در بخش دوم اگر مقصود از حزب، حزب الهی باشد بر انسان واجب است به اختیار خویش و با پیروی

۱- نهج البلاغه، نامه ی 31.

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ی 371.

۳- نهج البلاغه، نامه ی 53.

از تعالیم شرع خود را مشمول حزب الهی کند نه آنکه امام بیاید و او را وارد آن حزب کند!! باز می گوید: «یا ولی عصمة الدین» یعنی ای ولی عصمت دین، و این جمله معنای واضحی ندارد.

در این زیارت مجلسی و دیگران گفته اند که برای حضرت امیر علیه السلام شش رکعت و برای هر یک از حضرات آدم و نوح علیهما السلام دو رکعت نماز بخوان!! واضح است که خدا و رسولش این نمازها را تشریح نکرده اند ولی معلوم نیست چگونه این آقایان با ادعای مسلمانی و با علم به اینکه عبادات کاملاً توقیفی و منوط به اذن و تعلیم شرع است، این نمازها را توصیه کرده اند؟! و اگر شرع اجازه ی این نمازها را داده است چرا دیگران به جز کذابین و مجاهیل از این نمازها بی خبر مانده اند؟!

زیارت شب مبعث و روز مبعث

مجلسی و مفید و ابن طاووس و شهید و شیخ عباس قمی هر یک برای شب و روز مبعث زیارت و آدابی را از راویان متقلب کذاب ذکر کرده اند که چون به درگنبد شریف رسیدی توقف کن و چنین بگو سپس داخل شو و پشت به قبله و رو به ضریح چنان بگو و اما این آداب و اوامر هیچ اصلی در قرآن و سنت رسول ندارد و بدعت محض است. و خود امیر المؤمنین علیه السلام نیز فرموده است: «السنة ما سن رسول الله والبدعة ما أحدث بعده» یعنی سنت دینی آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بنیاد نهاده است و بدعت آن است که پس از آن حضرت ایجاد شده باشد. و یقیناً این دستورات از جانب خدا و رسولش نیست. زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه گنبد و بارگاهی وجود نداشته است. به اضافه این آقایان می گویند: شب مبعث پیامبر شب ۲۷ رجب است و دلیل ایشان فقط شهرت این قضیه در بین شیعیان است. در صورتی که «شهرت» از ادله شرعی نیست، آنهم در مقابل قرآن که فرموده است: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبْرَكَةٍ﴾

(سوره الدخان آیه ۳) یعنی همانا که ما آن را در شبی مبارک فرو فرستادیم. و فرموده است: ﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴾ (سوره القدر) یعنی همانا که ما آن را در شب قدر نازل کردیم. و فرموده است: ﴿ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ ﴾ (سوره البقره آیه ۱۸۵) یعنی ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است. از مجموع این آیات ثابت می شود که شروع وحی و نزول قرآن در ماه رمضان و در شب قدر بوده است و شب مبعث رسول خدا ﷺ همان شب قدر است، ولی این آقایان چون به قاعده «خذ ما خالف العامة» یعنی هر چه جمهور و عموم مسلمانان (اهل سنت) بدان عمل کردند خلاف آن را بگیر، عادت دارند، اصرار دارند که برای قرآن دو نزول یکی دفعی و دیگری تدریجی وجود دارد و پافشاری کنند که معنای «انزال» غیر از «تنزیل» است، حتی اگر چنین باشد این به معنای ممنوعیت استعمال «انزال» به معنای «تنزیل» و بالعکس نمی باشد. در حالی که در قرآن کریم در مورد باران، هم تعبیر «انزال ماء» (البقره آیه ۲۲ و الأنعام آیه ۹۹ و الرعد آیه ۱۷) و هم «تنزیل ماء» (العنکبوت آیه ۶۳ و الزخرف آیه ۱۱) آمده است. واضح است که باران همواره به یک صورت می بارد و این خود مانع از آن است که بگوییم همواره معنای «انزال» و «تنزیل» متفاوت است و نمی توان آنها را به جای یکدیگر استعمال کرد! پس با این دلیل علیل (بیمار) نمی توان دو نزول برای قرآن قائل شد.

باری در این باب مجلسی پس از اینکه جملات زیادی را در وصف زیارت ذکر می کند، می گوید: من از سند این زیارت مطلع نیستم، ولیکن موجب زیادت ثواب است!!! ملاحظه فرمایید چگونه این همه آداب بی دلیل و بی سند را به دین افزوده اند. نمی دانم کارهای بی مدرک چگونه موجب ازدیاد و کثرت ثواب است! آیا دو ساعت مقابل قبر ایستادن و مداحی و چاپلوسی کردن در حالی که خود امام از این کارها نهی کرده است، فایده و ثوابی دارد؟ جز

اینکه به واسطه طعن و لعن زیادی که در این زیارات نسبت به خلفا و سایر مسلمین آمده است و موجب تفرقه و بدبینی مسلمین به یکدیگر و تسلط دشمنان و ضعف و بیچارگی مسلمین می شود، هیچ اثر دیگری ندارد!

در این زیارت به حضرت امیر علیه السلام می گوید: «السلام عليك أيها الصديق الأكبر والفروق الأعظم» زیرا اهل سنت به ابوبکر «صديق» و به عمر «فاروق» می گویند. این زیارت ساز دشمن کیش تفرقه جو، خواسته آنان را بگوید و بگوید علی صديق بزرگتر و فاروق اعظم است. همین کارهای بیهوده است که موجب بدبینی و جنگ و جدال بین مسلمین شده است.

در این زیارت به علی علیه السلام «حجة الله الكبرى وآية الله العظمى» میگوید. خیال کرده که آن بزرگوار مانند علمای مذهبی زمان ما طالب این القاب است و بدان خشنود می شوند. در قرآن کریم می خوانیم که حضرت موسی علیه السلام و پیامبر گرامی اسلام برخی از آیات کبرای الهی را مشاهده فرموده اند (طه آیه ۲۳ و النازعات آیه ۲۰ و النجم آیه ۸) از همین رو معلوم نیست که خود پیامبر آیه بزرگتر خدا باشد چه رسد به دیگران!!

در این زیارت علی را «معدن حکم الله و سره» خوانده است. معدن حکم خدا یعنی چه؟ حضرت علی علیه السلام روز قیامت از این متقلبین دادخواهی خواهد کرد که چرا این سخنان بی مدرک را بر من بستید؟ من کی گفتم که پس از مرگ مرا به دعا بخوانید؟ من تمام عمر خود را برای دفاع از اسلام و هدایت مردم به توحید و اجتناب از گناهان که شرک از بزرگترین آنهاست، کوشیدم، چرا شما به نام من مردم را به اعمال شرک آمیز تشویق کردید؟! من خود برای حفظ مسلمین با خلفا بیعت کردم و خلیفه ی دوم را به دامادی پذیرفتم (عمر با أم کلثوم دختر علی ازدواج کرده است و داماد علی است)، پس چرا شما به

بهانه ی طرفدارای از من، در دور کردن قلوب مسلمین از یکدیگر تلاش کردید؟! در پاسخ این سوالها چه خواهند گفت؟

باز در این زیارت از هر چه خوششان آمده است بر امام اطلاق کرده اند، از جمله می گوید: «السلام عليك يا تاج الأوصياء» و حتی حضرت را تاج سر رسول خدا خوانده و می گوید: «تاجاً لرأسه». متأسفانه شیخ عباس قمی بدون تدبیر و تأمل اکثر این تملق ها را درمفاتیح آورده است و شاید گمان کرده که تمام این مداحیها و ثناخوانیها را خود ائمه برای خودشان گفته اند!! نمی دانم آیا شیخ عباس در عمرش سیرت و تاریخ خوانده است یا نه؟ ولی می دانم بلکه یقین دارم اگر کسی با سیرت رسول الله ﷺ و تاریخ اسلام و سیرت علی عیبه السلام و دیگر ائمه آشنا باشد، به سادگی خواهد فهمید که محال است پیامبر اکرم و ائمه ی بزرگوار به اندازه ی سر سوزنی به این گونه مداحی ها و ثناخوانی ها راضی باشند.

باری، کسانی چون ابن المشهدی و ابو قره و ابن طاووس و امثال آنان برای هر کس و هر جا که توانسته اند، دعا و ثنا و زیارتی نقل کرده اند از جمله برای مسجد کوفه و بدین سبب چند دکه به وجود آورده اند که عبارتند از: دکه حضرت سجاد، دکه حضرت صادق و دکه ی حضرت امیر. آیا جایز است آنهم بدون سند و با پندار و گمانی باطل، مسجد خدا را به دکه‌هایی تقسیم و برای هر دکه‌ای آدابی جعل کرد؟ آیا احکام و آداب شرع این اندازه بی حساب و کتاب است؟! حتی برای حضرت مسلم بن عقیل و برای هانی و برای حضرت یونس نیز زیاراتی خوش عبارت و مسجع دارای مدح و تملق تراشیده اند!! لابد اگر برای هر یک از صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، قبر معینی وجود داشت زیارتی جدا جدا می ساختند و دنیا را پر از گنبد و بارگاه می کردند! دشمنان اسلام در صنعت و قدرت و اختراعات و اکتشافات می کوشند، ولی اینان

هزاران ضریح و بارگاه و زیارتنامه ساخته اند و تسلیم استعمارگران شده اند. و بدین سبب مسلمین از عقب مانده ترین مردم دنیا در قدرت و اختراعات و اکتشافات باقی مانده اند.

خواننده محترم! ملاحظه کن زمانی که اروپای طماع چهار نعل به سوی ترقی و کسب قدرت و برتری بر دیگران می تاخت و چون گرگ در کار بلعیدن دیگران از جمله اندونزی و هندوستان و آفریقا و ... بود و شب و روز اندیشه تضعیف دولت عثمانی را در سر داشت، علمای ما مشغول زیارتنامه نویسی و مدح و ثنای این و طعن و لعن آن بودند!! در صورتی که رسول خدا ﷺ فرموده است: «من أصبح ولم يهتم بأمور المسلمين فليس بمسلم» یعنی کسی که به امور مسلمین اهمیت ندهد، مسلمان نیست. اینان که خود را دانشمندان اسلامی می دانسته اند عوض فکرکردن به حال مسلمین و ترقی دادن ایشان که از مهمترین واجبات است، بر ایشان گنبد و گلدسته ساخته اند و مقدار زیادی دعا و زیارت به نام خضری که اصلا وجود ندارد جعل کرده اند!! چه زیباست کلام حضرت علی عليه السلام که می فرماید: «ما أحدثت بدعة إلا ترك بها سنة، فاتقوا البدع» یعنی هیچ بدعتی به وجود نمی آید مگر اینکه با ایجاد آن، سنتی از بین می رود، پس از بدعتها بپرهیزید^۱.

نظری به ابواب زیارت حسین عليه السلام

حضرت امام حسین عليه السلام سرور و سالار جوانان اهل بهشت و امام اهل تقوی و سید الشهداء و الگوی مجاهدین فی سبیل الله است. ولی متأسفانه عوض آنکه مردم به آن امام همام اقتدا و مانند او در راه حق و در راه بیان

۱ - نهج البلاغه، خطبه 45.

حقایق فداکاری کنند، شهادت او را برای کسب مال و جاه و شهرت و ریاست تبدیل به دکانی کرده اند، و هر کس که بخواهد حقی از حقایق دینی را که سید الشهداء برای اعتلای آن شهید شد بیان کند روضه خوانان سد راه او می شوند و او را با انواع تهمته‌ها می کوبند. مراجع و مجتهدین نیز اکثرشان ساکتند و با سکوت خود در واقع این بدعتها را تصویب کرده و حق‌گویان را در مقابل عوام تنها می گذارند! یکی از این بدعتها «تطییر» یا «قمه زنی» است که به تشویق روضه خوانان به وجود آمده است، به گونه ای که هر کس قمه بزند اگر جوان است با حضرت علی اکبر و اگر کوچک است با علی اصغر محشور می شود و بدین طریق عوام را به این کارهای زشت وادار کرده اند^۱. قمه زنی بدعتی است که به هیچ وجه با فطرت و عقل سلیم سازگار نیست و هر انسان سالم و متعادلی از دیدن آن منزجر و بیزار می شود و قطعاً دین فطری اسلام با چنین کاری موافق نیست.

خواننده ی محترم! لحظه ای بیندیش که چگونه ممکن است شریعتی قمه‌زنی را حرام نشمارد که همان شریعت بنا به قاعده ی «لاضرر» و یا قاعده‌ی «لزوم دفع ضرر محتمل» می فرماید انسان باید حتی از کاری که ضررش به حکم عقل و تجربه محتمل است نیز خودداری کند تا چه رسد به اینکه

۱- شنیده ام که سر دسته اراذل و اوباش اردبیل، مرد شرابخوار و ستمگر فاسق باجگیر و چاقوکشی بود که دهه عاشورا قمه می زد و مردم هر چه از او به دادگستری و مقامات دیگر شکایت می کردند کسی به دادشان نمی رسید، تا اینکه به یکی از رفقای او شکایت کردند. او گفت من امسال شر او را از سر مردم کم می کنم و این مرد از چوبداری بود که هنگام قمه زنی چوبداری می کرد یعنی چوبی بالای سر قمه زنها نگاه می داشت که در وقت هیجان قمه زدن، قمه بر چوب بزنند و بر فرق سر نخورد و آسیبی به بار نیارود و قمه زن تلف نشود، چون روز عاشورا شد و در خیابان و میدان شهر قمه زنان به شور و هیجان آمدند، ناگاه در حین قمه زدن رفیقش چوب را از سر رفیق فاسقش برداشت و آن لوطی قمه را بر فرق خود کوبید و سقط شد و مردم شهر از شر او آسوده شدند.

ضررش قطعی و یقینی باشد، مثلا اگر به احتمال عقلایی نه احتمال خیالی و بسیار ضعیف و غیر عقلایی برای کسی روزه یا وضو و نظایر آن مضر تشخیص داده شود، نباید روزه بگیرد و باید با تیمم نماز بخواند؟ اما افسوس که علما

چنانکه عادت کرده اند برای ملاحظه ی حال عوام، حق را اظهار نمی کنند. به نظر نگارنده اکثر مراجع و مجتهدین به سبب عدم مخالفت و ممانعت جدی و صریح از این کار زشت، در اشاعه ی آن میان عوام مسؤل هستند. بسیاری از مراجع زمان ما یا نزدیک به دوره ی ما، از جمله آیت الله نائینی و کاشف الغطاء و شیخ هاشم عاملی و عبدالهادی شیرازی و سید محسن حکیم و سید احمد خوانساری و سید ابوالقاسم خوینی و سید محمدرضا گلپایگانی و غیره نه تنها از این بدعت ناپسند ممانعت نکرده اند بلکه برخی از آنها، آن را به طور ضمنی تایید کرده اند!! آقای «خمینی» نیز درباره ی قمه زنی گفته است: در وضع موجود صلاح نیست! خواننده ی عزیز خودت قضاوت کن، چه فرقی است میان این شخص با کسی که در جواب سؤال آیا قمار یا شرب خمر جائز است می گوید: در شرایط فعلی جائز نیست!!؟

عده ای دیگر نیز به صورتی مبهم و عوام فریبانه به این سؤال جواب می دهند و می گویند: قمه زنی موجب وهن به تشیع بوده و جائز نیست. این جواب هم با جواب بالا فرق چندانی ندارد. ولی ما سؤال می کنیم که منظورتان را واضح بیان کنید و بفرمایید که آیا قمه زنی را از آن جهت که فعلی حرام است موجب وهن تشیع می دانید یا از آن جهت که موجب وهن تشیع در انظار دیگران است جائز نمی دانید!!؟

البته مخفی نماند که برخی از علما نیز این کار را حرام شمرده اند که البته در اقلیت هستند. از جمله عالم لبنانی «سید محسن امین عاملی» جزوه ای مفید به نام «التنزیه لأعمال الشبهه» تألیف کرده که امیدوارم مورد توجه شیعیان قرار

گیرد^۱. ولی تردید ندارم که روضه خوانان و خطبا علاقه ای به آشنایی مردم با این جزوه ندارند. به همین سبب نیز اکثریت قریب به اتفاق مردم از مطالب آن بی اطلاع هستند، گرچه بسیاری از معتمین ما نیز این جزوه را نخوانده اند!

«امین» علاوه بر این جزوه، در جلد دهم از کتاب «أعیان الشیعه» نیز گفته است که قمه زنی و نظایر آن به حکم عقل و شرع جائز نیست و مجروح ساختن سر، که نه سود دنیوی و نه اجر اخروی دارد، آزار رساندن به نفس بوده و حرام است و این عمل را از وساوس شیاطین شمرده و تصریح کرده که موجب رضای شرع نیست.

به هر حال امیدوارم که مردم ما در امر و شرع، روحانیت را بیش از این مورد سؤال قرار دهند و به سادگی و بدون دلیل هر سخنی را نپذیرند. اما هزاران افسوس که چنین نمی کنند و به همین سبب است که عده ای به نام مرثیه خوان و روضه خوان شب و روز کارشان شده ترغیب مردم به گریه کردن و بر سر خود زدن و به زیارت رفتن و نوحه خواندن. مردم نیز این کارها را برای نجات خود از آتش دوزخ کافی می دانند! دیگر نه از معارف اسلام خبر دارند و نه از حقایق قرآن اثری است و مردم را به همین بهانه از آشنایی با قرآن و قوانین و معارف الهی دور داشته اند. مثلاً پنجاه هزار نفر دسته ی سینه زن و زنجیر زن می آیند که هیچ کدام دو آیه از قرآن و دو عدد از معارف دین نمی دانند و به جز تقلید کورکورانه چیزی فرا نگرفته اند و شعارشان این است که حسین دارم، چه غم دارم!! و نویسندگان نیز از گویندگان و مبلغین بهتر نیستند. یکی از بزرگترین نویسندگان ایشان «محمد باقر مجلسی» است که سه جلد «بحار الأنوار» را به زیارت و زیارتنامه خواندن اختصاص داده است!!

۱- شنیده ام که آقای «جلال آل احمد» این جزوه را به نام عزاداریهای نامشروع ترجمه کرده است.

باب وجوب زیارت امام حسین علیه السلام

مجلسی در این باب می نویسد: «أن زیارته صلوات الله علیه واجبة مفترضة»^۱ یعنی زیارت حسین علیه السلام واجب است. با این کار یک واجب بر واجبات

دین اسلام افزوده است که زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود نداشته است و از زمان صفویه به دین اسلام افزوده شده است!! در اینجا احادیثی آورده اند که زیارت قبر امام حسین علیه السلام در هر ماه لازم است و هر که او را زیارت کند تمام امور دین و دنیای او مرتب می شود و از گناهانش مانند روزی که به دنیا آمده است پاک می شود و به او خطاب میشود که عمل خود را از سر گیرد (یعنی بار دیگر کارهای خود را از سر بگیرد) و بهشت بر او واجب می گردد، ملائکه و انبیاء با او مصافحه میکنند و در غسل او شرکت می کنند و تمام اهل محشر به او حسرت می خورند، و هر کس به زیارت حسین نرفته است، ناقص الایمان و عاق (نافرمان) رسول خدا و امامان است و اگر اهل بهشت باشد در بهشت مسکنی به او داده نمیشود (و خانه به دوش می باشد، معلوم می شود در بهشت خرافیون نیز، مشکل مسکن وجود دارد!) و اگر بدون علت به زیارت نرود از اهل آتش دوزخ خواهد بود، و از همه کس جفاکارتر است و تمام حیوانات وحشی به زیارت امام می روند و هر کس قبر امام را زیارت کند روز قیامت در امان است. حساب و کتابی ندارد و کسی که امام را زیارت کند ثواب صد هزار شهید از شهدای بدر را دارد. در حالی که صاحب قبر یعنی امام یک بار شهید شده و یک شهید محسوب می شود.^۱

۱- حضرت علی علیه السلام در عهد نامه ی خود به مالک اشتر که از خطبه های آن حضرت معتبرتر است (زیرا ممکن است مستمع خطبه را فراموش و یا کم و زیاد کند ولی این احتمال در نامه کمتر است) می نویسد: «وإننا أسأل الله بسعة رحمته ... أن یحتم لي ولك بالسعادة و الشهادة» یعنی من از خدا مسالت دارم که سرانجام و عاقبت من و تو را سعادت و شهادت قرار دهد. (نهج البلاغه، نامه ی 53) همچنین در جنگ صفین عرض

و باز می نویسد: زائر قبر ثواب هزار حج قبول شده و هزار عمره پسندیده را دارد، در حالی که صاحب قبر شاید یک بار و یا ده بار بیشتر حج و یا عمره نکرده باشد و در اینجا ثواب زائر بیش از ثواب مزور است. و با زیارت قبر ثواب آزاد کردن هزار بنده را خواهد داشت!! و دیگر اینکه فشار و سؤال قبر ندارد، و نور او مشرق و مغرب قیامت را روشن می سازد و برای او با هر قدمی که بگذارد حجی و با هر قدمی که بردارد عمره ای نوشته می شود و اگر از اشقیاء باشد در زمره ی سعداء نوشته خواهد شد و هر چه گناه و جنایت کرده باشد برطرف می شود و خدا او را از آتش دوزخ آزاد خواهد کرد و هر حاجتی را که بخواهد بر آورده می کند و شفاعت او در حق هفتاد گناهکار پذیرفته می گردد!!! زائر چون به قبر امام برسد به او خطاب می شود که ای ولی خدا آمرزیده شدی و به خدا قسم آتش را به چشم خود نخواهی دید، و با هر قدمی هزار حسنه برای او نوشته می شود و هزار گناه از او محو میشود و اگر سواره باشد با هر قدمی که مرکب او بردارد و بگذارد این ثواب را به راکبش می دهند. و خدا هفتاد هزار ملک را بر سر قبر او بگذارد که همه ژولیده و غبار آلود هستند و همواره شب و روز را تا قیامت برای او گریه میکنند و زوار او را دعا می کنند.

میکنند: «و إن أظفرتهم علينا فارزقنا الشهادة» یعنی خداوندا اگر دشمن را بر ما پیروز کردی، پس شهادت را روزی ما فرما. (نهج البلاغه، خطبه ئی 171) و نیز فرموده: «فإذا كان ما لا بد منه الموت فاجعل مني قتلا في سبيلك» یعنی خدایا هرگاه ناگزیر مرگم فرا رسد، پس آن را شهادت و کشته شدن در راه خود قرار ده. (صحیفه ئی علویه، دعایش در صفین قبل از بالا بردن مصحفها)

افسوس که جناب مجلسی معاصر آن حضرت نبود، و الا به آن امام همام علیه السلام می گفتم که بهتر است حضرتش به جای طلب ثواب شهادت، ثواب زائر مرقد خویش را از خداوند بخواهد!!

همچنین نوشته که زیارت قبر بهترین اعمال است و ثواب هیچ عملی به آن نمی‌رسد و تمام انبیاء به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می‌آیند. سپس قصه‌ای نقل کرده که مردی خواست شب جمعه به زیارت برود چون به اطراف مقبره رسید راهش ندادند و مردی جلوی او را گرفت و گفت برگرد، و چون آخر شب شد غسل کرد و باز به قصد زیارت حرکت کرد باز آن مرد مانع شد و گفت دسترسی نداری، زائر پرسید چرا؟ جواب داد برای اینکه موسی بن عمران با هفتاد هزار ملک به زیارت آمده و دیگر جایی برای تو نیست، تا صبح منتظر شد تا اینکه توفیق زیارت یافت!! و از این مزخرفات و دروغهای شاخدار!

اگر کسی بپرسد مگر ملائکه و ارواح انبیاء جسمیت دارند که آنجا را اشغال کرده‌اند و جایی برای دیگران باقی نماند. به اضافه مگر انبیاء حق دارند از عالم باقی به عالم فانی برگردند؟ جواب این سوال هزار تهمت و نسبت ناروا به سوال کننده خواهد بود!

همچنین روایت کرده اند که خدا به زوار امام حسین علیه السلام مباحات و افتخار می‌کند و خداوند با فرشتگان فرود می‌آید و قبر امام را زیارت می‌کند، و در روایت آورده اند که زائر قبر امام در مورد صد نفر که اهل آتش هستند و به امر خدا دوزخ بر آنان واجب گردیده است و همچنین برای اهل بیت خود و هزار نفر از برادران دینی خود شفاعت می‌کند، بارها گفته‌ایم که زیارت خود امام در زمان حیاتش یک صد هزارم این بهره‌ها را نداشته است! چنین احادیثی که یک از هزار و مثنی از خروار آن را اینجا آورده ایم باعث غرور مردم ما شده است، گروهی از عوام باور کرده‌اند که یک زیارت در حساب و کتاب و قوانین الهی مؤثر است. از این رو از قوانین کیفری الهی چنان که باید بیمناک نیستند.

این روایات تماماً با قرآن مخالف است و پیغمبر و ائمه علیهم السلام مکرر فرموده اند هر حدیثی را که موافق با قرآن نباشد رها کنید، ما آن را نگفته ایم و

دروغ است. علاوه بر این چنانکه عالم محقق جناب قلمداران نیز در کتاب «زیارت» خود متذکر شده اند، احادیثی ضد روایات دروغین فوق نیز در بعضی از کتابها وارد شده است، از جمله روایتی که ایشان در کتاب خود به نقل از «قرب الأسناد» ذکر کرده اند^۱ که آن حدیث را آقای شیخ حر عاملی نیز ذکر کرده است.^۲ در این حدیث امام صادق علیه السلام زیارت مرقد امام حسین علیه السلام را برخلاف روایاتی که نمونه هایی از آنها را ملاحظه کردید، به قدر یک حج ندانسته است، در حالی که در احادیث قبلی ثواب این کار به قدر هزار یا صد هزار حج و حتی بیشتر نیز دانسته شده است که مسلماً از دروغ راویان جعل است! ولی باید دانست که خدا از غلو نهی کرده و فرموده است: ﴿لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ (سوره النساء آیه ۱۷۱) یعنی در دین خود غلو نکنید و بر خدا جز حق نگوئید.

و امام صادق علیه السلام چنانکه در باب «نفي الغلو» جلد هفتم بحار چاپ قدیم آمده فرموده است: «إن الغلاة شر خلق الله» یعنی غلوکنندگان بدترین خلق خدا هستند.

باب فضیلت نماز در بارگاه امام حسین علیه السلام

مجلسی در این باب روایتی آورده که امام صادق علیه السلام فرموده است: چون زائر خواست نماز بخواند، قبر امام را قبله قرار دهد!! می پرسیم پس چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی که ذکر آن گذشت از اینکه قبر او قبله قرار گیرد نهی فرموده است؟!؟

باز مجلسی در حدیث ۳۹ روایت کرده که هر کس در صحن و سرای امام حسین مقیم شود هر روز ثواب هزار ماه و به ازای هر درهمی که آنجا انفاق

۱- ر. ک به صفحه 132 کتاب حاضر.

۲- وسائل الشیعه، ج 10، باب استحباب اختیار زیارة الحسین علی الحج، روایت پانزدهم.

کند ثواب هزار درهم دارد. بنابراین باید عده ای بیکار مصرف‌کننده بر درگاه امام بمانند تا عده ی دیگری بر آنان انفاق کنند. به اضافه اگر این اخبار از ائمه صادر شده بود، در آن زمان امام حسین صحن و سرایی نداشته که در آنجا بمانند، بنابراین معلوم می شود که راویان دروغگو بعد از وفات ائمه این روایات را جعل کرده اند.

مجلسی و صدوق و دیگران در باب زیارت روز عرفه از امام صادق ع روایت کرده‌اند که فرمود: خدا قبل از آنکه در عرفات به حاجیان نظر کند به زوار قبر حسین نظر می کند زیرا در اهل عرفات ولد الزنا وجود دارد ولی در میان زوار قبر امام ولد الزنا نیست! آیا امام صادق بعضی از اهل عرفات را ولد الزنا خوانده است یا اینکه این راویان کذاب به آن بزرگوار افتراء بسته اند؟ به اضافه طبق قرآن و اخبار صحیح، ائمه غیب نمی دانند، پس امام از کجا دانسته که در اهل عرفات ولد الزنا هست و در زوار کربلا نیست؟

باب زیارات مطلقه

مجلسی و ابن قولویه و امثال ایشان زیارتی را ذکر کرده اند که این زیارت پایه و اساس مذهب شیخیه و غلو کنندگان می باشد. امثال این زیارت مخالف قرآن، موجب تفرقه مسلمین شده است. این زیارت را از قول امام صادق ع بافته اند و می خواهند این تفرقه را به گردن آن امام بزرگوار بیندازند. ولی ما مقام حضرت صادق ع را بالاتر از آن می دانیم که در دین جدش تفرقه ایجاد کند. شیخیه می گویند مدیر زمین و آسمان بلکه خالق آن خدا نیست بلکه خدا فقط نور محمد و آل او را آفرید و باقی موجودات توسط آن نور ایجاد شده‌اند و برای توجیه مذهبشان به جملاتی از این زیارتنامه استدلال میکنند که مخالف قرآن کریم می باشد. خداوند در قرآن می فرماید: ﴿اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (سوره الرعد آیه ۱۶ و سوره الزمر آیه ۶۲) یعنی خداوند خالق همه چیز است.

در این زیارت پس از ایراد جمله‌هایی که در آن خرافات نمایان است می‌گوید: «إرادة الرب في مقادير أموره تهبط إليكم وتصدر من بيوتكم» یعنی ای امام اراده پروردگار در مقدرات امور و اندازه‌گیریهای آن است، به سوی شما می‌آید و از خانه‌های شما خارج می‌شود!!! این مسکین پنداشته است که اراده الهی رفت و آمد دارد، دیگر ندانسته که اراده‌ی خدا همان ایجاد و تحقق امور است و اراده همان فعل او است و مانند اراده‌ی ما نیست که اول اراده می‌کنیم و تصمیم می‌گیریم سپس مقدمات کار را فراهم می‌کنیم، بلکه اراده خدا همان ایجاد مراد است، چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: «كلامه فعل منه»^۱ یعنی کلام خدا از فعلش است. و فرموده: «إرادته هي الفعل». و قرآن کریم نیز فرموده است: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (سوره یس) یعنی همانا که امر الهی هنگامی چیزی را اراده کند کافی است که بگوید به وجود بیا، پس به وجود می‌آید.

حضرت امیر علیه السلام در این مورد فرموده است: «لا بصوت يقرع، ولا بنداء يسمع»^۲. یعنی امر و اراده الهی با صوتی که به گوش آید و ندایی که شنیده شود نیست. در نتیجه این حرف که اراده‌ی الهی پایین می‌آید و از خانه‌های بشر خارج می‌شود معنی ندارد.

و باز در این زیارت در وصف امام چنین می‌گوید: «أشهد أن دمك سكن في الخلد» یعنی شهادت می‌دهم که خون تو در بهشت ساکن است. چنین به نظر می‌آید که گمان کرده خاک کربلا بهشت است!

همچنین می‌گوید: «يا وتر الله الموتور في السموت والأرض» یعنی ای فرد طاق خدا که در آسمانها و زمین طاق مانده‌ای. و باز می‌گوید: «والسبيل الذي لا

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۶.

۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۶.

يُخْتَلَجُ دُونَكَ مِنَ الدَّخُولِ فِي كِفَالَتِكَ الَّتِي أَمَرْتُ بِهَا» یعنی ای امام از تو می‌خواهم مرا در راهی داخل کنی که نزد تو قطع نشدنی است، و همچنین در کفالت خود که مامور به آن هستی نگهداری. زائر جاهل راه مستقیم خدا را رها کرده و می‌خواهد با التماس، خود را در کفالت امام داخل کند!! لابد تا به حال نماز نخوانده است و در نمازش به خداوند متعال ﴿ أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴾ نگفته است! خداوند به رسول خود و به مومنین می‌فرماید: ﴿ وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا ﴾ (سوره النحل آیه ۹۱) یعنی شما خدا را کفیل خود قرار داده‌اید. آیا به نظر بعضی‌ها خدا برای کفالت کافی نیست؟! مگر قرآن را نخوانده‌اند که می‌فرماید: ﴿ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴾ (سوره الأحزاب) یعنی بر خدا توکل کن و خدا برای وکالت کافی است. و فرموده است: ﴿ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا ﴾ (سوره النساء) یعنی خدا برای سرپرستی و یاری کافی است. میبینیم که این جاهلان یا مغرضان کتاب خدا را رها کرده و به زیارتنامه‌هایی جعلی چسبیده‌اند که جز انحراف و تملق و چاپلوسی برای غیر خدا، چیز دیگری در بر ندارد!

باز زیارتنامه ساز می‌گوید: «بکم فتح الله و بکم یختم» یعنی خدا توسط شما عالم را ایجاد کرده و به واسطه شما آن را به پایان می‌رساند. باید به این گمراه گفت یکی از امامانی که تو پنداشته‌ای افتتاح عالم و ختم عالم توسط او بوده است، بیست و یک ماه با معاویه رضی الله عنه مبارزه کرد و قصد داشت او را از حکومت شام عزل کند، اما به سبب نافرمانی پیروانش نتوانست به مراد خود برسد، حال چگونه ممکن است افتتاح کننده عالم یا خاتم آن باشد!!!

و در همین زیارت می گوید: «بکم یحو الله ما یشاء و بکم یثبت» یعنی خدا با شما هر چه بخواهد محو و اثبات می کند. سوال این است که اگر این کلمات شرک نباشد پس چه چیزی شرک است؟ خداوند می فرماید: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ (سوره الرعد) یعنی خداوند آنچه را که بخواهد محو و اثبات می کند و ام الكتاب نزد او است. پس ام الكتاب نزد رسول یا امام نیست تا چیزی را محو یا اثبات کنند! این زیارت نامه سازان اصلاً با کتاب خدا کاری ندارند! حتی استوار نگهداشتن قدم رسول خدا و همه مومنین که امام نیز یکی از آنان است در دست پروردگار است چنانکه میفرماید: ﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ (سوره محمد) یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید اگر [دین] خدا را یاری کنید او نیز شما را یاری می کند و قدمهایتان را ثابت نگه می دارد.

سپس می گوید: «بکم یفک الذل من رقابنا» یعنی به واسطه شما ذلت از گردنهای ما باز می شود. در حالی که چندین قرن است ملت ما به واسطه همین خرافات و خیالات و غلوها و بدعتهای شرک آمیز زیر بار استعمار کفار هستند! اللهم أفرغ علي صبراً وثبت أقدامي وانصرني على أهل الشرك والخرافات. ما اگر بخواهیم تمام خرافات این زیارات را بیان کنیم از اختصار خارج خواهیم شد. در اینجا نیز می گوید: قبر امام را پیش رو یعنی قبله قرار بده و نماز بخوان. در حالی که این ضد قول رسول خدا ﷺ است که فرموده: «لا تجعلوا قبري قبلة» یعنی قبرم را قبله قرار ندهید.

مجلسی در زیارت هشتم به نقل از «کامل الزیارة» ابن قولویه از مفضل و او از جابر بن یزید روایت کرده است که او گفت: امام صادق به مفضل فرمود: پس از زیارت حرکت می کنی و برای هر قدمی که بر می داری و یا می گذاری،

ثواب کسی داری که شهید شود و در خون خود بغلظد. حال اگر زائر تا رسیدن به سر قبر هزار قدم بردارد، گویی هزار مرتبه شهید شده است، در نتیجه مقام زائر از امام بالاتر می شود، زیرا امام فقط یک بار شهید شده ولی زائر هزار بار!!

ای کاش زیارتنامه ساز جاهل می دانست که ائمه علیهم السلام در دعاهای خود برای نیل به یک بار شهادت به درگاه پروردگار آه و ناله ی بسیار می نمودند که چنین توفیقی نصیب شان شود. ولی این زائر با راه رفتن و تفریح، هزاران بار شهید شده است!! آیا با این اعمال، دین را بازیچه نگرفته اند؟ خداوند فرموده است: ﴿وَذَرِ الَّذِينَ أَخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا﴾ (سوره الأنعام آیه ۷۰) یعنی رها کن کسانی را که دین شان را به لهو و بازی گرفته اند.

به هر حال دین غلو کنندگان چنین است که گویا وظیفه ی امام و ماموم فرق دارد. امام باید جهاد و قتال کند تا به فوز شهادت نیل شود ولی ماموم کافی است که زیارت کند و از امام ثواب بیشتری کسب کند!!

آنگاه می گوید: «ولك بكل ركعة ركعتها عنده كثواب من حجّ واعتمر ألف مرة وأعتق ألف رقبة وكأنا وقف في سبيل الله ألف مرة مع نبي مرسل» یعنی ثواب تو به هر رکعتی که نزد قبر امام بخوانی مانند ثواب کسی است که هزار بار حج و هزار بار عمره به جای آورده و هزار بنده را آزاد نموده و هزار بار با پیغمبر مرسل در میدان جهاد حاضر شده است. چنین به نظر می رسد که در دین غلو کنندگان حساب و کتاب درستی در کار نیست، زیرا امام و اصحابش یک بار شهید شده اند ولی ثواب زائر امام، ثواب هزار بار جهاد به همراهی پیغمبر مرسل است و کسی هم حق ایراد ندارد. چرا؟ چون نویسندگان این کتابها از بزرگان هستند و خواهند گفت فضولی موقوف!

اگر کمی دقت کنیم میبینیم که در سند این زیارت مساله ای تعجب آور و بلکه دروغی شاخدار به چشم میخورد، زیرا مفضل روایت کرده از جابر بن

یزید که او گفته امام به مفضل گفت: ...، معلوم می‌شود خود مفضل خبر نداشته که امام به او چه فرموده است، از این رو فرمایش امام به خودش را از قول جابر نقل کرده است!!! نمی‌دانم از مزخرف‌گویی راویان جعل‌کننده باید تعجب کرد یا از کسانی که این باطیل را با آب و تاب در کتب خود جمع کرده‌اند!

در زیارت دیگری زایر به امام می‌گوید: بگو: «لا إله إلا الله مع علمه منتهی علمه والحمد لله بعد علمه منتهی علمه وسبحان الله مع علمه منتهی علمه» گویا بافنده زیارت حالش سر جایش نبوده و نفهمیده که چه می‌گوید، زیرا برای علم خدا منتهی قائل شده است، در صورتی که علم خدا عین ذات او است و بعد و قبل و انتهای ندارد و محدود نیست. لازم است بدانیم که نویسنده «کامل الزیارة» مانند «صفار» کاسبی کم سواد بوده است، از این رو هر چه را که راویان جعل گفته اند جمع کرده است! وی از اهالی قم است و در آن زمان در شهر قم حوزه علمیه وجود نداشته است، اگرچه اکنون هم به قول صاحب «معالم الأصول» و دیگران، اکثریت قریب به اتفاق علماء مقلد پیشینیان هستند.

و در همین زیارت به امام می‌گوید: «كنت نوراً في الأضلاب الشاخة ونوراً في ظلمات الأرض ونوراً في الهواء ونوراً في السموات العلى كنت فيها نوراً ساطعاً لا يطفى» یعنی تو نوری در صلبهای شامخ و والا بوده ای و نوری در تاریکی‌های زمین و نوری در هوا و نوری در آسمانهای مرتفع بوده ای، تو در آنجا نوری بوده ای که خاموش نمی‌شود. این کلام آشفته همچون کلام کاهنان است که معنای محصل و مفهوم مفیدی ندارد، فقط به کار مبهوت ساختن عوام می‌آید تا بافنده ی زیارت با این دعا که «البته همه کس به ژرفای معانی آن نخواهد رسید و هر دلی وعاء(ظرفی) این معارف نتواند بود!!» بتواند هر چه می‌خواهد در مورد معنای عمیق!! آن بیافد. اما اگر کسی با قرآن و احادیث معتبر پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام آشنا باشد به راحتی می‌فهمد که این جملات چقدر از لحن کلام پیشوایان اسلام به دور است.

در این زیارت چنین میخوانیم که او قاتلان امام را نفرین کرده و می‌گوید:
 «اللهم احلل بهم نقتك و خذهم من حیث لا یشعرون» یعنی خدایا نقت و عذاب خود را بر ایشان فرود آور و آنان را به گونه‌ای که فکرش را هم نمیکنند [به عذاب خویش] مبتلا کن. گویا زیارتنامه نویس خبر ندارد که هزار سال است خدا ایشان را گرفته و مشمول نقت قرار داده است!

به نظر می‌رسد که این غلو کنندگان و شیعه نمایان در دولت بنی عباس با آنان رقابت داشته و مورد ضرب و شتم آنان بوده اند و می‌خواستند مقابله با بنی عباس مذهب و پناهگاهی به وجود بیاورند، و چون علویان مورد احترام اکثر بلکه تمام مردم بوده اند، این غلو کنندگان به نام آن بزرگواران هر چه توانسته اند از خود تراشیده اند که آنان را بزرگ کنند و زیر بیرق آنان سینه زده و دکانی برای خود باز کنند و عده ای را استثمار نمایند. در واقع برایشان هیچ اهمیتی نداشته است که بافته هایشان مورد قبول و رضایت آن عزیزان قرار بگیرد یا خیر. و با جعل این زیارات و روایات خرافی تا حدود زیادی در وصول به مقصود خویش موفق شده اند.

در دعای این زیارت می‌گوید: «فکن یومئذ فی مقامی بین یدی ربی لی منقذاً فقد عظم جرمی» یعنی روزی که در حضور محکمه ی الهی ایستاده ام مرا از عذاب نجات بده زیرا جرم من بسیار زیاد است. گویا نمی‌داند که خدا با استفهام انکاری به رسول خدا فرموده است: ﴿أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ﴾ (سوره الزمر) یعنی آیا تو آنکه را که اهل آتش است نجات می‌دهی؟ یعنی تو نمی‌توانی او را نجات دهی. چنانکه در قرآن کریم آمده است نه حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ توانست پسر و همسرش را از عذاب الهی برهاند و به سعادت برساند و نه حضرت لوط علیه السلام موفق شد همسرش را از قهر الهی نجات دهد. در

مورد تقاضای حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام خداوند او را مورد عتاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: ﴿فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (سوره هود آیه ۴۶) یعنی نادانسته چیزی از من نخواه. و حتی به خود خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد رخصتی که به برخی از منافقین داده بود می‌فرماید: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنَتْ لَهْمُ﴾ (سوره التوبه آیه ۴۳) یعنی خدا تو را ببخشد، چرا به آنان اجازه ی (عدم حضور در جهاد را) دادی. و در قرآن به آن حضرت چنین خطاب شده است: ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ (سوره الأنعام) یعنی بگو اگر از پروردگام سرپیچی کنم از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم.

و در احادیث بسیاری فرموده است که راه نجاتی جز عمل صالح نیست و از آن جمله در مورد خویش فرموده است: «لو عصيت لهويت» یعنی اگر عصیان کنم سقوط می‌کنم. و یا اینکه به دختر بزرگوارش حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام می‌فرمود: عمل کن و بدان که من نمی‌توانم تو را بی‌نیاز کنم. حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز در اواخر دعای کمیل عرض می‌کند: «اغفر لمن لا يملك إلا الدعاء فانك فعال لما تشاء» یعنی پروردگارا کسی را که جز دعا چیزی ندارد بیا مرز، همانا که تو هر چه بخواهی می‌کنی. و نیز می‌نویسد: «وإنما هي نفسي أروضها بالتقوى لتأتي أمنة يوم الخوف الأكبر، و تثبت على جوانب المزلق» یعنی نفس خود را به پرهیزکاری تربیت و رام می‌کنم تا در روز قیامت که در آن ترس بزرگی در پیش است ایمن باشد و بر اطراف لغزشگاه ثابت بماند^۱.

مثل اینکه این زیارات ساز نادان خبری از اسلام ندارد، زیرا شفاعت به دست خدا است و دستگیری از مجرمین به دست زائر و یا امام نیست بلکه به

۱- نهج البلاغه، نامه ی ۴۵.

اختیار خود خدا است. چنانکه در دعای جوشن کبیر نیز در بند ۹ و ۶۹ به خداوند عرض می‌کنیم: یا شافع، یا شفیع.

و دیگر اینکه گوید: «یا لیتنی کنت معک وأبذل مهجتي فيک نفسي فداکم

ولمضجعکم» یعنی ای کاش با تو بودم و در راه تو خونم را می‌ریختم جانم فدایت و فدای قبرت. این زایر خبر ندارد که جان را فی سبیل الله یعنی در راه خدا باید بذل کند نه در راه امام. امام خودش مجاهد فی سبیل الله است. به اضافه جان را فدای قبر نباید کرد. در زمان ما روضه خوانان می‌گویند: ای عاشقان قبر حسین! ولی شاید ندانند که بنا به مندرجات کتاب مجلسی نه تنها عاشق قبر که فدای قبر هم می‌توان شد!

در این زیارت مکرر می‌گوید: پیشانی و طرف راست و چپ صورت را بر خاک قبر بگذار و التماس کن و از امام مهمان نوازی و شفاعت و این و آن بخواه. جای سؤال است که اگر امام زنده بود و مردم این کارها را با او می‌کردند از آنها می‌پذیرفت یا خیر؟ در احادیث می‌خوانیم وقتی که خواستند دست رسول خدا ﷺ را ببوسند نگذاشت و حضرت امیر ع از استقبال مردم سبابط مدائن منع کرد و ایشان را مذمت فرمود و در روایت است که اصحاب هرگاه پیامبر را می‌دیدند برایش بلند نمی‌شدند، چون می‌فهمیدند که از این کار خوشش نمی‌آید و حتی وقتی یکی از اصحاب عرض کرد: «یا رسول الله أنت سيدنا وذو الطول علينا» یعنی ای رسول خدا تو سرور و صاحب برتری و بخشش بر ما هستی، پیغمبر ص رویش را درهم می‌کشید و می‌فرمود: «السيد الله لا يستهونكم الشيطان» یعنی سرور خدا است، [به هوش باشید] که شیطان شما را از راه به در نبرد. حال آیا امام از پیشانی روی زمین گذاشتن برای او خشنود می‌شود؟ خصوصاً اینک که امام در دنیا نیست و از این عالم

اطلاعی ندارد، پس این تملقات چه فایده ای دارد؟ ما قبلاً بیان داشتیم که جهان برزخ و سالن انتظار قیامت و عالم بی خبری از دنیا می باشد. آری به غیر از خدا هیچ ملجا و پناهی نیست نه برای پیغمبران و نه برای مردم دیگر. و رسول خدا ﷺ فرموده است: «إِنَّهُ لَا يَسْتَعَاثُ بِبِي وَإِنَّمَا يَسْتَعَاثُ بِاللَّهِ» یعنی شایسته نیست که از من درخواست پناه دادن شود، این خداوند است که از او درخواست پناه می شود.

۴۱- زیارت جابر بن عبدالله و مقایسه آن با روایات دیگر:

یکی از زیارات این باب زیارتی است که علمای شیعه تماماً آن را قبول دارند و این زیارتی است که مخالف روایات دیگر است. و چون جابر بن عبدالله فردی معتبر است چند جمله از زیارت او را برای بیداری خوانندگان ذکر میکنیم:

اولاً آنکه جابر روز اربعین سر قبر امام حسین عليه السلام می گوید: «لقد شاركناكم فيما دخلتم فيه» یعنی ای شهدای کربلا! و ای امام! ما شریک شمایم در آنچه شما شرکت کردید. یعنی ما چون به خلافت یزید راضی نیستیم پس با شما هم هدف و شریکیم. عطیه عوفی که همراه جابر بود از او میپرسد: چگونه ما شریک آنها هستیم؟ ما که قدمی برای جهاد بر نداشته ایم و شمشیری هم نزدیم، اینان سر و بدنشان از هم جدا شده و از فرزندان و زنانشان صرف نظر کردند و همسران شان بیوه شدند؟ جابر گفت: من از رسول خدا عليه السلام شنیدم که فرمود: هر کس عمل قومی را دوست بدارد در عمل آنان شریک است.

اینک می پرسیم شریک بودن در ثواب در این روایت کجاست؟ و اینکه در برخی از روایات گفته شده هر قدمی ثواب چندین شهید را دارد کجاست؟ شریک ثواب در یک شهادت کجا و هزار مرتبه شهید شدن کجا؟ پس این حدیث آن احادیث را نفی می کند.

ثانیاً اینکه جابر پس از سلام سه مرتبه گفت: «حبيب لا يجيب حبيبه ثم قال: وأنى لك بالجواب وقد شحظت أوداجك و فرق بين يدك ورأسك» یعنی دوستی که جواب دوستش را نمی‌دهد، سپس گفت: و چگونه می‌توانی و کجا قدرت جواب داری که جوابم را بدهی در حالی که رگهای گردنت بریده شده و بین سر از بدنت جدا گردیده است. پس به قول جابر، شهداء و امام نمی‌توانند جواب بدهند، حال اینکه غلوکنندگان در زیارتنامه‌هایشان می‌گویند: «أشهد أنك تسمع كلامي وترد جوابي» یعنی شهادت می‌دهم که تو سخنم را می‌شنوی و جوابم را می‌دهی. نمی‌توان گفت که معرفت این غلوکنندگان کذاب بهتر از جابر رضی الله عنه است.

۳۲- زیارت منقول از صفوان

صفوان از قول امام صادق علیه السلام نقل کرده است که چون به در حائر بررسی چنین و چنان بگو. دروغ این راویان زمانی ثابت می‌شود که بدانیم در وقت حیات صفوان، حائر در و دیواری نداشته است. و باز می‌گوید: امام فرمود چون به در گنبد رسیدی چنین بگو. راوی کذاب متوجه نبوده است که زمان صفوان ائمه گنبدی نداشته اند، چگونه امام به او گفته است چون به در گنبد رسیدی چنین بگو؟! مسلماً صفوان متحصر می‌ماند که گنبد چیست و چرا در اسلام قبر گنبد ندارد! جای بسی تعجب است که چرا علمای شیعه کتابهای خود را از این دروغها پر کرده اند؟ آیا اگر دروغی را شیخ مفید و کلینی و صدها نفر دیگر بنویسند تبدیل به حقیقت می‌گردد یا اینکه باید گفت آن بزرگان اشتباه کرده اند؟ چرا که خطای بزرگان بزرگترین خطاهاست!

در این روایت می‌گوید: پس از زیارت «اخرج ولا تول وجهك عن القبر حتى يغيب عن معایتك» یعنی خارج شو و روی خود را از قبر برمگردان تا

اینکه قبر از دیدگان تو غایب گردد! آیا مگر امام پشت گردن زایر را می بیند و به او بر می خورد و می رنجد؟! آیا مردم در زمان حیات ائمه علیهم السلام با آنان چنین رفتاری می کردند؟ زمانی که در حوزه ی علمیه ی قم و نجف مشغول تحصیل بودم می دیدم که عوام از در مرقد و صحن عقب عقب بیرون می روند و پشت به آن نمی کنند، ولی هنوز نمی دانستم که این خرافات و اعمال ناموجه را از کتب زیارات علما گرفته اند!!

زیارت ۲۲ منقول از شیخ مفید

شیخ مفید زیارتی مضر نقل کرده که نشانه ها و قراین کذب و جعل در آن بسیار است، زیرا می گوید: چون به در صحن رسیدی و چون داخل صحن شدی چنان بگو. و ما بارها گفته ایم که ائمه از این صحن و سراها بیزارند و در آن زمان صحن و سرایی نبوده است. و هر زیارتی که چنین باشد تقلبی است. در این زیارت لعنت کرده بر آنان که کتاب خدا را تحریف کرده اند. یعنی در معنای کلمات و جملات قرآن انحراف وارد کرده اند و برخلاف لغت عربی ترجمه کرده اند و این را تحریف معنی میگویند زیرا تحریف لفظی اصلاً در قرآن واقع نشده است، زیرا خدا حفظ قرآن را تضمین کرده و فرموده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (سوره الحجر) یعنی ما قرآن را نازل کرده ایم و بدون هیچ شکی خود ما حافظ و نگهبان آن هستیم. اما تحریف معنوی کار اکثر فرق اسلامی خصوصاً باطنیه و صوفیه و عرفا و مدعیان دروغین حبّ اهل بیت بوده است. مثلاً گفته اند: مقصود از بعوضه و یا ابل و یا دابه و یا قمر و یا ناقة الله، علی عَلَيْهِ السَّلَام است. پس لعن این زیارت شامل همه ی آنان می شود!

در این زیارت به امام می گوید: «فها أنا ذا وافد إليك بنصري» یعنی بدان که من یاریم را برایت آورده ام! شما را به خدا ببینید این زیارتنامه ساز خود را

مسخره کرده است یا زایرین را؟ که به امام می گوید: اگر من نتوانستم و یا نبودم که روز عاشورا تو را یاری کنم اکنون یاری خود را برایت آورده ام!! آیا خبر ندارد که امام سعادت‌مند شده و دنیا را ترک کرده و دیگر جنگی در کار

نیست و احتیاج به نصرت ندارد! سپس می گوید: دست خود را بلند کرده و قبر امام را به خدا معرفی کن و به اندازه ی یک صفحه خطاب به خدا بگو این قبر چنین و چنان است و آنگاه رو کن به امام و بگو اگر مرا شفاعت نکنی و مرا تحفه ندهی و اکرام‌نمایی حسن ظن من نسبت به تو از بین می رود یعنی به تو بدگمان می شوم. شما را به خدا ببینید چه می گویند و چه بر سر اسلام آورده اند! بعد از این می گوید: «تفضل علي بشهوتي» یعنی خدایا لطف کن و میل و شهوت مرا آزاد نما!! جالب است که اینان با این کلمات رکیک خود را از عارفین و مخلصین خدا و رسولش ﷺ می دانند!!

در قسمتی دیگر از زیارت منت بر امام می گذارد و می گوید: «أنتك زائراً ومحققك عارفاً و...» یعنی به زیارت تو آمده ام و به حق تو آگاه هستم و تابع هدایت تو هستم. اما در واقع او تابع هدایت امام نیست و از قرآن و هدایت الهی خبر ندارد و گرنه این همه بدعت و خرافات به نام اسلام به وجود نمی‌آورد و به امام نمی گفت: «والمنة علي بجميع سؤلي ورغبتي وشهوتي» یعنی ای امام منت بگذار بر من و همه حوائج و شهوات مرا برآورده کن. و تازه برآوردن حوائج و شهوات خود را از امام می خواهد و امام را قاضی الحاجات دانسته است! اما علی عليه السلام می فرماید: «أخلص في المسألة لربك فإن بيده العطاء والحرمان ... وأن المبتلى هو المعافى ... وليكن له تعبدك وإليه رغبتك» یعنی فقط از خدا حاجتت را بخواه زیرا عطاء کردن و محروم ساختن فقط به دست خدا است و فقط خداست که تو را از گرفتاری‌های می بخشد، پس باید تعبد و بندگیت

فقط برای او و رغبت تو فقط به سوی او باشد^۱. وقتی خرافات پرستان و دکان‌داران، روشنگریهای ما را میبینند غضبناک شده و ما را - نعوذ بالله - دشمن اسلام و یا دشمن امام معرفی می‌کنند و جهال را بر علیه ما می‌شورانند چنانکه مکرراً چنین کرده اند!

در این زیارت پس از ذکر نمازها و دعاهایی که همه اش ساختگی است، زیارتی بدون سند برای حضرت عباس ع ذکر کرده و می‌گوید: به سوی ضریح بازگرد. که از این کلام معلوم می‌شود این زیارت بعد از قرن سوم و لا اقل در قرن چهارم و در زمانی که مرقد حضرت عباس ضریح داشته است، جعل شده است. به هر حال اگر کسی این زیارات را به عنوان دستورات شرعی بخواند مرتکب بدعتی شده است.

در اوایل این زیارت جمله‌ای است که گویا نادانسته از زیارتنامه ساز صادر شده است و اگر زائر معنای آن را بفهمد دیگر این بدعتها را مرتکب نمی‌شود. و آن جمله این است: «الحمد لله الواحد في الأمور كلها». یعنی خدا در انجام امور منفرد و متفرد است نه وزیر دارد و نه امیر و نه واسطه. پس درخواست انجام امور از غیر خدا دلیل اعتقاد بر عدم انفراد او در امور است!

زیارت ۲۴ منقول از ابن طاووس

این زیارت را ابن طاووس بدون هیچ سندی ذکر کرده است و دیگران نیز از او روایت کرده اند و قرائن جعل در آن نمایان و متعلق به زمانی است که مرقد ائمه گنبد و ضریح داشته است، زیرا در اول آن می‌گوید: «تقف علی باب قبته الشریفة» یعنی در مقابل در گنبد می‌ایستی. و «تدخل وتجعل الضریح بین یدیک» یعنی داخل می‌شوی و ضریح را جلوی خود قرار می‌دهی. و چندین صفحه را پر کرده از اینکه چنین و چنان می‌گویی. بعد می‌گوید: ضریح را

۱- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

ببوس!! و یقیناً اولیاء و ائمه راضی نیستند که ضریح طلا و نقره ای که سلاطین و امرای جائز با اموال غصبی ساخته اند کسی آنها را ببوسد. و احتمالاً اینگونه زیارات به سفارش کسانی جعل شده که برای فریب عوام الناس برای قبر

ضریح می ساخته اند. علاوه بر این بسیاری از جملات این زیارت مخالف کتاب خدا است. از آن جمله یکی از آشکارترین قرائن جعل زیارتنامه این است که متقلب، معنای آیه ی ۳۵ سوره ی شریفه ی المائده را درست نفهمیده و با اشاره به آیه ی مذکور می گوید: «لم يتوسل المتوسلون إلى الله بوسيلة هي أعظم حقاً عنده منكم أهل البيت» یعنی هیچ متوسلی به وسیله ای که نزد خدا حقی بیشتر از شما اهل بیت داشته باشند توسل نجسته اند. اولاً بایسته است که بدانیم هیچ یک از مخلوقات خدا حتی انبیاء عظام صلوات الله علیهم نیز بر پروردگار حقی ندارند، بلکه این خداوند متعال است که بر همه منت دارد و اگر زیارتنامه ساز جاهل اندکی با قرآن آشنا بود و این آیات به گوشش رسیده بود شاید چنین جملاتی را از خود نمی بافت. در قرآن کریم آمده است: ﴿قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَىٰ عِبَادِهِ﴾ (سوره یوسف آیه ۹۰) یعنی همانا که پروردگار بر ما منت نهاد. و فرموده است: ﴿وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ﴾ (سوره الصافات) یعنی به راستی که ما بر موسی و هارون منت نهادیم. و می فرماید: ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ (سوره ابراهیم آیه ۱۱) یعنی ولی خداوند بر هر یک از بندگانش که بخواهد منت می نهد.

اما نکته ی مهمتر اینکه وی در این جملات به آیه ۳۵ سوره مبارکه المائده نیز اشاره کرده است. از این رو لازم می دانم در اینجا نیز چنانکه در کتب دیگر خود از جمله «تابشی از قرآن» و غیره توضیح داده ام معنای صحیح آیه ی

مذکور را که مرتضی مطهری نیز در «عدل الهی» معنای درست آن را ذکر نکرده است، بیان کنم تا خدعه‌ی این زیارت سازان و مغالطه‌ی خرافین آشکار شود. آیه‌ی شریفه می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (سوره المائده) یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید و برای رضایتش وسیله (منزلت) بجوید و در راه خدا جهاد کنید تا رستگار شوید.

اولاً چنانکه ظاهر است آیه خطاب به مؤمنین است و بنا به آیه ۲۸۵ سوره شریفه البقره، پیامبر ﷺ خود یکی از مؤمنین است و مسلماً ائمه علیهم السلام نیز مشمول خطاب آیه میباشند. اکنون میپرسیم وسیله پیامبر و ائمه به سوی خداوند متعال جز ایمان و تقوی و عمل صالح چیست؟ آیا وسیله‌ای که هم امام و هم مامومین باید آن را بجویند غیر از جهاد فی سبیل الله است؟ آیا احکام دین در مورد امام و ماموم فرق دارد و در مورد این آیه نباید مامومین از امام و مقتدای خود پیروی کنند و هر آنچه را که او به عنوان وسیله می‌گیرد آنان نیز بگیرند؟!

در واقع آیه کریمه پس از امر به جستجوی این وسیله، نمونه‌ای از آن را ذکر کرده و فرمان داده که «جاهدوا یعنی جهاد کنید» و بدین ترتیب بلافاصله منظور از جستجوی وسیله را توضیح داده است. به همین سبب اکثر مدافعین خرافات، آیه فوق را در خطب و کتب خود تا انتها ذکر نمیکنند و این مقطع آیه را نمیآورند!

ثانیاً آیه نفرموده است: «ادعوا الوسيلة یعنی وسیله را بخوانید» بلکه فرموده «بجوید» و بدیهی است که «ابتغاء» غیر از «دعوت» و «دعاء» است.

ثالثاً از اواخر قرن دوم به بعد، دیگر ائمه در دسترس نیستند تا آنها را بجوییم و ارواح طیبه آنان نیز در عالم ما قابل جستن و قابل حصول نیست! چگونه ممکن است پروردگار، ما را به جستجوی موجودی غیر قابل حصول

امر فرماید؟!

رابعاً این آیه حتی در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا ائمه ی بزرگوار نیز جز برای کسانی که در مدینه یا کوفه و ... می زیسته‌اند، قابل عمل نبوده است. چگونه ممکن بود مؤمن مقیم یمن یا شام یا خراسان و ... ائمه را بجوید؟ (مگر اینکه بار سفر بسته و خود را به مقر ائمه برساند که این کار نیز برای همه میسر نبوده است) و گرنه از راه دور که امکان نداشت بزرگان دین را بجویند!

خامساً این آیات مفسر و مبین معنای وسیله است، خداوند متعال میفرماید:

﴿ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَعِمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلاً ﴾
 ﴿ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ
 وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ ﴾ (سوره الإسراء آیه ۵۶-۵۷) یعنی بگو آن کسانی را که غیر از خدا می‌پندارید [کاری از آنها برایتان ساخته است] فرا خوانید، آنان نمیتوانند زیانی را از شما بازدارند و نمی‌توانند [چیزی را] تغییر دهند، کسانی را که ایشان به

۱- در «رجال کثی» (چاپ کربلا، ص ۲۵۳) آمده است: «لما لبى القوم الذين لبوا (أي قالوا: لبيك جعفر) بالكوفة، دخلت على أبي عبدالله عليه السلام فأخبرته بذلك، فخرّ ساجداً ودق جؤجؤه بالأرض وبكى وأقبل يلوذ بأصبعه ويقول: «بل عبدالله فن داخر»، مراراً كثيراً، ثم رفع رأسه ودموعه تسيل على لحيته» مضمون این خبر آن است که چون به امام صادق عليه السلام که در مدینه اقامت داشت خبر داده شد که عده ای در کوفه گفته‌اند: «لبيك جعفر» بسیار منفعل و پریشان شد و به درگاه الهی سجد کرد و سینه بر زمین نهاد و گریست و بارها فرمود: «بلکه بنده ی خدا و مملوکی خوار و سست هستم». سپس سر برآورد در حالی که اشکهایش بر ریش آن بزرگوار جاری بود.

دعا می خوانند، خود به دنبال وسیله ای هستند تا آنها را به پروردگارشان نزدیکتر سازد و به رحمت حق امیدوار و از عذابش بیمناک هستند. می بینیم که لفظ «أقرب» در آیه ی شریفه، قرینه ای است بر اینکه مراد از وسیله «منزلت» است که با التزام به اوامر و نواهی شرع حاصل می شود و کسانی که در پیشگاه الهی مقربتر هستند نزد خدا منزلت می جویند. دیگر آنکه آیه به صورت ضمنی می فرماید آن کسانی که شما به دعا می خوانید خود جوینده ی وسیله اند و مسلماً کسی که خود به دنبال وسیله است نمی تواند وسیله قرار گیرد.

سادساً: می پرسیم چرا مدعیان حب آل رسول ﷺ در مورد این آیه به توضیحات ائمه اشاره نمی کنند و فرموده های آن بزرگواران را به روی مبارک نمی آورند؟! از آن جمله رسول خدا ﷺ می فرماید: «إلهي وسيلتي إليك الإيمان بك» یعنی پروردگارا وسیله ی من به سوی تو ایمانم به توست. و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: «إن أفضل ما توسل به المتوسلون إلى الله سبحانه، الإيمان به وبرسوله، والجهاد في سبيله، فإنه ذروة الإسلام، وكلمة الإخلاص فإنها الفطرة، وإقام الصلاة فإنها الملة، وإيتاء الزكاة فإنها فريضة واجبة، وصوم شهر رمضان فإنه جنة من العقاب، وحج البيت» یعنی برترین وسیله ای که متوسلین برای تقرب به پروردگار به آن توسل جسته اند، ایمان به خداوند و رسولش و جهاد در راه خداست که آن قلعه ی رفیع اسلام و کلمه ی توحید می باشد و آن مقتضای فطرت است، و اقامه ی نماز که [علامت] دین اسلام است، و پرداخت زکات که از واجبات می باشد، و روزه ی ماه رمضان که سپری در برابر عقاب است، و حج خانه خدا.^۱ چنانکه ملاحظه می کنید، در واقع آن حضرت مفاد آیه سوره

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۱۰.

مأثده را تفسیر کرده است. همچنین آن حضرت در دعایی عرض می‌کند: «قد جئت أطلب عفوك و وسيلتي إليك كرمك» یعنی آمده‌ام که طلب عفو کنم و وسیله ام در پیشگاهت فضل و کرم توست^۱. و فرموده است: «فقد جعلت

الإقرار بالذنب إليك وسيلتي ... متوسل بكرمك إليك» یعنی اقرار به گناه را وسیله خویش به درگاهت قرار داده ام و در پیشگاهت به کرم تو متوسل می‌شوم^۲ و فرموده است: «فإني أتوسل إليك بتوحيديك وتهليلك وتمجيدك وتكبيرك وتعظيمك» یعنی پس همانا در پیشگاهت به یگانه دانستن و تهلیل و تمجید و تکبیر و تعظیم تو، توسل می‌جویم^۳ و فرموده است: «أتوسل إليك بربوبيتك» یعنی به ربوبیت تو متوسل می‌شوم^۴.

بنا به قول سید بن طاووس، حضرت حسین بن علی عليه السلام در دعای عرفه عرض می‌کند: «ها أنا أتوسل إليك بفقرتي إليك» یعنی پروردگارا با فقر و نیازم به تو، به درگاهت متوسل می‌شوم^۵.

حضرت سید الساجدین عليه السلام نیز در دعایی عرض می‌کند: «اللهم إني بذمة الإسلام أتوسل إليك» یعنی پروردگارا در پیشگاهت به پیمان اسلام متوسل می‌شوم^۶. و می‌فرماید: «وسيلتي إليك التوحيد وذريعتي أني لم أشرك بك شيئاً» یعنی خداوندا! در پیشگاهت وسیله‌ام توحید است و اینکه چیزی را با تو شریک قرار

۱- صحیفه ئی علویه، دعاؤه في الاستغفار في سحر كل ليلة عقب ركعتي الفجر.

۲- صحیفه ئی علویه، دعاؤه عليه السلام في المناجاة في شهر شعبان.

۳- صحیفه ئی علویه، دعاؤه عليه السلام في الشدائد.

۴- صحیفه ئی علویه، دعاؤه عليه السلام في ليلة الجمعة، علمه لكميل بن زياد النخعي. و مفاتيح الجنان، دعای کمیل.

۵- مفاتيح الجنان، دعای روز عرفه.

۶- مفاتيح الجنان، دعای روز پنجشنبه.

نداده‌ام.^۱ و با تاسی از جد بزرگوارش که می‌گفت: «اللهم إني أتقرب إليك بذكرك» یعنی پروردگارا! با ذکر تو به پیشگاهت تقرب می‌جویم^۲، عرض می‌کند: «بدعائك توسلي» یعنی با به دعا خواندنت به تو توسل می‌جویم^۳.

چنانکه ملاحظه فرمودید، علی عليه السلام و دیگر ائمه بزرگوار حتی به منظور تعلیم و ارشاد مامومین در دعاهاى خویش به پیامبر اکرم و یا انبیاء سابقین علیهم السلام از جمله حضرت خلیل الرحمان و ابوالانبیاء ابراهیم عليه السلام توسل نجسته اند و همواره به ایمان و اسلام و جهاد و عمل صالح و صفات الهی متوسل شده اند و به هیچ وجه به بشری متوسل نشده‌اند. نمی‌دانم چرا مدعیان پیروی از آنان سخنان ایشان را نادیده گرفته و غالباً به امام یا امامزاده متوسل می‌شوند، در حالی که ائمه نگفته‌اند که در دعا، به ما متوسل شوید!

در این زیارت نکته ی دیگری نیز هست و زیارتنامه ساز همچون دعای «ندبه» می‌گوید: «اللهم أبلغ سيدي ومولاي تحية وسلاماً» یعنی پروردگارا! درود و سلام را به سرور و مولایم برسان! معلوم میشود خداوند را حاضر و نزدیک، و امام را غائب و دور دانسته است که از خدای تعالی می‌خواهد به آنان سلام برساند! اینجاست که از او می‌پرسیم پس چرا در زیارتنامه‌ها امام را حاضر و ناظر دانسته و به دروغ می‌گویی: «أشهد أنك تسمع كلامي وترد جوابي» یعنی شهادت می‌دهم که تو سخنم را می‌شنوی و جوابم را می‌دهی!! این جااعلان، ضد و نقیض زیارات خویش را درک نمی‌کنند!

زیارت ۴۵ به نقل از ابن طاووس از قول مردی ناشناس

ابن طاووس از مردی بی‌آنکه نام او را معلوم کند، زیارتی نقل کرده است. وی می‌گوید که مرد مذکور مرکب خود را نزدیک سایه بان خوابانید، نزدیک

۱- الصحيفة السجادية، دعاؤه عليه السلام في دفاع كيد الأعداء.

۲- الصحيفة العلوية، دعاؤه عليه السلام المعروف بدعاء كميل (دعای كميل).

۳- مفاتيح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.

ضریح امام آمد و به ضریح اشاره کرد و زیارتنامه ای ضد قرآن خواند، سپس صورتش را به ضریح مالید و گفت: آمده ام تا به گناهان خود اعتراف کنم و بخواهم که نزد پروردگار شفیعم باشی، سپس ضریح را قبله قرار داد و نماز

خواند و مطالب بسیاری گفت و نشست و چیزهایی گفت که من نفهمیدم، سپس برخاست و سلام کرد و گفت: ای امام! مرا به یاد داشته باش، پس از آن بر مرکبش سوار شد و رفت!

آخر این هم شد مدرک دین؟ ابن طاووس از جمع کردن این زیارات با این کیفیت چه مقصدی داشته است؟ و دیگران که از او نقل کرده اند چه قصدی دارند؟ مرد مجهولی آمده گناهانش را به امام گفته، سپس کار باطلی کرده یعنی به جای کعبه رو به ضریح نماز خوانده و خرافاتی نیز سر هم کرده است. شاید او هم مانند سایر خرافیین گمان کرده که امام پس از وفاتش، حاضر و ناظر است! زیرا گفته است: مرا در ذهن خود قرار بده. اینها چه ارزشی دارد که خواندن آن را مستحب دانسته اند. مگر احکام واجب و مستحب به دست این نویسندگان است؟ جناب ابن طاووس به جای آنکه انحراف او را از کعبه در هنگام نماز، نادرست و باطل بداند، و این کار را دلیل گمراهی و نادانی او بشمارد، خرافات او را برای ما ثبت کرده است!!

زیارت ۴۶ به نقل از جابر جعفی

این زیارت را ابن طاووس و مجلسی و دیگران ذکر کرده اند، اما بدان که علامه حلی در رجال خود به نقل از ابن الغضائری می گوید: اکثریت کسانی که از جابر جعفی روایت می کنند ضعیف هستند! یعنی در واقع دروغهای خود را به او نسبت می دهند. و نجاشی نیز فرموده است: کسانی که از او روایت می کنند تضعیف شده اند. از این رو نمی توان هر چه را که به اسم جابر جعفی

عرضه میشود پذیرفت. این زیارت نیز همچون زیاراتی که تاکنون ملاحظه کردید، آثار جعل در آن هویداست و همان عیوب زیارتنامه‌های پیشین را داراست، زیرا می‌گوید: چون به زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمدی دم در میایستی! یا می‌گوید: با هر قدمی که برداری یا بگذاری ثواب شهیدی را که در خون خود غلطیده باشد برایت نوشته میشود! یا می‌گوید: زیارت آن حضرت ثواب هزار عمره و آزاد کردن هزار برده و هزار بار جهاد با پیغمبر صلی الله علیه و آله را دارد!!

مسلماً این زیارت نیز چنانکه بارها گفته ایم زمانی جعل شده که بر مرقد سید الشهداء بارگاه و گنبد و درهای متعدد ساخته اند و آن را به دروغ بر امام مظلوم حضرت صادق علیه السلام افتراء بسته اند و الا در زمان آن حضرت مرقد امام حسین دری نداشته است. در مورد ثواب زیارت نیز گفته ایم که با این ثوابها، ثواب زائر از مزور بیشتر خواهد شد! همچنین زیارت ساز جاهل می‌گوید: ثواب هر رکعت نماز در آنجا ثواب هزار حج است! گویا دعاهای ائمه را ندیده که قبولی یک حج خود را از خدا درخواست می‌کردند. برای مثال حضرت امیر علیه السلام عرض می‌کند: «أن تکتبني من حجاج بیتك الحرام المبرور حجهم» یعنی پروردگارا! از تو می‌خواهم که مرا در شمار حاجیانی که حجی نیکو و مقبول به جای آورده اند قرار دهی!

آیا آن کسی که این گفتارهای غلوآمیز را نپذیرد و آنها را از گفته‌های امام علیه السلام نداند منحرف است یا کسی که هر چه را به نام امام عرضه می‌شود می‌پذیرد و آن را از امام می‌داند؟!

زیارت ۴۷ به نقل از کفعمی

این زیارت را کفعمی که از علمای قرن نهم هجری است مستقیماً و بی واسطه از امام صادق علیه السلام که در قرن دوم می‌زیسته است روایت کرده است!!

۱- الصحیفة العلویة، دعاؤه في اليوم الثلاثین من الشهر.

آیا معنای روایت صحیح همین هست؟! به هر حال کفعمی گفته که هشت رکعت نماز، در حالی که راویان دیگر شش رکعت نماز را روایت کرده اند! آیا اختیار عدد رکعات نماز به دست کفعمی و امثال اوست؟ عجیب است که علما

هر چه را کفعمی یا ابن طاووس یا ابوقره یا ابن المشهدی یا ابن قولویه و سایرین گفته اند حتی اگر بی سند بوده باشد، همه را بی تامل و بدون هیچ انتقادی قبول کرده و جمع آوری کرده اند، گویی که وحی منزل است! گویی این آیه ی کریمه را فراموش کرده اند که می فرماید: ﴿ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً ﴾ (سوره الإسراء) یعنی از آنچه که بدان علمی نداری پیروی مکن، همانا گوش و چشم و دل هر یک از آنها مورد پرسش قرار خواهند گرفت.

سپس کفعمی می گوید: «ثم زر علي بن الحسين» یعنی سپس مرقد حضرت سجاد را زیارت کن. مجلسی که این روایت را آورده به عنوان توضیح میگوید: عبارت «سپس علی بن الحسین را زیارت کن» کلام کفعمی است نه کلام امام! شگفت انگیز است که مجلسی در اصل زیارت هیچ اظهار نظر و یا انتقاد توضیحی نیاورده ولی درباره ی عبارت «ثم زر ...» توضیح داده است!!

زیارت ۴۸ که از سید مرتضی است

مجلسی درباره این زیارتنامه تصریح میکند که این زیارت منقول از امام نبوده بلکه آن را خود سید مرتضی علم الهدی^۱ انشاء کرده است. زیارتنامه مذکور بسیار فصیح و بلیغ و مسجع و مقفی و از زیارات دیگر که به ائمه نسبت داده اند زیباتر است، و همین امر بطلان رای کسانی را اثبات می کند که می گویند چون عبارات فلان دعا یا فلان زیارت فصیح و زیباست پس فرموده

1- وی از فقهای مشهور شیعه و برادر «سیدرضی» گردآورنده ی نهج البلاغه است.

امام است و فصاحت و زیبایی را قرینه ای بر صحت انتساب آن به امام میدانند، مثلا درباره «زیارت جامعه» یا «دعای ندبه» که بسیاری از جملات آنها ضد قرآن و یا کذب (و دروغ) است می گویند: چون عباراتش فصیح است لابد کلام امام است! حال آنکه زیارت ۳۸ که انشای خود سید مرتضی است از زیارت جامعه و دعای ندبه زیباتر و فصیحتر است، در حالی که به هیچ امامی نیز منسوب نیست و اگر کسی منصفانه آن را با زیارت ۳۰ یا سایر زیارات که نمونه‌هایی از آنها را در این کتاب ملاحظه کردید، مقایسه کند خواهد دید که عبارات این زیارت معقولتر و مقبولتر و به لحن روایات معتبر، شبیه‌تر بوده است و در آن از تعبیرهای عجیب و غریب و نامعقول اجتناب شده است.

گرچه زیارت سید کاملاً عاری از خرافات نیست ولی دارای نکات قابل توجهی است، از جمله در این زیارت مطلبی را ذکر کرده که در سایر زیارات وجود ندارد، و آن ذکر شهادت دو تن از فرزندان امیر المؤمنین علی علیه السلام یعنی ابوبکر بن علی و عثمان بن علی رحمهما الله میباشد که در واقعه کربلا به همراه امام حسین علیه السلام شربت شهادت نوشیدند و سید مرتضی فضائل و مناقب آن دو بزرگوار را در این زیارت ذکر کرده است. اما زیارت تراشان مغرض چون با خلفاء عداوت داشته اند، فداکاری و شهادت این دو بزرگوار را به این علت که با خلفاء همنام بوده‌اند نادیده گرفته‌اند!! می پرسیم اگر شما صادقانه به شهدای کربلا و اصحاب سید الشهداء ارادت دارید و کتب و جزوات فراوانی را در زیارت و فضیلت آنان نوشته اید چرا یادی از شهادت دو برادر بزرگوار حضرت سید الشهداء علیه السلام نمی‌کنید؟! این کار خود دلیل بر آن است که این زیارات معمول هست، به دست اشخاصی مغرض انشاء شده است و از امام علیه السلام نیست.

مخفی نماند که این زیارت سید مرتضی، اکثر زیارات را رد کرده و مطالب آنها را باطل نموده است، از جمله در این زیارت خطاب به امام می‌گوید: «وَأَنْتَ مَجْدَلُ عَلِيِّ الرَّمْضَاءِ لَا تَسْتَطِيعُ خُطَابًا وَ لَا تَرُدُّ جَوَابًا» یعنی تو بر روی زمین

افتاده بودی در حالی که سرت از بدن جدا شده بود، نه توانایی صحبت کردن داشتی و نه توانایی جواب دادن کسی را داشتی. این جمله مخالف جمله‌ای است که در زیارات دیگر به این مضمون آمده است: «أَشْهَدُ أَنَّكَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ تَرُدُّ جَوَابِي» یعنی شهادت می‌دهم که تو سخنم را می‌شنوی و جوابم را می‌دهی.

دیگر اینکه سید مرتضی در سلام بر انبیاء معجزات انبیاء را فعل خدا دانسته است نه کار انبیاء، و این برخلاف عقیده اهل خرافات است. و دیگر اینکه تمام شهداء را امام دانسته و امامت را به دوازده نفر منحصر نکرده است، و در جمله خطاب به شهداء می‌گوید: «السَّلَامُ عَلَی الْأَئِمَّةِ السَّادَاتِ» یعنی سلام بر امامانی که همه پیشوا و سرورند. و این جمله با قرآن موافق است، آن قرآنی که به ما تعلیم می‌دهد که شایسته است به عنوان بندگان خدای رحمن همگی از خدا بخواهیم که ما را امام‌المتقین و پیشوا و مقتدای اهل تقوی قرار دهد: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ... الَّذِينَ يَقُولُونَ... وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ (سوره الفرقان آیه ۷۴) یعنی بندگان خدای رحمان... آنان کسانی هستند که می‌گویند... و ما را پیشوای متقیان قرار ده.

مطابق این آیه هر کس می‌تواند از خدای خویش امامت و پیشوایی اهل تقوی را بخواهد و سعی کند با کسب علم و مجاهدت با نفس و التزام به اوامر و اجتناب از نواهی شرع، لیاقت پیشوایی و اسوه بودن برای اهل تقوی را کسب کند.

زیارت ۴۹ به بعد

مجلسی در ذکر زیارت سی و نه، نه سندی ارائه کرده است و نه اسم راوی را بیان کرده است، و همچنین از بیان کردن اینکه زیارت مذکور از کدام کتاب

است نیز خودداری کرده است. بنابراین چنین زیارتی خواندنش یقیناً بدعت است، اگر چه سایر زیارات نیز بهتر از این نبوده اند! اما زیارت چهلم را مجلسی از کتاب مزار ابن المشهدی نقل کرده است، ولی او این زیارت را بدون سند در کتاب خود آورده است، پس آن نیز بدون سند و فاقد اعتبار است.

زیارت چهل و یک را مرسل از صفوان ذکر کرده است، اما معلوم نیست چه کس یا کسانی از صفوان نقل کرده اند، پس آن نیز بی اعتبار است. علاوه بر این از متن زیارت معلوم می شود که زمان جعل شدن آن وقتی بوده است که مرقد امام حسین علیه السلام دارای صحن و گنبد و بارگاه بوده است. آری به جای آنکه دین حقیقی را به مردم عرضه کنند آمده اند برای مردم گنبد و بارگاه و ضریح ساخته اند و در عوض توحید و توجه به خدای یکتا، توجه به انبیاء و صالحین را به عنوان توسل به مردم یاد داده اند.

مجلسی در مورد زیارت چهل و دوم می گوید: آن را از نسخه ای قدیم نقل کرده ام که مؤلف آن معلوم نیست چه کسی هست و سندی هم برای آن ذکر نکرده است. ثانیاً متن آن نیز مانند اکثر زیارات گویای آن است که زمان جعل آن پس از ساخت گنبد و بارگاه بر قبور بوده است. ثالثاً در این زیارت برای هر دوازده امام صلوات و مدح و ثنا ذکر کرده است که معلوم می شود پس از زمان ائمه ساخته (و جعل) شده است. در اواخر آن می گوید: «ثم ضع خدك على الضريح» یعنی سپس گونه ی خود را بر ضریح بگذار. و مسلم است که ضریح را ستمگران ساخته اند و الا زمان امام ضریحی نبوده است، همچنین موقوفاتی از قبیل باغها و زمین ها و خانه ها و مزارع و مغازه هایی که برای حفظ این ضریح ها وقف گردیده است تماماً در قرون پس از ائمه ایجاد گردیده است که آن را مفصلاً بیان کرده ایم و گفته ایم که وقف زمین ها و اراضی مفتوح العنوه

باطل می باشد. و آن چنانکه این وقف ها تماماً مرجوح و باطل است، نذورات بر قبور نیز مرجوح و باطل است. به هر حال زیارت چهل و دوم جملات ضد قرآنی بسیار دارد!

باب الزیاره فی التقیه و تجویز انشاء الزیاره

مجلسی و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت فرمود: «تقول عند قبر الحسین ما أحببت» یعنی نزد قبر امام حسین آنچه دوست داری و دلت می خواهد می گویی!! در اینجا امام تجویز کرده که با هر عبارتی که بخواهی انشاء زیارت کنی می توانی امام حسین را زیارت کنی! بنابراین تمام زیارتهای بافته شده و مجعولات غلو کنندگان از این روایت سرچشمه گرفته است که انشاء زیارت دل بخواهی بوده و هر کس به دلخواه خود زیارتی جعل کرده و عقائد خرافی خود را در آن آورده و مردم را گمراه نموده است، و اخلاف ایشان پنداشته اند که این زیارتهای مستند و با مدرک است و این خود پایه و اساس فساد در دین می باشد.

ریشه تمام این کفریات و شرکیات و موهوماتی که در زیارتنامهها جمع شده است همین عبارت «تقول ما أحببت» یعنی هر چه دلت بخواهد می گویی، می باشد. حاج شیخ عباس قمی و امثال او گمان کرده اند زیارات وجه شرعی دارد و آنها را در مفاتیح الجنان و کتب مشابه آن جمع کرده اند.

ما برای نمونه به ذکر همین زیاراتی که نزد علماء مهم تر و مشهورتر میباشد قناعت می کنیم و با همین مقدار معلوم شد که متن آنها بی اعتبار و در واقع جز افتراء و دروغ بر ائمه علیهم السلام چیز دیگری نیست.

البته سند زیارات نیز وضع خرابی دارد. اینجانب در سند زیارات تحقیق کرده ام و سندی که معیوب نباشد ندیده ام، بلکه در هر یک از سندها حداقل یک یا دو تن از روایتش ضعیف و فاسد و مهمل و مجهول بوده اند!

زیارت جامعه

پیش از ختم کتاب، مناسب است نگاهی بیندازیم به «زیارت جامعه» که در میان عوام بلکه گروهی از عالم نمایان، از شهرت و اعتبار خاصی برخوردار است. این زیارت را مجلسی از تالیفات شیخ صدوق نقل کرده است. استاد مجاهد جناب قلمداران در کتاب خویش در مورد سند این زیارت تحقیق کرده است و دیگر نیازی به بررسی سند آن نداریم، از این رو در اینجا به متن این زیارت توجه می کنیم:

مجلسی درباره این زیارت می گوید: «أفصحها لفظاً و أبلغها معنى» مقصود وی آن است که الفاظ و جملات زیارت جامعه از تمام زیارات فصیح تر و معنای آن رساتر می باشد.

اولاً چنانکه سابقاً گفتیم سید مرتضی زیارتی تالیف کرده که مجلسی آن را به عنوان زیارت سی و هشتم ذکر کرده است و چنان سلاست و عبارات زیبایی دارد که خود مجلسی الفاظ آن را شافی خوانده است و می گوید: ظاهراً این زیارت تالیف سید مرتضی و شیخ مفید می باشد. و زیارت سید خیلی فصیح تر و زیباتر و تأثیر انگیزتر و دارای مدح دلنشین تر می باشد. پس صرف فصاحت دلیل بر اینکه کلامی را به امام یا رسول نسبت بدهیم نمی باشد.

ثانیاً محال است امام متواضع و فروتنی که از خودخواهی و خودپسندی و مداحی نهی کرده است، بگوید شما بیاید چنین زیارتی که چندین ورق مداحی و اغراق و غلو دارد برای ما بخوانید تا ما از شما خشنود گردیم و برایتان شفاعت کنیم!

ثالثاً می‌دانیم که حکومت صفوی بنا به مقاصد سیاسی، مایل بود که روح غلو و مبالغه نسبت به بزرگان، از جمله بزرگان دین شیعه، در میان مردم رواج یابد و مجلسی علاوه بر اینکه در چنین محیطی پرورش یافته و رشد کرده

است، خود نیز توجیه‌کننده ی حکومت افراد فاسد و نالایقی چون شاه سلیمان و سلطان حسین صفوی بوده و آنان را مدح و تمجید می‌کرده است، و مسلماً این کار نیز تاثیر منفی خود را بر روحیه ی او گذاشته و سبب شده که این زیارت نامناسب و دور از روح شرع را بپذیرد و در دیگاهش خوب جلوه کند. اما ما با اشاره به بعضی از جملات آن که مخالف قرآن و عقل و تاریخ است ثابت می‌کنیم که محال است امام هادی علیه السلام به خواندن آن دستور داده باشد:

الف) خطاب به امام می‌گوید: «موضع الرسالة ومختلف الملائكة ومهبط الوحي» یعنی جایگاه رسالت و محل تردد فرشتگان و محل نزول وحی. در حالی که این وصف فقط مختص رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و سایرین موضع رسالت و محل هبوط و نزول وحی نیستند. گرچه ممکن است غلو کنندگان متعصب با زور توجیهاات سرد و تأویلات سست، آن را از معنای صریح و واضحش منصرف کرده و احتمالات عجیب و دور از ذهن و معانی پیچ پیچی برای آن بیافند!

ب) به ائمه می‌گوید: «أقمتم حدوده» یعنی حدود خدا را اجرا کردید. در حالی که این مساله به وضوح برخلاف مسلمات تاریخ است و ائمه ی کرام جز حضرت علی و امام حسن علیهما السلام متأسفانه قدرت تسلط و حکم رانی نداشته اند و امکان و فرصت اقامه ی حدود الهی را نیافته اند.

ج) صرف نظر از اینکه مانند بسیاری از روایات و دعاها ی جعلی، ائمه را بقیة الله خوانده است و یا در مورد آن حضرات به آیه ی ۳۳ سوره ی الأحزاب

استشهاد کرده است که ما در تعدادی از تألیفات خود از جمله تفسیر تابشی از قرآن، نادرستی آنها را اثبات کرده ایم، مانند بسیاری از زیارات جعلی دیگر با ذکر عبارت «إِيَابِ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابِهِمْ عَلَيْكُمْ» یعنی بازگشت خلق به سوی شما و حساب شان با شماست!! ضد آیات قرآن سخن گفته است!! آیاتی مانند:

﴿ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ ﴾ (سوره الأنعام آیه ۵۲) یعنی مقرداری از حسابشان نیز با تو نیست. ﴿ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ ﴾ (سوره الرعد) یعنی همانا وظیفه تو فقط ابلاغ است و حساب آنان با ماست. ﴿ وَكَفَىٰ بِنَا حَسِيبِينَ ﴾ (سوره الأنبياء) یعنی این کافی است که ما حسابرس باشیم. ﴿ إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي ﴾ (سوره الشعراء آیه ۱۱۳) یعنی حسابشان جز با پروردگام نیست. ﴿ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ﴾ ﴿ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ﴾ (سوره الغاشیه) یعنی همانا که بازگشتشان به سوی ما و آنگاه حساب شان نیز بر عهده ماست.

دیگر آنکه ائمه را حجت خدا خوانده است، در حالی که به صریح قرآن، انبیاء حجت الهی بوده اند و پس از رسول خدا ﷺ کسی حجت نیست، چنانکه می فرماید: ﴿ رُسُلًا مُّبْتَلِينَ وَمُنذِرِينَ لَعَلَّ يُكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ ﴾ (سوره النساء آیه ۱۶۵) یعنی پیامبرانی بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم تا برای مردم پس از پیامبران بر خداوند حجتی نباشد.

و همچنین ائمه را صراط خدا دانسته است، در حالی که هر طفل ابجد خوانی می داند که پیامبر ﷺ و ائمه، خودشان سالک صراط مستقیم الهی بوده اند و اگر خودشان صراط می بودند نیازی نبود در نمازشان بگویند: ﴿ أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴾ یعنی ما را به راه راست هدایت فرما. زیرا در این صورت معنای کلام آنها چنین می شود که ما را به سوی خودمان هدایت فرما!!

د) آیا عالم نمایانی که این دعا را ترویج و خواندنش را به عوام توصیه می‌کند، واقعاً این دعا را قبول و به مفاد آن اعتقاد دارند، یا خیر؟ در این دعا

چنین آمده است: «ومن جحدکم کافر» یعنی هر کس شما را انکار کند کافر است! جای سوال است اگر جز شیعیان اثنی عشری و شیعیان اسماعیلی (هفت امامی)، تمامی عالم اسلام با وجود احترامی که برای ائمه ی اهل بیت علیهم السلام قائل هستند، اما منکرند که آن بزرگواران در امر امامت و ولایت، منصوب و منصوص الهی می‌باشند، آیا چنین کسانی کافرند؟ و اگر کافرند، پس چرا شما غالباً از وحدت و اخوت گروههای اسلامی دم می‌زنید و شیعه و سنی را به اتحاد و اتفاق دعوت می‌کنید؟ آیا می‌خواهید با کفار متحد شوید؟!

امام صادق علیه السلام فرموده است: «عودوا مرضاهم واشهدوا جنازتهم واشهدوا لهم وعليهم وصلوا معهم في مساجدهم» یعنی بیمارانشان را عیادت و مردگانشان را تشییع کنید و [در محاکم] برایشان گواهی دهید و با آنان در مساجدشان نماز بخوانید.^۱ حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نیز فرموده است: «صلی حسن وحسین علیهما السلام خلف مروان ونحن نصلي معهم» یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام پشت سر مروان نماز میخواندند و ما نیز با آنان (خلفا) نماز می‌خوانیم.^۲ اگر چنین باشد که شما می‌گویید آیا اقتدا به کفار صحیح است؟!

۱- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۸۲، حدیث هشتم.

۲- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۸۷۳، حدیث نهم.

پدر امام هادی علیه السلام یعنی حضرت محمد تقی معروف به امام جواد، دامادی مامون عباسی را که منکر امامت آن حضرت بود پذیرفت، پس چگونگی ممکن است فرزندش امام هادی علیه السلام منکران ائمه را کافر بشمارد! آیا ممکن است پدرش ازدواج با کفار را بپذیرد؟!

ه) می گوید: «فبلغ الله بكم أشرف محل المكرمين وأعلى منازل المقربين وأرفع درجات المرسلين حيث لا يلحقه لا حق ولا يسبقه سابق ولا يطمع في إدراكه طامع، حيث لا يبقى ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا صديق ولا شهيد ولا عالم ولا جاهل ولا داني ولا فاضل ولا مؤمن صالح ولا فاجر طالح ولا جبار عنيد ولا شيطان مرید ولا خلق فيما بين ذلك شهيد إلا عرفهم جلاله أمرکم وعظم خطرکم کبر شأنکم وتمام نورکم وصدق مقاعدکم وثبات مقامکم وشرف محکم ومنزلتکم عنده»!!

معنای جملات فوق این است که خداوند شما را به شریفترین محل بزرگان گرامی و به بالاترین منازل مقربین و بلندترین درجات پیغمبران مرسل رسانیده است!

این جملات همه اش دروغ محض است و هیچ دلیل شرعی ندارد، زیرا هر امامی، خود باید مؤمن به مرسلین و تابع انبیاء باشد. خود امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: «نظرت إلى كتاب الله و ما وضع لنا و أمرنا بالحکم به فاتبعته و ما استن النبي صلی الله علیه و آله و سلم فاقتديته» یعنی به کتاب خدا نگریستم و به آنچه که بر ما مقرر کرده بود و فرمان داده بود که به آن حکم کنیم، از همان پیروی کردم و آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سنت نهاده بود، بدان اقتدا نمودم. ^۱ همچنین آن حضرت در وصیت خود پس از ضربت خوردن از ابن ملجم می فرماید: «أما وصيتي فالله لا تشرکوا به شيئاً، و محمد صلی الله علیه و آله و سلم فلا تضيعوا سنته، أقيموا هذين العمودين، وأوقدوا هذين المصباحين، و خلائكم ذم ما لم تشرکوا» یعنی وصیت من به شما این است که چیزی

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۲۰۵.

را شریک خدا قرار ندهید و سنت محمد ﷺ را ضایع نکنید، این دو ستون (توحید و سنت) را برپا دارید و این دو چراغ را بیافروزیید و بر شما هیچ مذمت و سرزنشی نخواهد بود تا وقتی که (از این دو) دور نشوید. پس تابع،

مقامش بالاتر از متبوع نمی تواند باشد. نمی دانم علما چگونه در مقابل این زیارتنامه ساکت هستند، در حالی که ادعا می کنند ما پیامبر اکرم ﷺ را از ائمه بالاتر می دانیم، آیا دروغ می گویند؟!

همچنین می پرسیم چگونه منزلت امام از تمام ملائکه ی مقربین بالاتر است، با اینکه یکی از ملائکه ی مقربین جبرئیل علیه السلام است که خداوند وی را «کریم» و «امین» و «مطاع» و «نیرومند» و «مکین یعنی دارای منزلت» خوانده است. (سوره التکویر آیه ۲۰) و او را معلم خاتم الأنبیاء ﷺ قرار داده و فرموده است: ﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى﴾ (سوره النجم) یعنی شدید القوی (جبرئیل) به او تعلیم داده است. بنابراین جبرئیل علیه السلام معلم پیامبر و پیامبر به اقرار خود امیر المؤمنین معلم وی بوده است، پس چگونه مقام و منزلت شاگرد پیامبر اکرم از معلم آن حضرت بالاتر است؟! بافنده ی این دعا از کدام آیه یا دلیل شرعی فهمیده که خدا مقام یکی از پیروان پیامبر ﷺ را از مقام تمام ملائکه و انبیاء بالاتر قرار داده است؟ آیا این کار افتراء به خدا و دین او نیست؟ مگر ندانسته که خداوند فرموده است: ﴿لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ (سوره طه آیه ۶۱) یعنی بر خدا دروغ نبندید. و فرموده است: ﴿تَأَلَّفَ لْتَسْئَلَنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ﴾ (سوره النحل) یعنی سوگند به خدا که از آنچه بر خدا افتراء بسته اید، بازپرسی خواهید شد.

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۴۹.

کجا خداوند فرموده است که مقام یکی از پیروان انبیاء را از انبیاء و رسل و ملائکه بالاتر قرار داده ام؟ چرا بر مزار بزرگان به خدا افتراء می بندید؟ آیا از خداوند حاضر و ناظر خجالت نمی کشید؟!

خداوند متعال چندین بار در قرآن کسانی را که نادانسته و بدون دلیل چیزی به خداوند نسبت می دهند، عتاب کرده و این کار را حرام شمرده و فرموده است: ﴿ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي... وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴾ (سوره الأعراف) یعنی بگو همانا که پروردگارم حرام کرده است... که بر علیه خدا چیزی را بگویند که از آن هیچ نمی دانید.

به نظر ما امام هادی علیه السلام خواندن این زیارتنامه را توصیه نفرموده است، بلکه شیطان راوی را بدین کار دستور داده است، چنانکه در قرآن کریم می خوانیم: ﴿ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴾ (سوره البقره) یعنی از گامهای شیطان پیروی نکنید، همانا او دشمن آشکار شما است، همانا او شما را به کارهای زشت و فحشا و گفتن آنچه را که بدان علمی ندارید بر علیه خداوند امر می کند.

سپس می گوید: «شما مقامی دارید که هیچ کس به آن نمی رسد و هیچ کس به سوی آن سبقت نمی گیرد و هیچ کس طمع وصول به آن مقام را ندارد! حال می پرسیم مقام والای ائمه به فضل و جبر الهی بوده است یا به سبب ایمان و عمل و جهاد و کوشش خودشان؟ اگر بگویی به فضل و جبر پروردگار بوده است، در این صورت این فضیلت نیست زیرا آنان به ایمان و عمل خویش به جایی نرسیده اند، خدا هر رودخانه و هر درختی را خواه ناخواه معصوم قرار داده است، اما چنانکه خودشان فرموده اند وصول به مقامات عالی و تقرب به درگاه الهی وابسته به عمل و سعی و تلاش خودشان است، می گوئیم پس هر

که سعی کند و پیروی از خدا و رسولش ﷺ کند ممکن است در شمار کسانی که خداوند به ایشان نعمت تقرب بخشیده است قرار بگیرد، چنانکه می فرماید:

﴿ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ

وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴾ (سوره النساء) یعنی هر که پیروی از خداوند و پیامبرش ﷺ بکند با کسانی هستند که خداوند به ایشان نعمت بخشیده است کسانی همچون پیامبران و صدیقان و شهداء و نیکوکاران، و آنان بهترین همراهان هستند.

هنگامی که مردی به حضرت رضا علیه السلام گفت که به خدا قسم تو بهترین مردم هستی، آن حضرت فرمود: سوگند یاد مکن، بهتر از من کسی است که با تقواتر باشد، سوگند به خدا آیه ﴿إِنْ أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَكُمُ﴾ (سوره الحجرات آیه ۱۳) یعنی همانا گرامی ترین شما نزد پروردگار، با تقواترین شماست، نسخ نشده است.^۱

دیگر آنکه می گوید: هیچ ملک مقربی و پیغمبر مرسلی و صدیقی و شهیدی و نه عالمی و نه جاهلی و نه آدم پستی و نه آدم با فضیلتی و نه مؤمن شایسته ای و نه فاجر بدبختی و نه ستمگر و نه سلطان بدخویی و نه شیطان متمرودی و نه مخلوقی که در این میان مشاهده شود مگر اینکه خداوند جلالت امر شما و بزرگی شأن شما و تمامیت نور شما و راستی مسند شما و ثبات قدم شما و شرافت جایگاهتان و منزلت شما را نزد خود، به همه آنان شناسانده است!!

حال می پرسیم آیا سلاطین و ستمگران عنود از قبیل چنگیز و تیمور و لنین و استالین و هیتلر و جانسون و ... همه مقامات و نورانیت و راستی مسند ائمه

۱- عیون أخبار الرضا، باب 58 (باب قول الرضا لأخيه زيد بن موسى...) حدیث دهم.

را می دانسته اند؟! و هر فرد پست و فاجر بدبخت و هر شیطان متمردي عارف به مقام ائمه است؟! اگر چنین نیست پس چرا عالم نمایان این دروغهای شاخدار را می خوانند؟ و چرا هر چه را امثال مجلسی یا ابن طاووس و ... نقل کرده اند، قبول می کنند؟ و اگر قبول ندارند چرا عوام را مطلع نمی کنند؟! ایرادات این زیارتنامه بسیار بیش از اینهاست ولی با حال و روزی که این روزها دارم و با عدم امنیت و بی خانمانی در عین ضعف پیری و عوارض زندان و تبعید، توان تفصیل بیشتر ندارم.

سخنی با مردم

باری، متأسفانه علماء نسبت به عوام دلسوزی ندارند و در مقابل خدای متعال احساس مسؤولیت نمی کنند، عوام بی اطلاع نیز هر چه از معممین و عالم نمایان می شنوند بدون تأمل می پذیرند، با اینکه قرآن کریم مردم را به تفکر و تأمل در کتاب الهی دعوت فرموده است. البته در این مورد نیز علما فاقد مسؤولیت نیستند زیرا آنان مردم را به تفکر و طلب دلیل و مدرک عادت نداده اند، بلکه از ترس جاه و مقام و احترام خویش، در مقابل عوام سکوت کرده و کمتر با انحرافات و خرافات آنها مخالفت کرده اند. از قدیم الأيام وضع به همین منوال بوده است، مثلاً در تاریخ ابن الفوطی آمده است که: در سال ۶۴۶ هجری

بیشتر مردم خصوصا اطفال به امراض حلقوم و خناق مبتلا شدند و اطباء نیز کاری از دست شان ساخته نبود، روزی زنی ادعا کرد که در خواب زنی از جن به نام أم عنقود را دیدم که به چاهی اشاره کرد و گفت: بچه ی من در این چاه

مرده است، ولی مردم مرا تعزیت و تسلیت نگفته اند، من نیز برای شما خناق آورده ام، این افسانه در بغداد شهرت یافت و مردم دسته دسته دور چاه مذکور خیمه بر پا کرده و نوحه می خواندند و سینه زنان چاه را طواف می کردند و از جن مذکور عذر خواهی و درخواست عفو کرده و شفاء می طلبیدند و اشعاری از این قبیل نیز می خواندند:

أي أم عنقود اعذرينا مات عنقود وما درينا
 لما درينا كلنا قد جئنا لا تحر ديننا فتحنقينا

که آن را چنین ترجمه کرده ام:

ای ام عنقود تو بگذر از ما که مرده عنقود جلوتر از ما
 ای ام عنقود برس به فریاد این جمع بیمار بنما دمی شاد
 اطفال ما را از باد خناق می ده رهایی این جمع مشتاق
 که در عزایت ما هم دخیلیم خناق میاور، تمام عللیم!

در ایران نیز در احوال «فرهاد میرزا» که از اولاد فتح علی شاه قاجار و مردی فاضل و دارای تالیفاتی از قبیل «زنبیل» و «قمقام» می باشد نوشته اند: هنگامی که او ولایت خراسان را بر عهده داشت، روزی صدای نقاره خانه مرقد امام رضا علیه السلام به گوشش رسید، پرسید چه خبر شده است؟ گفتند: خبر خوش، امام معجزه کرده و کوری را شفاء داده است. وی دستور به احضار کور داد و از او پرسید: تو کور مادرزاد بوده ای یا بعدها کوری بر تو عارض شد؟ مرد پاسخ داد: من کور مادرزاد بوده ام، چند شب به امام متوسل شدم تا اینکه دیشب امام به خوابم آمد و بر چشمم دست کشید و اکنون بینا شده ام! فرهاد

میرزا پرسید: حال به طور کامل می بینی؟ گفت: بلی، وی از میز خود کاغذی سفید برداشت و پرسید: آیا می بینی که این چه رنگی است؟ گفت: سفید است. بار دیگر اناری برداشت و از رنگ آن پرسید؟ مرد پاسخ داد: قرمز است، بار دیگر برگی را نشان داد و پرسید چه رنگی است؟ گفت: سبز است. فرهاد میرزا گفت: تو دیشب بینا شده ای و قبلاً کور مادرزاد بوده ای، پس چگونه این رنگها را شناختی؟! معلوم است که دروغ می گویی. سپس دستور داد او را شلاق بزنند تا راست بگوید. مرد مذکور پس از شلاق خوردن ناگزیر اقرار کرد که: من فقیری بودم و به خراسان آمدم و از خدام بارگاه کمک خواستم، یکی از آنان گفت: به تو پیشنهاد می کنم که به کوری تظاهر کنی و ما تو را دو شب به ضریح می بندیم و تو در شب سوم بگو امام مرا شفاء داده است، ما هم غوغای معجزه برپا می کنیم، آنگاه هر چه زوار پول برایت ریختند نیمی از آن را به ما بده، من نیز قبول کردم. فرهاد میرزا خادم مذکور را احضار کرد گفت: آیا اعتقاد داری که امام شما شفا می دهد؟، اما خدا انسان را کور می کند؟، آیا امام شما از خداوند، خیرخواه تر است؟! و فرد مذکور را از کار برکنار کرد.

اینجانب نیز در سفری به بندر بوشهر، مشاهده کردم که روز اربعین شهر خلوت شده و مردم فوج فوج و سواره و پیاده عازم زیارت هستند، پرسیدم به زیارت کجا می روند؟ گفتند: به زیارت امام زاده «سوز علی»! گفتم: در میان فرزندان ائمه، کسی به نام «سوز علی» نیست. گفتند: این آقا کشف و کرامات زیادی دارد، معجزه می کند، شفا می دهد و در بارگاه او نذر و نیاز و فرش و اثاثیه فراوان فراهم آمده و از صد فرسخی به زیارت مرقد او می روند. بسیار تعجب کردم و همان روز به دیدن عالم شهر موسوم به «سید ابوالقاسم بهبهانی» که اتفاقاً بیمار هم بود رفتم و پس از عیادت او از ایشان در مورد امام زاده سوز علی پرسیدم، گفت: نپرس که موجب دردسر است. گفتم: نترسید من در اینجا

زیاد نمی مانم و با کسی در این شهر از این راز سخنی نمی گویم، گفت: مأمورین انگلیس می خواستند از شیراز تا بندر بوشهر جاده ی شوسه احداث کنند، در مسیر این جاده با خرابه ای مواجه شدند که مردم منطقه احتمال

می دادند کسی در خرابه مدفون باشد. شبها مردی به نام «سوز علی» در این خرابه می خوابید، مأمورین انگلیس سنگ قبری تهیه کردند و در دویت قدمی خرابه زیر خاک پنهان کردند و به سوز علی گفتند: تو خوابی را جعل کن و بگو که در خواب دیده ام که در این خرابه قبری نیست، بلکه قبر در دویت قدمی آنجا است، خاک آنجا را بکنید تا سنگش ظاهر گردد. این خواب میان عوام منتشر شد، مردم با سلام و صلوات بیل بر دوش گرفتند و سنگ را از زیر خاک پیدا کردند، ولی نمی دانستند که آن قبر را به نام که بخوانن، ناگزیر به نام همان گدایی که آنجا می خوابید آنجا را امام زاده سوز علی نهادند و الان صدها هزار تومان آنجا خرج شده و محل شمع و چراغ و نذورات و امثال آن شده است!

کار خرافات و بی فکری عوام به جایی رسیده که فرد حقه بازی، سنگ بام غلطانی را به یکی از محلات مشهد آورده و بین مردم پخش کرده است هر که حلال زاده باشد می تواند این سنگ را بلند کند و مردم فوج فوج به دیدن سنگ می روند و سعی می کنند آن را بلند کنند!

این است نتیجه ی عدم انجام وظیفه ی علما و جهل و انحطاط و غفلت مسلمین، در حالی که هزاران آخوند و مبلغ در مشهد به نام اسلام، نان مسلمین را می خورند ولی مردم را از حقایق دین آگاه نمی کنند!

به یاد دارم در زمان اقامت در مشهد، هنگام خروج از مرقد، در میان رواق و در برابر جمعیت، جوانی جلوی مرا گرفت و دامن لباسم را در مشت گرفت و

با گریه گفت: ای امام رضا! تا حاجتم را ندهی رهایت نمی کنم و با اصرار عجیبی از حقیر حاجت می خواست، گفتم حاجت چیست؟ گفت: ای امام تو خودت بهتر می دانی! هر چه از حاجتش می پرسیدم جواب می داد تو خودت بهتر می دانی، هر چه سعی کردم خود را از دستش خلاص کنم، نتوانستم ناچار خدام (خدمتگزاران) را صدا زدم که او را از من دور کنند و من به زحمت توانستم فرار کنم.

یک بار نیز در سفری به شیراز در نزدیکی «آباد» ماجرای برایم رخ داد که آن را در زندگی نامه خود آورده‌ام. آری این است حال عوام که نتیجه نشر خرافات است. علت این وضع تأسف بار آن است که مردم از حقایق دین و کتاب آسمانی بی‌خبرند و از معارف اسلامی و قرآنی اطلاعی ندارند و بزرگان دین را به درستی نمی‌شناسند و هر کفر و شرک و خرافاتی را که به نام امام نشر دهند، خریدارند و گروهی به نام مداح و روضه‌خوان و ... هر چه می‌خواهند به نام دین و امام به خورد مردم می‌دهند.

این جانب از این وقایع تاثیرانگیز که نمونه‌ای از آن را در سطور فوق ملاحظه کردید بسیار دیده‌ام، از جمله در زمان سکونت در خراسان شتری را در خیابان رها کردند، شتر تا جایی که راه بود رفت تا اینکه به صحن امام رضا علیه السلام رسید (یا در واقع صحنی که توسط شاه عباس شرابخوار احداث شده و الا حضرت رضا علیه السلام صحنی نداشته است) در این هنگام گروهی از عوام به دور شتر جمع شده و هیاهو و غوغایی بر پا کردند که شتر به زیارت امام علیه السلام آمده است به حدی که گویا این خبر در روزنامه‌های آن زمان نیز منعکس شد. حتی کسی موسوم به آیت الله نمازی به من گفت: شما معجزه‌ی به زیارت آمدن شتر را چگونه می‌بینید؟ گفتم: چرا همین یک شتر به زیارت آمده و شتران دیگر نمی‌آیند؟ گفت: این شتر شیعه بوده و دارای ولایت بوده و باقی

شتران چنین نیستند! باری شتر را بسیار اذیت کردند و پشمش را برای تبرک کردند و حتی به دیگران نیز فروختند!

زمانی دیگر در مشهد سنگهای بزرگی را که مقابل ایوان طلای مرقد امام

رضا علیه السلام قرار گرفته بود مشاهده کردم، گفتم: چرا این سنگها را بر نمی دارند؟ گفتند: این سنگها به زیارت آمده اند!! گفتم: چگونه سنگ به زیارت می آید، گفتند: سنگ ایمان شان کامل است اما تو که باور نداری ایمانت ناقص است. آن وقت فهمیدم که ایمان کامل از نظر بعضی ها چه معنایی دارد؟!

به هر حال کار به جایی رسیده است که هر جا استخوانی در زمینی پیدا شود، تعدادی شایعه ساز جمع می شوند و قصه یک خواب را انتشار می دهند که اینجا مرقد امام زاده‌ای است که شفا می دهد، حاجت مردم را روا و بلاها را برطرف می کند و به اندک مدتی مردم دور آن گرد آمده و پولها و فرشها و اثاثیه و مسافرخانه و اوقاف بسیار برای گور خیالی و مجهول الهویه فراهم می شود و گروهی مفتخور از درآمد موقوفات و نذورات و فروش قبر در اطراف مرقد به نان و نوایی می رسند. از جمله در آستانه ی گیلان، برای کسی موسوم به سید جلال‌الدین اشرف در نزدیکی سفیدرود، بارگاهی ساخته اند که در بین فرزندان ائمه چنین شخصی شناسایی نشده است، اما چه پولهایی که در ضریح او ریخته نمی شود!!

به قول شاعر مصری احمد شوقی:

أحیاءونا یسترزقون بدرهم و بألف ألف ترزق الأموات!

یعنی زندگان ما برای روزی خود به درهمی محتاج هستند در صورتی که هزاران درهم به اموات داده می شود. چنین می گویند که وی این شعر را در

ایام قحطی سروده است، زمانی که زندگان در به در به دنبال یک درهم بودند ولی در همان حال هزاران درهم در ضریح اموات می ریختند!

نتایج شیوع خرافات

با شیوع اینگونه خرافات و روایات و اخبار جعلی، مشکلاتی در جهان اسلام به وجود آمده که بر عهده هر مسلمان عالمی است که با تمام توان با آنها مقابله کند، از جمله:

۱- کثرت کتب احادیث غیر معتبر و آمیزش حق و باطل و حیران شدن محصلین (طلبه‌های علوم دینی).

۲- تعصب مذهبی متدینین و از دست دادن عقل و انصاف و طرفداری از امور نامستند و ناموجه.

۳- ایجاد غرور و افتخار جهال به همین امور و قرار گرفتن آنان به عنوان ابزار دست توسط دکانداران مذهبی.

۴- اتلاف وقت و مال در نشر کتب خرافی و اوقاف بسیار برای مقابر و

اسراف در این امور.

۵- نشر شرک و خرافات در میان مردم به نام مذهب و سوء استفاده از ائمه

و اولیای دین.

۶- ترک اقتداء به افعال بزرگان اسلام و کمی سعی و تلاش در راه دین و

جهاد فی سبیل الله و پرداختن به اعمال بیهوده از قبیل زیارات و نذورات مرجوح و باطل و گریه و زاری و تشکیل دسته های عزاداری و قمه زنی و ...

۷- اشاعه و نشر بدعتها و شعائر ساختگی به نام مذهب و اسلام و اهمال

در احکام حقیقی دین.

متأسفانه اگر کسی برای روشنی افکار مسلمین قدمی بردارد و یا قلمی بر

کاغذ بگذارد پاسداران خرافات (یا پاسدران امام رضا) به بهانه طرفداری از ائمه

و اولیای دین، وی را متهم ساخته و کافر و فاسق خوانده و فرصت نمی دهند

که عوام، سخنان چنین کسانی را بشنوند.

هدف نگارنده از تالیف این کتاب آن بود که عده‌ای از مردم منافق و

بی‌اعتقاد به خدا و رسولش ﷺ، به نام اسلام و به بهانه‌ی اظهار ارادت به

اهل بیت پیغمبر ﷺ در طول مدت چند قرن هرچه خواسته‌اند به اسلام

نسبت داده‌اند و آنچه کفر و شرک و ضد قرآن و عقل و موجب انهدام

اسلام و انحطاط و تفرقه‌ی مسلمین بوده است، در کتب زیارات و ادعیه به

عنوان حدیث و روایت ذکر کرده‌اند و اسلام را مجموعه‌ای از خرافات و

موهومات و تملق و چاپلوسی از بزرگان اسلام معرفی کرده‌اند و مردم را به

بهانه‌ی ذکر کرامات و معجزات و فضائل بزرگان دین از اصل دین و از قرآن دور ساخته‌اند و از معارف اسلام و قرآن بی‌خبر نگه داشته‌اند و آنان را به تعظیم و تمجید پیغمبر و امام مشغول کرده‌اند و برای رفتن به سر قبرها و مزارها ثوابها و اجرهای بی‌حساب و غلوآمیز و ناموافق با عقل و قرآن تراشیده‌اند و مردم را به کارهای بیهوده سرگرم کرده‌اند و دین و دنیا و اموال آنان را ربوده‌اند و خرافات را به نام دین به مردم تزریق کرده‌اند، علماء نیز نه تنها مخالفت نکرده‌اند بلکه با سکوت خود به طور ضمنی تأیید آنان نیز کرده‌اند! ما در این مختصر برای بیداری مسلمین متن تعدادی از زیارتنامه‌ها را بررسی کردیم، به امید اینکه مردم ما از کید و مکر ایشان رهایی یابند.

سخنی با خواننده کتاب

خواننده‌ی محترم! به اجماع تمامی علمای اسلام، عبادت توقیفی است، یعنی هیچ عبادتی جایز نیست مگر آنچه را که خدای متعال تشریح و رسولش تعلیم کرده باشد. از این رو در مطالب این کتاب که شاید مطالب آن نیز برای شما مأنوس نبوده است، با دقت بیندیش و در اعمالی که به قصد تقرب به پیشگاه الهی انجام می‌دهی از نو تامل و تفکر کن و با توجه به آیه مبارکه: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (سوره الإسراء آیه ۳۶) یعنی از چیزی را که بدان علم

نداری پیروی مکن، از اعمالی که مدرک و دلیلی متقن بر مشروعیت آنها در دست نیست، از جمله زیارت قبور با این خرافتها و توسل به غیر خدا و نذر برای غیر خدا و ... بپرهیز.

امیدوارم که این کتاب لا اقل شما را به تجدید نظر در اموری که بدون دلیلی متقن به آنها عادت کرده‌ایم و آنها را جایز بلکه مستحب پنداشته‌ایم وادار سازد. و ما توفیقنا إلا بالله و امیدوارم که خداوند متعال، این تألیف را در میزان حسنات این حقیر قرار دهد و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

خادم شریعت مطهر

سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی رحمته الله

۱۳۶۸/۹/۲

قابل توجه خوانندگان:

از تمامی کسانی که این کتاب بدستشان رسیده است خواهشمندیم، که برای این علامه شجاع، خدا ترس، و حق جو دعای خیر کنند. آنچه در این کتاب و کتابهای دیگر برقعی به چشم میخورد، حق جویی، تواضع، اخلاص و شجاعت ایشان در بیان حق است که هر کسی هر کدام از تألیفات این علامه دلیر را بخواند درک خواهد کرد.

ناشر

